احکام القرآن

نویسنده:
امام محمد بن ادریس شافعی رحمه الله

ترجمهٔ:
آیت الله العظمی
علامه سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی
رحمه الله

فهرست

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

«الحمدلله الذي هدانا بكتابه وصلى الله على نبيه وآله وأصحابه»

و بعد بدانکه جمیع علوم اسلامی و شعب آن ببرکت قرآن و استنباط و استخراج از آیات آن بوجود آمده از فقه و اصول و تفسیر و علم رجال، و درایه و تاریخ، و خصوصاً در تفسیر قرآن و توضیح احکام و قوانین آن کتب بسیاری از قدیم و جدید نوشته شده و آن قدر زیاد است که احصاء و شمارهٔ آن بسیار مشکل و تمیز و امتیازات هر یک از دیگر کار هر کسی نیست. البته آنان که السابقون السابقون بوده و به زمان نزول قرآن نزدیکتر بوده‌اند کارشان و افکارشان و کتابشان طبعاً مهم‌تر و ارج زیادتری دارد. خصوصاً آنان که از قوم عرب و به زبان قوم آشناتر بوده‌اند و خصوصاً کسانی که از قریش و یا از نزدیکان رسول خدا ﷺ و جامع علم و عمل و زهد و تقوی، مختصر آنکه جامع الشرایط بوده‌اند. از جمله امام معظم و فقیه مقدم محمد بن ادریس الشافعی پسر عم رسول خدا ﷺ که نسب او با رسول خدا ﷺ در جدشان عبد مناف بهم می‌رسد که نسب او چنین است: محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی الحجازی.

شخصیت و صفات خاصهٔ امام شافعی

۱- او ساکن مکه بوده و به زبان قرآن و سنت رسول خدا ﷺ از سایر دانشمندان آشناتر بوده. زیرا والدهٔ ما جدهٔ او در بلاد شام یعنی در ارض مقدسه او را متولد نمود، سپس در دو سالگی او را به مکه برد و در آنجا ساکن شدند و در آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت، و از ائمهٔ مسلمین از قبیل مسلم بن خالد زنجی و سایر علمای مکه استفاده نمود و از ابتدا معلومات خود را می‌نوشت، سپس از مکه به سوی مدینهٔ منوره

کوچ کرد و از امام بزرگوار مالک بن انس امام مالکیه استفاده کرد و شاگردی او را اختیار نمود. و مالک او را بسیار گرامی می‌داشت برای نسب و دانش و هم عقل و ادب و فهم او. و کتاب «الموطأ» را از حفظ نزد مالک فرا گرفت و حفظ و قرائت او مالک را به عجب آورد در حالی که شافعی سیزده ساله بود. سپس به یمن رفت و متولی تدریس و تعلیم علوم دینی به دیگران شد و به حسن اخلاق و رفتار مشهور گردید. سپس به طرف عراق کوچ کرد و در اشتغال به علوم جدیت نمود، و با اعلم العلماء آنجا محمد ابن الحسن الشیبانی شاگرد امام ابوحنیفه مباحثه و مناظره کرد و به نشر علم و حدیث و سنت رسول خدا ﷺ پرداخت، و فضل و دانش او شهرت پیدا کرد. حتی آنکه علمای معاصر او از او درخواست کردند که کتابی در اصول فقه بنویسد و عبدالرحمن بن مهدی که امام اهل حدیث زمان خود بود و هم چنین علمای دیگر مانند یحیی بن سعید القطان از علم و دانش او در شگفت بودند و اینان و هم احمد بن حنبل امام حنابله در حق او دعا می‌کردند و چون می‌دیدند بتوسط او و همت او دین خدا یعنی کتاب خدا و سنت رسول منتشر و ترویج می‌شود در نمازهای خود سلامتی و تأیید او را از خدا می‌خواستند، و پس از مدتی یعنی در سنهٔ ۱۹۹ هجری به طرف مملکت مصر کوچ کرد، و کتب بسیاری تصنیف نمود و نام او در بلاد اسلامی شهرت یافت، و از نواحی شام و یمن و عراق دانشجویان اسلامی برای کسب علوم دینی از او، و خواندن و نسخه برداشتن کتب او نزد او هجوم می‌کردند. ربیع بن سلیمان مصری گوید: روزی دیدم در پشگاه خانهٔ شافعی نهصد قافله برای شنیدن کتب او بار انداخته‌اند.

۲- تواضع و فروتنی او، با اینکه معاصرین او مانند ائمهٔ شیعه و مرشدان صوفیه هر یک بنابر نقل رواتشان مدعی کشف و کرامات بودند و بر خلاف کتاب خدا هر کدام خود را حجت بر خلق و معدن وحی و عالم به ماکان و مایکون و محل نزول ملائکهٔ وحی می‌دانستند، شافعی ابدا ادعایی نداشت و می‌گفت: من دوست دارم این مردم علم

دین و کتاب خدا و سنت رسول را بیابند، از من فرا گیرند و حرفی از آن را به من نسبت ندهند و نامی از من به زبان نیاورند و نیز از او روایت شده که می‌فرمود: هرگاه با کسی مناظره کنم دوست می‌دارم که خدای تعالی حق را بتوسط او ظاهر کند و باضافه بر دانشجویان و واردین بسیار مهربان بود و آنان را پند و نصیحت می‌داد و به فراگرفتن کتاب خدا و سنت رسول ﷺ تشویق می‌کرد و خود مدعی آوردن مذهبی نگردید چنانکه هیچ کدام از ائمهٔ مذاهب مدعی آوردن مذهبی نبودند.

۳- بر خلاف سیر علما و دانشمندان که دست بگیر دارند و چنانکه خدا در سورهٔ توبه آیهٔ ۳٤ فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾ (توبه / ۳٤)

«ای مؤمنین، هشیار باشید که بسیاری از دانشمندان و مقدسین اموال مردم را بباطل می‌خورند (بنام‌های وجوه دینی از قبیل عشر و سهم امام و خمس و غیر اینها) و از راه خدا باز می‌دارند».

ولی شافعی بعکس دارای سخاوت و دست بخشندگی داشت. در تاریخ آمده که شافعی از صنعا به مکه آمد در حالی که ده هزار دینار همراه داشت، در بیابان مکه خیمه زد و مردم می‌آمدند می‌گرفتند و شب نشد که همه را تمام نمود. روزی بند نعلین او پاره شد مردی آن را اصلاح کرد شافعی به ربیع که همراهش بود گفت: آیا از مخارج ما چیزی باقی مانده؟ گفت: بلی هفت دینار، گفت همه را به او بده. ابو سعید گفته: شافعی از تمام مردم سخاوتمندتر بود. و ربیع گوید: چون سائلی از او چیزی می‌خواست او از خجالت رنگش سرخ می‌شد و بسرعت به او عطا می‌کرد.

۳- شافعی مرد جامعی بوده و به اشعار عرب و ایام عرب دانا و آنها را قبلاً فرا گرفته و سپس شروع به فقه نمود. مسلم بن خالد زنجی که از علمای مکه بود روزی او را دید

در حالی که او به شعری از اشعار عرب متمثل بود و تازه جوان هم بود گفت: ای جوان، از اهل کجا و از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از اهل مکه و از قبیلۀ عبد مناف. گفت: خداوند تو را شرافت دنیا و آخرت داده چرا فهم خود را در فقه مصرف نمی کنی که بر تو نیکوتر است. و شافعی در فنون طب و تیراندازی و اسب سواری نیز وارد بود، و دارای هیبت و شجاعت بوده است. و در آخر ماه رجب ٢٠٤ هـ وفات کرد و قبر او در مصر مشهور است. رحمه الله علیه.

تألیفات شافعی

مؤلفات شافعی بسیار بوده. امام ابو الحسن مروزی گفته: او صد و سیزده کتاب در تفسیر و فقه و ادب تصنیف نموده، از آن جمله کتاب «الأم» که کتاب جامعی است در هفت جلد بزرگ. و دیگر کتاب جامعی مزنی کبیر و صغیر و مختصر آن دو و مختصر الربیع و مختصر البویطی و کتاب حرمله و کتاب الحجه و رسالۀ قدیمه و رسالۀ جدیده و امالی و املاء و غیر اینها که امام بیهقی جامع این کتاب، یعنی کتاب احکام القرآن کتب او را در کتابی بنام مناقب الشافعی ذکر کرده است. و نیز بدانکه تمام علمای معاصرین شافعی از او تعریف و تمجید بسیار کرده‌اند.

تذکر لازم

باید دانت که بسیاری از فقهاء و علماء از رموز و کلمات و آیات قرآن استنباطاتی کرده و کتبی بنام احکام القرآن نوشته‌اند، از آن جمله: أحکام القرآن علی بن موسی بن یزداد القمی و أحکام القرآن ابی جعفر الطحاوی و أحکام القرآن أبی‌بکر الجصاص الرازی و تلخیص أحکام القرآن جمال بن محمود القونونی السراج و أحکام القرآن صاحب نور الأنوار هندی و أحکام القرآن اسماعیل القاضی المالکی و مختصر أحکام القرآن قاضی مالکی تألیف بکر بن علاء القشیری و أحکام القرآن ابن بکیر و أحکام

القرآن أبی بکر بن العربی و أحکام القرآن ابن فرس و أحکام القرآن خزائلی فارسی و أحکام القرآن مترجم این کتاب سید ابوالفضل البرقعی القمی. ولی بقاعدۀ: «**الفضل للمتقدم والفضیلة لمن سبق**»، کتاب احکام القرآن امام شافعی از تمام اینها سبقت گرفته و اگر چه تألیف خود امام شافعی نیست، بلکه مطالب و استنباطات و احکامی است که امام شافعی در مجالس متعدده بیان کرده و دانشجویان از او فراگرفته و ثبت کرده‌اند، تا اینکه امام کبیر عالم بزرگواری مانند ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی النیشابوری که از بزرگترین علمای شافعی است و در سنۀ ۳۸٤ در قریۀ خسروجرد بیهق نیشابور به دنیا آمد و ملقب است به علامه حافظ کبیر. و دارای تألیفاتی بوده از آن جمله: السنن الکبری در ده جلد و کتاب دلائل النبوة و کتب دیگر. و در زمان خود اعلم علمای خراسان بوده و در تمام بلاد اسلامی شهرت داشته و اول کسی است که نصوص شافعی را در ده جلد جمع نموده و بر گردن تمام شافعیین منت گذاشته و نام او در تراجم و کتب رجال و حدیث ذکر شده. و کتاب احکام القرآن شافعی را همین شخص از روی نسخ و روایت رسیدۀ از امام شافعی جمع کرده، و مجلس درس او در نیشابور مملو بوده از علماء و محدثین، و در سنۀ ٤۵۸ وفات نمود و جنازۀ او را به قریۀ خسروجرد حمل نمودند. و امام بیهقی با سه فاصله از شافعی روایت می‌کند، و مطالب شافعی را فصل فصل آورده و ما نیز همانطور باختصار ترجمه می‌کنیم. ان شاء الله.

مترجم: ا. ع. ب. بعون الله وقوته.

و بدانکه مطالب احکام القرآن شافعی در مواردی مورد اشکال ما بود ولی چون بناء ما بر اشکال و رد و ایراد نبوده متعرض نشده‌ایم. ولی در بعضی از موارد که محتاج به توضیح بوده در پاورقی توضیح داده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحیم
وبه العون

حمد و ثنا مخصوص است به ذاتی که مستجمع کمالات ذاتیه و پروردگار جهانیان و بخشاینده و مهربان و مالک روز جزاء است، آنکه انسان را از گِل خلق کرد و نسل او را از نطفه و قطرهٔ آبی قرار داد سپس او را صورت‌بندی کرد و از روح که بزرگترین خلق او بود در آن دمید. و برای او چشم و گوش و دل قرار داد و در میان نسل او رسولان و پیشوایانی برانگیخت تا آنان را که مطیعند به بهشت برین بشارت دهند و کسانی را که اهل عصیان و یاغی باشند بدوزخ بترسانند. و بر ما منت نهاد بفرستادن پیغمبر مصطفی و رسول مجتبی ابی القاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه وعلی آله، آنان که خدا هدایتشان نمود و از میان بنی هاشم برگزیدشان.

خدا رسول خود را به راه حق فرستاد برای کسانی که مکلفند از تمام خلق، برای بشارت و انذار و دعوت به سوی پروردگار در حالی که او چراغی بود فروزنده. و با او کتابی عزیز و نور روشن و بینائی و بیانی و حکمتی و برهانی و رحمت و شفائی و پند و موعظه و ذکری فرستاد. و کسانی را که مورد نعمت توفیق او بودند از کفر و ضلالت به سوی رشد و هدایت ارشاد نمود. و حلال و حرام خود را در آن بیان کرد. و به آنچه پسند و یا مورد مذمت و یا عبادت و معصیت بود دلالت کرد. و به تصریح و یا اشاره رهنمایی کرد، و وعدهٔ ثواب و عقاب داد و بشارت و انذار فرمود، و رسول خود را بیان‌کنندهٔ آن کتاب قرار داد. و چون او را قبض روح نمود در میان امت او جماعتی را بوجود آورد که در شناخت کتاب او و سنت رسول او دقت نظر افکندند تا در دانش راسخ و استوار گشتند، و به امر او پیشوایان هدایت گردیدند و چیزهایی که بر دیگران مشکل گردد از احکام قرآن بیان کنند.

و بتحقیق بسیاری از متقدمین و متأخرین در تفسیر و معانی قرآن و اعراب و سکون و لغت آن کتبی نوشتند و هر کس به آنچه دانشش رسید ذکر کرد. و بسا قول او موافق

قول ما و بسا مخالف قول ما بود. ولی آن کس که دلیل بر صحت قول او باشد به نظر من ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی مطلبی پسر عم رسول خدا ﷺ بود که آنچه از احکام قرآن معرفت آن بر ما لازم بود بیان کرد.

و بیان او در کتبی که تصنیف شده در اصول و احکام پراکنده بود و من که برای آنها امتیازی قائل بودم، آنها را در این اوراق بترتیب اختصار جمع آوری کردم و در نقل کلام بقدر بیان مراد اکتفا نمودم و از طول کلام احتراز جستم و از کلام او در اصول فقه و استشهاد به آیاتی که محل احتیاج بود بنهایت اختصار قناعت نمودم و آنچه به این کتاب لایق بود گرد آوردم. و از خدای رحیم مهربان خواستارم که مرا و نظرکنندگان به آنچه آورده بهره بخشد. و ما را جزائی مانند جزاء اقتداکنندگان عطا کند.

بتحقیق امام شافعی در شرح و بیان سعی نموده و بقدر امکان خیرخواهی خود را ادا کرده و به صواب و برهان اشاره و آگاه کرده تا کسانی که به او اقتداء کنند مورد اطمینان خود را از دین پروردگار یافته و به مذهب یقین رسیده باشند.

و ستایش خدا را که شرح صدر و وسعت فکر به ما داد و ما را به صحت این اعتقاد رهنمون شد. و به او امیدواریم که بر دست ما این اعتقاد و آثار را اجرا نماید و ما را در آنچه اذن و رضای اوست یاری کند. و به سوی او تضرع و زاری می‌کنیم که ما را به رحمت خود فرا گیرد و از عقوبت خود حفظ کند زیرا او آمرزنده و مهربان و فعال ما یشاء است، و او ما را کافی و وکیل خوبی است.

«خبر داد» ما را ابوعبدالله محمد بن عبدالله الحافظ، و گفت: ما را خبر داد ابوالولید حسان بن محمد الفقیه، و او گفت: ما را خبر داد ابوبکر احمد بن محمد بن عبیده که او گفت: ما از یونس بن عبدالاعلی تفسیر زید بن اسلم را که از ابن وهب نقل شده می‌شنیدیم. پس یونس به ما گفت: من اول به مجالس اهل تفسیر می‌رفتم و مناظره

می‌کردم. ولی شافعی را دیدم که چون شروع به تفسیر می‌کند گویی وقت نزول قرآن حاضر بوده است.

و باز ما را «خبر داد» ابوعبدالله الحافظ که گفت: ما را خبر داد ابو الولید فقیه که گفت: ما را خبر داد ابابکر حمدون، او گفت: از ربیع شنیدم که می‌گفت: کم وقتی بود که من بر شافعی وارد شوم و کتاب خدا در جلو او نباشد و جستجو از احکام آن ننماید.

فصل:

آنچه شافعی ذکر کرده در تحریض بر فراگرفتن احکام قرآن

«ما را خبر داد» ابوعبدالله محمد بن عبدالله الحافظ – رحمة الله عليه– كه گفت: خبر داد ابوالعباس محمد بن يعقوب كه گفت: ما را خبر داد ربيع بن سليمان كه گفت: ما را خبر داد شافعی – رحمة الله عليه– در ذكر نعمت الله بر ما بواسطۀ رسول خود به آنچه بر او از كتاب خود نازل نموده و فرموده:

﴿ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ ۝٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٌ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ﴾ (فصلت / ٤٢)

«البته اين قرآن كتابی است ارجمند كه باطل از جلو و از پشت آن نيايد، نازل شده از جانب خدای حكيم ستوده شده».

و بواسطۀ آن كتاب، ايشان را از كفر و كوری به روشنی و هدايت نقل داد، و در آن بيان كرد آنچه بخاطر بركت و وسعت دادن بر خلق برای ما حلال نمود، و آنچه حرام بود روشن نمود. زيرا او به بهرۀ ايشان از خودداری آن در دنيا و آخرت داناتر بود. و ايشان را به طاعت خودشان آزمايش نمود به اينكه آنان را به بندگی قولی و عملی واداشت و به امساک از حرام و غرقگاه خود نهی نمود. و ايشان را بر طاعت ثواب خلود در بهشت و نجات از عذاب وعده داد. چه قدر نعمت او بزرگ و ثناء او سزاوار.

و ايشان را اعلام نمود كه اهل عصيان و اهل طاعت مساوی نيستند و به اخبار گذشتگان ايشان را پند داد، آنان كه اموال و اولادشان زيادتر از اينان بود و عمر طولانی‌تری داشتند و آثار بهتری از خود گذاشتند. و چون اجلشان سرآمد عقوبت او به ايشان نازل گرديد تا ديگران عبرت گيرند و بروشنی بيان بفهمند و قبل از آمدن غفلت آگاه گردند و قبل از گذشتن مدت كار كنند برای وقتی كه به گناهكار اعتناء نشود و فديه پذيرفته نگردد. و هر كسی آنچه را از خير انجام داده حاضر بيند و دوست دارد بين

او و بدی‌هایش جدائی بسیار باشد. و آنچه در کتاب او (جل جلاله) باشد رحمت و حجت است، هر کس دانست و هر که ندانست نادان بود.

شافعی فرموده: مردم در دانش و علم درجاتی دارند هر کس مقامش بقدر درجاتش در علم و دانش می‌باشد. پس بر طالبین علم سزاوار است که کوشش کنند در زیاد کردن علم خودشان و بر هر پیش آمدی که پیش آید صبر کنند و در طلب علم نیت خود را برای خدا خالص کنند، چه برای درک نصوص و چه در استنباطات. و به سوی خدا توجه کنند در یاری بر طلب علم، زیرا خیری به کسی نرسد جز بیاری او. بتحقیق کسی که احکام خدا را که در کتاب اوست بنص و استدلال درک نماید و خدا او را توفیق داده باشد که قولاً و عملاً به آنچه دانسته عمل کند به فضیلت و برتری دینی و دنیائی خود رسیده و شک از او بر طرف گردد و دل او بنور حکمت نورانی شود. و در دین مستحق مقام امامت باشد.

پس از خدائی که ابتدا کرد به نعمت خود بر ما و هستی داد قبل از استحقاق ما، خواستاریم که نعمت را بر ما ادامه دهد، با اینکه ما کوتاه و تقصیر کاریم در شکر نمودن نعمت‌ها که ما را بهترین امت‌ها قرار داد و برای سایر مردم ما را شاهد قرار داد. از او خواهانیم که فهم در کتاب خود به ما روزی کند. سپس درک سنت رسول خود ﷺ را. و توفیق دهد که قولاً و عملاً حق او را ادا کنیم تا برای ما موجب عطای زیادتری گردد.

بدانکه بر احدی از اهل دین خدا پیش آمدی نکند و حوادثی رخ ندهد مگر آنکه در کتاب خدا دلیلی بر راه هدایت در آن، موجود است. خدای عزوجل در سورۀ ابراهیم آیۀ ۱ فرموده:

﴿ الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴾ (ابراهیم / ۱)

«کتابی که به سوی تو نازل کردیم برای این است که مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور راهنمائی کنی باذن پروردگارشان به راه خدای عزیز حمید».

و در سورۀ نحل آیۀ ۸۹ فرموده:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ تِبْيَـٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴾ (نحل / ۸۹)

«بر تو این کتاب را نازل نمودیم که بیانی است برای هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارتی است برای مسلمین».

و در آیۀ ٤٤ همان سوره فرموده:

﴿ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ (نحل / ٤٤)

«و ما به سوی تو این کتاب را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه به ایشان نازل شده تا ایشان فکر کنند».

شافعی گوید: از مجموع کتاب خدا معلوم می‌گردد که تمام آن به زبان عرب نازل شده*. و علم به آن و شناخت ناسخ و منسوخ و فرض و غیر فرض و آداب و ارشاد و اباحه، و شناخت مقامی را که خدا به رسول خود داده و او را چگونه معرفی کرده و بواجبات از خلق خود چه خواسته، آیا از بعضی از ایشان خواسته و یا تمامشان و فهم واجبات و محرمات آن و آنچه در آن مثل آورده که دلالت بر اطاعت نموده و اجتناب از عصیان را بیان کرده و ترک غفلت بندگان از بهره بردن و زیاد نمودن فضائل خود، پس بر جهانیان واجب است که سخن نگویند مگر از آنجا که دانسته‌اند. سپس شافعی کلام

* و اگر چند کلمه‌ای غیر عربی باشد آن هم معرب است. مترجم

را کشانیده تا آنجا که گوید: قرآن دلالت دارد بر اینکه چیزی در کتاب خدا نیست جز به زبان عرب. چنانچه در سورهٔ شعراء آیهٔ ۱۹۲ تا ۱۹۵ فرموده:

﴿ وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ﴾ . (شعراء / ۱۹۲-۱۹۵)

«و محققاً قرآن نزول آن از طرف پروردگار جهانیان است که روح الامین آن را بر قلب تو نازل نموده تا از انذار کنندگان بوده باشی و به زبان عربی روشن نازل شده».

و در سورهٔ رعد آیهٔ ۳۷ فرموده:

﴿ أَنزَلۡنَٰهُ حُكۡمًا عَرَبِيّٗا ﴾ (رعد / ۳۷)

«آن را فرمانی عربی نازل کردیم».

و در سورهٔ شوری آیهٔ ۷ فرموده

﴿ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا ﴾

(شوری / ۷)

«به تو وحی کردیم قرآن عربی را تا بترسانی مکه و اطرافیان آن را».

پس حجت آورده که کتاب او عربی است. سپس در دو آیه تأکید کرده که زبان غیر عرب در آن نیست: اول در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۰۳ فرموده

﴿ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ﴾ (نحل / ۱۰۳)

«و اگر آن را قرآن اعجمی (غیر فصیح و غیر عربی) قرار می‌دادیم همانا می‌گفتند چرا آیات آن بیان نشده آیا عجمی و عربی است».

شافعی گوید: و شاید آنکه گفته در قرآن غیر عربی هست، عقیده داشته که بعضی از آیات قرآن را عرب نمی‌فهمد. و زبان عرب وسیع‌ترین زبان‌ها است چه از نظر دینی و چه از نظر کثرت الفاظ. و غیر از پیغمبر ﷺ کسی احاطه به تمام الفاظ آن ندارد. ولیکن بر عموم اهل علم چیزی از آن مخفی نیست، مانند علم فقهاء به سنت رسول خدا ﷺ. مردی که جمیع آن را بداند و چیزی از نظر او مخفی نشده باشد ما سراغ نداریم، و هرگاه علم عموم اهل علم را نسبت به سنت جمع‌آوری کند بر سنن وارد شده است. و عجمی که به چیزی از زبان عرب نطق کند بر او انکاری نیست هرگاه لفظی را فرا گرفته و یا به آن تلفظ کرده موافق با زبان عجم. اگر چه بعضی از لغت عجم موافق با زبان عرب است و شافعی در آن بسط داده است.

فصل:

در شناخت عموم و خصوص

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ، گفت: ما را خبر داد ابو العباس، گفت: ما را خبر داد ربیع، گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده که خدای تبارک وتعالی در سورۀ انعام آیۀ ۱۰۲ فرموده:

﴿ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ﴾ (انعام / ۱۰۲)

«معبودی جز او آفرینندۀ هر چیزی نیست پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است».

و نیز در سوره‌های متعدد فرموده: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾، «آسمان‌ها و زمین را آفرید».

و در سورۀ هود آیۀ ٦ فرموده:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا ﴾ (هود / ٦)

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آنکه روزی او بر عهدۀ خدای تعالی است».

که این کلمات «کل شیئ» و یا «سموات» و یا «دابه، جنبنده» عام است. یعنی شامل عموم افراد خود است. مثلا «کل شیئ» که در آن خاصی ذکر نشده شامل آسمان و زمین و بشر و حجر و شجر و غیر اینها است که خدا خالق تمام آنهاست. و «کل دابه»، هر جنبده را، بطور عموم، خدا روزی می‌دهد و جایگاه برقراری و موقت آن را می‌داند. و نیز خدای تعالی در سورۀ حجرات آیۀ ۱۳ فرموده:

﴿ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ ﴾ (حجرات / ۱۳)

«ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید محققاً گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۳ تا ۱۸۵ فرموده:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۚ﴾ إلى ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ﴾ (بقره / ۱۸۳-۱۸۵)

«روزه بر شما نوشته شد، چنانکه بر کسانی که پیش از شما بودند نوشته گردید باشد که پرهیزگار گردید، چند روزی بیش نیست.... . پس هر کس از شما این ماه را دریابد باید روزه گیرد».

و در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۳ فرموده:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾ (نساء / ۱۰۳)

«البته نماز بر مؤمنین در اوقات معلوم مقرر و واجب است».

شافعی فرموده. خدا بیان کرده در کتاب خود در این آیات، عموم و خصوص را. اما عموم از این آیات کلمهٔ ذکر و انثی می‌باشد هر نفسی مخاطب به این آیه است چه در زمان رسول خدا ﷺ باشد و چه قبل و چه بعد، همه مخلوق از نر و ماده هستند و همه شعبه و قبییله شده‌اند. و خاص آن جملهٔ ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾، «همانا نزد خدا بهترین شما متقی‌ترین شما است». زیرا تقوی فقط برای عدهٔ مخصوصی هستند که به دنبال عقل بروند و تعقل کنند و از خردمندان باشند نه هر بنی آدم و نه هر حیوان جنبنده‌ای و نه هر که عقل خود را مغلوب هوی و هوس نموده و نه اطفالی که به عقل تقوی نرسیده‌اند. پس جایز نیست هر کس را به وصف تقوی خواند مگر کسی که به حد عقل رسیده و اهل تعقل باشد. پس اگر مخالف عقل و تقوی رفتار کرده از اهل آن

نیست. و در سنت نیز کلماتی دلالت بر عام و خاص دارد، مانند این حدیث که در سنت آمده: «**رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَالصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَالْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ**»[(۱)*]. یعنی «قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده: از خوابیده تا بیدار گردد. و طفل تا بالغ شود و دیوانه تا به عقل آید».

شافعی (رحمه الله) فرموده: و همچنین آنچه نازل در نماز و روزه که تکلیف آنها بر بالغان و عاقلان است نه آن کسی که به بلوغ نرسیده از کسانی که عقلشان مغلوبست، و نه در ایام حیض.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۷۳ فرموده:

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾.

«آنان که مردم به ایشان گویند که مردم برای دفع شما جمع شده‌اند از ایشان بترسید، پس ایمان آنان زیاد گردد و گویند: خدا ما را کافی و خوب وکیلی است».

شافعی (رحمه الله) گوید: کلمهٔ «الناس» در این آیه گفته شده بر عده‌ای که با رسول خداﷺ بودند و بر عده‌ای که ایشان را خبر می‌دادند و خبر می‌آوردند و نیز بر عدهٔ دشمنی که علیه ایشان جمع شده بودند. و معلوم است که همهٔ مردم با رسول ﷺ نبودند و نیز همهٔ مردم خبرآور نبودند و نیز همهٔ مردم به دشمنی نیامده بودند. و لیکن کلمهٔ

۱- أبو داود (٤/ ١٤١ ، حدیث ٤٤٠٣) ، ترمذی (٤/ ٣٢ ، حدیث ١٤٢٣) و فرموده: «حسن غريب»، نسائی (٦/ ٤٦٨ ، حدیث ٣٤٣٢) ، ابن ماجه (١/ ٦٥٩ ، حدیث ٢٠٤٢). شیخ آلبانی گفته است: این حدیث صحیح است.

* که کلمات نائم و صبی و مجنون عام است یعنی شامل هر نائم و هر طفل و هر مجنونی می‌باشد.

«ناس» گفته می‌شود هم بر سه نفر و هم بر تمام مردم و هم بر بعضی از مردم. و این صحیح است در کلام که گفته شود: مردم به ایشان گفتند. و همانا گویندگان چهار نفر بودند. و مقصود از کلمۀ «ناس» کسانیند که از احد برگشته بودند و جماعت زیادی از مردم نبودند و آنانکه جمع شده بودند غیر از آنان بودند که خبر جمع شدن را آورده بودند و غیر از شنوندگان خبر بودند. و خدای عزوجل در سورۀ بقره آیۀ ۱۲٤ فرموده: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾، «پس بترسید از آتشی که هیزم و آتش افروز آن مردم و سنگ‌ها باشند»، پس کتاب خدا دلالت دارد بر اینکه آتش افروز دوزخ بعضی از مردمند، زیرا خدای تعالی در سورۀ انبیاء آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ﴾

(انبیاء / ۱۰۱)

«آنان که حسن سابقه از نزد ما دارند، از دوزخ و آتش آن بدورند».

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۱۱ فرموده:

﴿ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٞ ﴾

(نساء / ۱۱)

«هرگاه میت را فرزندی باشد برای والدین میت، هر کدام یک ششم میراث است».

و آیات دیگری که در این مورد آمده است.

سپس شافعی گوید: پس خدا روشن ساخت که برای والدین و همسران در حالات مختلفه که ذکر کرده چیزی از میراث برای آنان خارج می‌شود. پس از آن سنت رسولﷺ دلالت دارد بر اینکه مقصود بعضی از افراد والدین و ازواج است نه بعض دیگر، و

والدین و ازواجی ارث می‌برند که دین ایشان با دین میت یکی باشد و دیگر اینکه قاتل میت نباشند، و نیز مملوک نباشند. و خدای تعالی در همان آیۀ ۱۱ فرموده:

﴿ مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصِي بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ ﴾ (نساء / ۱۱)

«(قسمت کردن میراث) پس از انجام و عمل به وصیت و پرداخت دیونی است که میت دارد»، که بطور عموم وصیت و دین را بر ارث مقدم داشت، ولی رسول خدا ﷺ بیان کرد که در وصیت‌ها اکتفاء بر ثلث می‌شود و دو ثلث برای اهل میراث است. و روشن ساخت که دَین قبل از وصیت و قبل از میراث است، و بیان کرد که وصیت وارثی نیست تا اهل دَین تمام دَین خود را دریافت کنند. و اگر دلالت سنت و اجماع نبود میراث نبود مگر پس از وصیت و یا دَین، و وصیت را بر دَین مقدم می‌داشتند و یا مساوی قرار می‌دادند.

و شافعی (رحمه الله) در آیات مانند این آیه، آیۀ وضو را ذکر کرده، و در سنت آمده که مسح بر خفین جایز است. و همچنین آیۀ سرقت و دزدی که به بریدن دست دزد امر شده. ولی در سنت آمده که دست بریده نمی‌شود در سرقت میوه و خوشه نخل [1] [2] زیرا سرقت از حرز نشده (حرز جائی است که دیوار و در بسته داشته باشد)، و نیز دست بریده نمی‌شود مگر از دزدی که سرقت او به قیمت یک چهارم دینار طلا باشد. و آیۀ تازیانه در زانی و زانیه است و سنت بیان کرده که مقصود موردی است که طرفین بکر باشند نه بیوه.

۱- **لفظ حدیث اینطور است: «لا قطع في ثمر ولا كثر».**

۲- موطأ مالک (۲/ ۸۳۹، حدیث: ۱۵۲۸)، سنن أبی داود (۲/ ۵٤۱، حدیث: ٤۳۸)، سنن ترمذی (٤/ ۵۲، حدیث: ۱٤٤۹)، سنن نسائی (۸/ ۸٦، حدیث: ٤۹٦۰). آلبانی و شعیب ارنؤوط می گویند: این حدیث صحیح است.

و آیهٔ سهم «ذوی القربی» عام است، هر خویشاوندی را شامل می‌شود و سنت بیان کرده که مراد بنی هاشم و بنی عبدالمطلب است نه سایر خویشان. و آیهٔ غنیمت شامل هر غنیمت جنگی است ولی سنت بیان کرده که لباس مقتول و اسلحهٔ او مخصوص قاتل است. و تمام اینها تخصیص داده عموم کتاب را بواسطهٔ سنت. و اگر سنت نبود و استدلال به سنت نبود طهارت در شستن قدم‌ها بود و اگر چه خف پوشیده باشد، و هر کس نام او سارق بود قطع دست می‌شد و هر کس زنا می‌کرد صد تازیانه می‌خورد و اگر چه بیوه بود، و سهم ذوی القربی مال هر کس که خویشی با رسول خدا ﷺ داشت بود، و اسلحهٔ مقتول خمس داشت مانند غنائم دیگر.

فصل:
خدا در کتاب خود
پیروی از سنت رسول را
واجب کرده

«خبر داد ما را» ابوعبدالله الحافظ، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس گفت: ربیع، گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای ﷻ از برای دین و امر و کتاب خود رسول خود را علم و نشانه قرار داد، بواسطۀ آنکه طاعت او را واجب و عصیان او را حرام نمود. و فضیلت او را آشکار کرد بواسطۀ آنکه ایمان به خود را با ایمان با رسول مقرر نمود. پس خدای تبارک و تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۱۳٦ فرمود:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ﴾ (نساء / ۱۳٦).

«ای مؤمنان، به خدا و پیامبر او ایمان آورید».

و در آیۀ ٦۲ سورۀ نور فرموده:

﴿ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُواْ حَتَّىٰ يَسْتَـْٔذِنُوهُ ﴾ (نور / ٦۲)

«همانا مؤمنین کسانیند که به خدا و رسول او ایمان آورند و هرگاه با او در امری حاضر باشند بی‌اذن او اقدام ننمایند».

پس رسول را راهنمای ایمان قرار داد که دیگران تابع او باشند. ایمان به خدا سپس به رسول او ﷺ. پس اگر بنده‌ای به خدا ایمان آورد و به رسول او ایمان نیاورد هرگز نام مؤمن کامل [1] بر او گفته نشود تا آنکه به رسول او ایمان آورد.

۱- در اصل نص امام شافعی رحمه الله نیز اینطور آمده: «فَلَوْ آمَنَ بِهِ عَبْدٌ وَلَمْ يُـؤْمِنْ بِرَسُـولِهِ صَـلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ اسْمُ كَمَالِ الْإِيمَانِ أَبَدًا ، حَتَّى يُؤْمِنَ بِرَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ»اگر کسی به خدا ایمان بیاورد اما به رسول الله ﷺ ایمان نیاورد اصلا مؤمن نیست چه رسد به اینکه کمال ایمان از او نفی شود.. والله أعلم.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و خدای تعالی بر مردم واجب کرده پیروی وحی خود و سنت‌های رسول خود را، و در کتاب خود در سورۀ بقره آیۀ ۱۲۹ فرموده:

﴿ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ (بقره / ۱۲۹)

«خدایا، در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، همانا تو عزیز و حکیمی».

و در سورۀ آل عمران آیۀ ١٦٤ فرموده:

﴿ لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولاً مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴾ (آل عمران / ١٦٤)

«بتحقیق خدا بر مؤمنین منت نهاد زیرا در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیخت که آیات او را بر ایشان تلاوت کند و به ملایمت و تأنی بخواند و ایشان را از آلودگی‌ها پاک و تزکیه نماید و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و حقا که از پیش در گمراهی آشکار بودند».

و در سورۀ احزاب آیۀ ٣٤ به زنان رسول خدا فرموده:

﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴾ (احزاب / ٣٤)

«بیاد آرید آنچه تلاوت می‌شود در خانه‌های شما از آیات و حکمت الهی».

و غیر این آیات که در همین معنی نازل شده. پس مقصود از ذکر کتاب در جملهٔ ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾، قرآن است. و اما مقصود از حکمت، شنیدم از یک نفری که اهل علم به قرآن بود که می‌گفت: «حکمت»، سنت رسول است، زیرا حکمت مقرون به کتاب آمده و آن نباید باشد مگر سنت رسول که رسول خدا ﷺ بیان کنندهٔ مراد خدا و راهنمای بر خاص و عام کتاب است، و برای احدی چنین مقامی نیست.

سپس شافعی (رحمه الله) فرموده: از طرف خدا آیاتی وارد شده برای بیان وجوب طاعت رسول خدا ﷺ. از آن جمله در سورهٔ نساء آیهٔ ۵۹ فرموده:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ (نساء / ۵۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرماندارانی که از میان شما هستند».

بعضی از اهل علم گفته‌اند که مقصود از «أولو الأمر» فرمانداران سپاهیان رسول خدایند، و چنین به ما خبر رسیده است، و خدا داناتر است. و این قول شبیه است به قول آنکه گفته که اطراف مکه بعضی عرب های بودند که امارتی و امیری را نمی‌شناخت و به دماغ آن بر می‌خورد که بعضی مطیع دیگری باشد بعنوان امارت. پس چون دین رسول خدا ﷺ را پذیرفت غیر رسول خدا کس دیگر را به این مقام نمی‌شناخت، پس مأمور شدند که فرماندارانی که رسول خدا ﷺ آنان را معین کرده اطاعت کنند نه اطاعت مطلقه، بلکه چنان اطاعتی که استثناء دارد (و مقید است به اینکه امرشان طبق کتاب و سنت باشد زیرا اطاعت خدا و رسول مقدم بر اطاعت اولوا الامر می‌باشد) و لذا خدای تعالی در همان آیهٔ ۵۹ فرموده:

﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ ﴾ (نساء / ۵۹)

«اگر بین شما با یکدیگر (حتی با فرماندار) نزاع گردید و در چیزی اختلاف نمودید نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده».

و اگر نمی‌دانید چون به رسول خدا ﷺ و یا اصحاب او رسیدید سؤال کنید زیرا این واجبی است که نزاع در آن نیست. و لذا خدای عزوجل در سورهٔ احزاب آیهٔ ٣٦ فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾ (احزاب / ٣٦)

«برای مؤمن و مؤمنه‌ای اختیاری نیست هرگاه خدا و رسول او امری را معین کردند».

و کسی که پس از رسول خدا ﷺ باشد در نزاع باید مراجعه کند به حکم خدا سپس به حکم رسول خدا ﷺ. اگر در مورد آن نزاع نصی در حکم خدا و رسول نبود باید برگردانند به قیاس بر یکی از این دو. و خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٦٥ فرموده:

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾

(نساء / ٦٥)

«نه، قسم به پروردگارت ایشان ایمان ندارند تا اینکه تو را در منازعات و اختلافاتشان حکم قرار دهند».

شافعی (رحمه الله) فرموده: این آیه طبق آنچه به ما رسیده و خدا داناتر است آنکه نازل شده دربارهٔ مردی که با زبیر ﷺ در زمینی نزاع کرد، پس رسول خدا ﷺ بنفع زبیر حکم کرد. و این قضاوت سنتی از رسول خدا ﷺ بود و حکم منصوصی در قرآن نبود. و خدای عزوجل در سورهٔ نور آیهٔ ٤٨ و آیات بعد فرموده:

﴿وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ﴾ (نور / ٤٨)

«و چون دعوت شوند به سوی خدا و رسول او تا بین ایشان حکم کند ناگاه گروهی از ایشان اعراض می‌کنند».

پس خدا مردم را اعلام کرده و ایشان را خوانده به سوی رسول خدا ﷺ تا بین ایشان حکم کند طبق حکم خدا، و چون تسلیم حکم رسول شدند همانا تسلیم حکم واجب الهی شده‌اند. و شافعی بسط کلام داده.

و شافعی رحمه الله فرموده: و خدای جل جلاله شهادت داده که رسول او چنگ می‌زند به امر او، و دیگران چنگ می‌زنند به خود رسول و هدایت خود او و هدایت پیروانش. و در سورهٔ شوری آیهٔ ۵۲-۵۳ فرموده:

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ﴾ (شوری / ۵۲-۵۳)

«بدین گونه ما به تو وحی کردیم روحی از امر خود را، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چه باشد و لیکن ما آن را نوری قرار دادیم که بآن هر کس از بندگان خود را که بخواهیم هدایت کنیم و بدون شک تو به راه راست هدایت می‌کنی، راه خدائی که ملک او و مخصوص اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه باش برگشت امور به سوی خدا می‌باشد».

و با این آیه، آیات دیگری نیز ذکر کرده و شهادت داده که رسول خدا ﷺ بواسطهٔ قرآن به راه مستقیم راه خدا هدایت می‌کند و در وصف او، او را واجب الاطاعه خوانده

و به او اقامهٔ حجت بر خلق نموده به اینکه تابع حکم رسول باشند و امر او را اطاعت کنند. پس آنچه رسول خدا ﷺ در سنت خود بیان کرده که در آن حکم خدا منصوص نیست، پس حکم خدا سنت او است.

سپس شافعی (رحمه الله) استدلال کرده به سنت او بر ناسخ و منسوخ از کتاب خدا، سپس ذکر کرده فرائضی را که رسول خدا ﷺ بیان کرده، سپس ذکر کرده فرائض اجمالی را که رسول خدا از کتاب خدا بیان کرده و تفصیل داده که چگونه است و اوقات آنها را بیان کرده. سپس عمومات امر خدا را بیان کرده که کدام به عموم باقی است و کدام از آن عمومات خاص اراده شده. سپس ذکر کرده سنت رسول خدا ﷺ را در مواردی که نصی از کتاب خدا نبوده. و ایراد تمام آنها در اینجا موجب طولانی شدن کتاب است و در آنچه ذکر کردیم اشاره است به آنچه ذکر نکردیم.

فصل:
در اثبات حجیت خبر واحد ازآیات کتاب خدا

«خبر داد ما را» حافظ ابوعبدالله، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع ابن سلیمان که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: در کتاب خدای عزوجل دلالت است بر آنچه گفتم. خدای تعالی در سورۀ اعراف آیۀ ۵۹ و در سورۀ مؤمنون آیۀ ۲۳ فرموده:

﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ ﴾ (مؤمنون و اعراف / ۲۳ و ۵۹)

و در سورۀ نساء آیۀ ۱۶۳ فرموده:

﴿ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ ﴾ (نساء / ۱۶۳)

و در سورۀ اعراف آیۀ ۶۵ فرموده:

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودًا ﴾ (اعراف / ۶۵)

و در آیۀ ۷۳ فرموده:

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحًا ﴾ (اعراف / ۷۳)

و در آیۀ ۸۵ فرموده:

﴿ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبًا ﴾ (اعراف / ۸۵)

و در سوره‌های دیگر فرموده:

﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ لُوطٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٦٠ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٦١ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٌ ١٦٢ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾.
(الشعراء: ۱۶۰- ۱۶۳).

و در سورۀ نساء آیۀ ۱۶۳ به پیامبرش محمد ﷺ فرموده:

﴿ إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ ﴾

(نساء / ۱۶۳)

و در سورۀ آل عمران آیۀ ۱٤٤ فرموده:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ﴾. (آل عمران / ۱٤٤)

که در این آیات فرموده: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» «و به ابراهیم و اسماعیل وحی کریم» «و هود را به سوی قوم او که قوم عاد بود فرستادیم» «و برای قوم ثمود صالح را فرستادیم» «قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟! من برای شما پیامبری امین هستم! پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید!» «و به سوی تو وحی کردیم چنانکه به سوی نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم». «و نیست محمد ﷺ مگر پیغمبر هر آئینه گذشته‌اند پیش از وی پیغامبران». (ولی هر یک از این انبیاء یک فرد بودند و خبر آن یک فرد برای قوم او حجت بود پس خبر واحدی که عادل باشد و قول او مخالف قرآن نباشد حجت است).

شافعی (رحمه الله) فرموده: پس خدای جل جلاله حجت خود را بر خلق خود اقامه کرد در مورد پیغمبرانش، و این حجت بود بر کسانی که امور انبیاء را مشاهده کردند و دلائل آنان را شنیدند هم بر آنان و هم بر کسانی که پس از انبیاء آمدند و یک نفر از ایشان و یا بیشتر یکسانند. چنانکه به یک نفر اقامۀ حجت می‌شود به بیشتر نیز می‌شود.
و خدای تعالی در سورۀ یس آیات ۱۳ و ۱٤ فرموده:

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ١٣ إِذۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱثۡنَيۡنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزۡنَا بِثَالِثٖ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ ﴾ (یس / ۱۳-۱٤)

«برای ایشان مثل اصحاب قریه را بزن که رسولانی برایشان آمد هنگامی که دو نفر به سوی ایشان فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به سومی عزیز کردیم که گفتند: ما فرستادۀ به سوی شمائیم».

پس خدای تعالی برای ایشان حجت را ظاهر کرد بدو نفر، سپس بسومی، و چنین اقامۀ حجت کرده بیک نفر بر امت‌ها، و زیادتر در تأکید از حجت بودن یک نفر مانع نیست هرگاه خدا به او امتیازی عطا کند. و شافعی (رحمه الله) استدلال کرده به آیاتی که در قرآن وارد شده در وجوب اطاعت خدا و رسول او ﷺ و کسی که از دیدن رسول خدا ﷺ محروم شده و غایب بوده و یا به دنیا نیامده بوده، امر رسول خدا ﷺ را ندانسته مگر بواسطۀ خبر او. و شافعی کلام را در این مورد بسط داده است.

فصل:
در نسخ

«ما را خبر داد» ابوعبدالله الحافظ، گفت: ما را خبر داد ابوالعباس گفت: ما را خبر داد ربیع، او گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده که خدا مردم را خلق کرد برای آن که در علم او گذشته بود که چه میخواسته با افریدن ایشان. و خدای تعالی در سورۀ رعد آیۀ ٤١ فرموده:

﴿ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴾ (رعد / ٤١)

«برای حکم او تبدیلی نیست، و او بزودی به حساب می‌رسد».

و در سورۀ نحل آیۀ ۸۹ فرموده:

﴿ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنًا لِّكُلِّ شَيۡءٍ وَهُدًى وَرَحۡمَةً وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ﴾ (نحل / ۸۹)

«و قرآن را بر تو نازل نمودیم که بیان هر چیزی (از احکام خدا) و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است».

و در قرآن واجباتی است که آنها را اثبات کرده و قسم دیگری که آنها را نسخ کرده برای رحمت بر خلق بواسطۀ تخفیف بر ایشان و برای وسعت بر ایشان و زیاد کردن نعمت در آنچه به ایشان ابتداء داده، و برای آنکه ایشان را ثواب دهد. و در مقابل اطاعت ایشان، بهشت خود و نجات از عذاب خود را وعده داده است. پس در آنچه تکلیف کرده و یا نسخ نموده شمول رحمت او است. پس برای او حمد است بر نعمت‌ها. و خدا برای ایشان بیان کرده که همانا کتاب نسخ می‌شود بکتاب. و اما سنت، پس ناسخ کتاب نیست، و جز این نیست که سنت تابع کتاب است که سنت مانند نصی است که نازل شده و مفسر آنست، و مجملات کتاب را معنی می‌کند. چنانکه خدای تعالی در سورۀ یونس آیۀ ۱۵ فرموده:

﴿ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ﴾ (یونس / ۱۵)

«و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود، آنانکه امید ملاقات ما را ندارند، گویند: قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن، بگو: مرا نرسد که پیش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را به سوی من وحی شود، زیرا من می‌ترسم که اگر پروردگارم را عصیان کنم به عذاب روز بزرگ مبتلا شوم».

پس خدای عزوجل خبر داده که: بر پیغمبر خود پیروی آنچه به او وحی می‌شود واجب است. و برای او حق تبدیل قرار نداده از پیش خود. و در آن جمله که فرموده: ﴿مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓ﴾، «مرا جایز نباشد که آن را از پیش خود تبدیل کنم». بیان شده که کتاب خدا را نسخ نمی‌کند مگر کتاب او. چنانچه خود در ابتدا واجب کرده، خود می‌تواند بردارد آنچه را بخواهد و احدی از مخلوق این حق را ندارد. و لذا در سورهٔ رعد آیهٔ ۳۹ فرموده:

﴿ يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ﴾ (رعد / ۳۹)

«خدا هر چه بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد اثبات کند».

گفته شده: وجوب آنچه را بخواهد محو می‌کند و وجوب آنچه بخواهد اثبات می‌کند، و این شبیه است به آن آیهٔ دیگر که در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰٦ دلالت دارد، و خدا داناتر است، که فرموده:

﴿ مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآ ﴾ (بقره / ۱۰٦)

«ما آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا به نسیان گذاریم بهتر از آن و یا مانند آن را بیاوریم».

پس خدا خبر داده که نسخ قرآن و تأخیر نازل کردن آن می‌باشد مگر بقرآنی مثل آن. و در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۰۱ فرموده:

﴿ وَإِذَا بَدَّلۡنَآ ءَايَةٗ مَّكَانَ ءَايَةٖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفۡتَرِۭ ﴾ (نحل / ۱۰٦)

«و هرگاه تبدیل کنیم آیه‌ای را مکان آیه‌ای و خدا داناتر است به آنچه نازل می‌کند، گویند: همانا تو افتراء بستی».

و همچنین سنت رسول خدا ﷺ را نسخ نمی‌کند مگر سنت رسول اللهﷺ. و شافعی (رحمه الله) در این مورد بسط کلام داده است.

شافعی (ره) فرموده: بعضی از اهل علم در ذیل قول خدای تعالی: ﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓ﴾، «بگو: مرا نرسد و نسزد که از پیش خود آن را تبدیل کنم»، گفته‌اند - و خدا داناتر است - که این آیه دلالت دارد که در مواردی که قرآن حکمی را بیان ننموده خداوند به پیغمبر اجازه فرموده است که خود دربارهٔ آن حکم صادر نماید. «والله اعلم».

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: ما را خبر داد ابو العباس همان اصم گفت: ما را خبر داد ربیع که شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تبارک و تعالی دربارهٔ نماز در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۳ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴾ (نساء / ۱۰۳)

«البته نماز بر مؤمنین در اوقات معلوم مقرر و واجب است».

پس رسول خدا ﷺ از جانب خدا آن وقت‌ها را بیان کرده و نماز را بوقت آن خوانده، پس در جنگ احزاب محاصره شد و توانست نماز را بوقت آن بخواند و برای عذر آن را به تأخیر افکند تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در یک مقام بجا آورد.

شافعی (رحمه الله) فرموده: خبر داد ابن ابی فدیک از ابن ابی ذئب از مقبری از عبدالرحمن بن ابی سعید الخدری از پدرش که گفت: روز جنگ خندق ما از نماز بازماندیم تا پس از مغرب بورود شب تا کفایت شدیم، و این است قول خدای تعالی در سورۀ احزاب:

﴿ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلۡقِتَالَ ﴾ (احزاب / ۲۵)

«و خدا کارزار مؤمنین را کفایت کرد».

گفت: پس رسول خدا ﷺ بلال را خواست و او را امر کرد اقامۀ نماز را گفت، و نماز ظهر خواند بخوبی همانطوری که در وقت خود می‌آورد انجام داد، سپس نماز عصر را هم‌چنین، سپس اقامه کرد مغرب را چنین. سپس عشاء را نیز چنین [1]، پیش از آنکه خدا آیۀ نماز خوف را که در سورۀ بقره و در سورۀ نساء آمده نازل کند که نماز خوف در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۹ است و هم در سورۀ نساء آیۀ ۱۰۱، خدای تعالی فرماید:

﴿ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗاۖ ﴾ (بقره / ۲۳۹).

«و اگر [از دشمن] ترسان بودید، در حال راه رفتن یا سواره [نماز را به جای آورید]».

۱- سنن نسائی (حدیث: ۱۰۷)، سنن دارمی (۳۵۸)، شافعی در (الأم) (۱ / ۷۵)، سنن بیهقی (۱ / ٤۰۲)، مسند طیالسی (۲۹۵)، مسند احمد (۳ / ۲۵ و ٤۹ و ٦۷ – ٦۸). شیخ آلبانی می گوید: این اسناد صحیح طبق شرط مسلم است.

﴿ وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ ﴾ (نساء / ۱۰۱)

«و چون پا به سفر در زمین حرکت کردید، اگر از فتنه (و حملهٔ) کفار خوف داشتید، بر شما باکی (و گناهی) نیست که نماز خود را قصر کنید».

و در آیهٔ ۱۰۲ فرموده:

﴿ وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ ﴾

(نساء / ۱۰۲)

«و هرگاه تو در میان ایشان بودی و اقامهٔ نماز بر ایشان کردی، پس طائفه‌ای با تو بایستند و طائفهٔ دیگر در برابر دشمن».

و شافعی (رحمه الله) ذکر نموده حدیث صالح بن خوات را از کسی که با پیامبر ﷺ روز جنگ ذات الرقاع* نماز خوف بجا آورده. سپس شافعی فرموده: در این آیه دلالت است بر آنچه من گفتم که رسول خدا ﷺ هرگاه سنتی را پدید می‌آورد و خدا آن را نسخ می‌فرمود، حضرت هم سنت دیگر را بیان می‌داشت تا نسخ سنت قبلی را مبرهن و روشن دارد تا از آن سنت اول به سنت بعدی بگرایند. شافعی (رحمه الله) گوید: پس خدا تأخیر نماز را از وقت آن نسخ کرد و امر کرد که صلاة خوف را در وقت بجا آرند، چنانکه رسول خدا ﷺ نسخ نمود بواسطهٔ فرضی که خدا در کتاب خود آورد، پس نماز را در وقت بجا آورد چنانکه گفتیم.

شافعی (رحمه الله) فرموده: خبر داد ما را مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا ﷺ که نماز خوف را ذکر کرد و فرمود: «اگر خوفی سخت‌تر از این شد نماز را پیاده و

---

* این غزوه را ذات الرقاع می‌گویند برای آنکه قدم مجاهدین پاره پاره شد و بر قدم خود پاره پاره کهنه می‌بستند، زیرا سنگلاخ بود. و چون از دشمن وحشت داشتند نماز خوف خواندند.

سواره رو به قبله و به غیر قبله بخوانید»[1]. شافعی فرموده: پس سنت دلالت کرده بر آنچه گفتم از اینکه قبله در نماز واجبی همیشه واجب است مگر در موقعی که ممکن نباشد رو به قبله بودن، و این وقت شمشیر زدن و فرار کردن و آنچه در این معنی باشد که نماز رو به قبله ممکن نباشد و سنت بیان کرده که نماز در وقت خود ترک نمی‌شود و هر طوری که نمازگزار در امکانش باشد باید بجا آورد.

۱- متفق علیه، [صحیح بخاري (۱/ ۳۱۹، حدیث: ۹۰۰)، صحیح مسلم (۱/ ٥٧٤، حدیث: ۸۳۹)].

فصل:
استشهاد شافعی به آیات
در ابطال استحسان

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان، گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: حکم خدا، سپس حکم رسول الله ﷺ، سپس حکم مسلمین. دلیل است بر اینکه برای اهل فتوی و یا حاکم جایز نیست حکم کند و یا فتوی بدهد مگر از جهت خبر لازم العمل، و آن کتاب است، سپس سنت و یا آنچه اهل علم بدون اختلاف گفته باشند و یا قیاس بر بعض این. و جایز نیست برای او که حکم کند و یا فتوی دهد به استحسان. زیرا استحسان واجب نبوده و در یکی از این معانی نبوده. و در ضمن احتجاج نموده به قول خدای تعالی در سورۀ قیامه آیۀ ٣٦ که:

﴿ أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَن يُتۡرَكَ سُدًى ﴾ (قیامه / ٣٦)

«آیا انسان گمان می‌کند که بیهوده رها می‌شود».

شافعی (رحمه الله) فرموده: اهل علم اختلاف ندارند در آنچه من دانسته‌ام که «السُّدَی» کسی است که نه مورد امر باشد و نه مورد نهی، و آنکه فتوی دهد و یا حکم کند به آنچه مأمور نشده بتحقیق خود را در معانی سدی جایز دانسته، و بتحقیق خدای عزوجل او را با رأیش رها نکرده که بگوید: آنچه خواسته‌ام، و ادعائی کند که قرآن بر خلاف او نازل شده، خدای تعالی به رسول خود در سورۀ انعام آیۀ ١٠٦ فرموده:

﴿ ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ﴾ (انعام / ١٠٦)

«آنچه را که از پروردگارت نازل شده پیروی کن».

و در سورۀ مائده آیۀ ٤٩ فرموده:

﴿ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ ﴾ (مائده / ٤٩).

«و از آنان برحذر باش که مبادا تو را از بخشی از آنچه خدا به سویت نازل کرده است، منحرف کنند».

سپس قومی نزد رسول خدا ﷺ آمدند و از او از اصحاب کهف سؤال کردند، فرمود: فردا به شما می‌آموزم، یعنی از جبرئیل سؤال می‌کنم و به شما یاد می‌دهم، پس خدای عزوجل آیۀ ۲۳-۲۴ سوره کهف را نازل کرد که:

﴿ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ ﴾

(کهف / ۲۳-۲٤)

«و البته در هیچ چیز مگو که فردا آن را بجا آورم مگر آنکه اگر خدا خواسته باشد».

و زن اوس بن صامت آمد و به رسول خدا ﷺ از اوس شکایت کرد؟ او را جواب نداد تا وحی نازل شد که

﴿ قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ﴾ (مجادله / ۱)

«حقا که خدا شنید گفتار آن زنی را که دربارۀ شوهر خود با تو مجادله می‌کرد....»[۱].

و عجلانی آمد خدمت آن حضرت و زن خود را متهم کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: دربارۀ شما وحی نازل نشده، پس چون وحی نازل شد آنان را خواست، و ملاعنه کرد بین ایشان چنانکه خدا امر کرده بود [۲]. شافعی کلام را با استدلال به کتاب و سنت و دلیل عقلی بسط داده در رد حکم استحسانی نه قیاس بر کتاب و سنت و اجماع.

۱- سنن أبی داود (۱/ ٦٧٤، حدیث: ٢٢١٤)، المستدرک علی الصحیحین – الحاکم (۲/ ۵۲۳ حدیث: ۳۷۹۱)، و حاکم در مورد این حدیث می گوید: «صحیح الإسناد» و ذهبی نیز به صحت آن حکم کرده است، و آلبانی می گوید: حسن است.

۲- نگا: صحیح بخاری (۵/ ۲۰۱٤، حدیث: ٤٩٥٩)، صحیح مسلم (۲/ ۱۱۲۹، حدیث: ۱٤۹۲).

فصل:
در آنچه شافعی از آیات متفرقه تفسیر فرموده

«خبر داد ما را» ابو سعید، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس، گفت: خبر داد ما را ربیع، گفت: شافعی فرموده: خدای تعالی در سورۀ احقاف آیۀ ۹ به رسول خود ﷺ فرموده:

﴿ قُلۡ مَا كُنتُ بِدۡعٗا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ ﴾

(احقاف / ۹)

«بگو: من از رسولان تازه درآمد نیستم و نمی‌دانم به من و به شما چه خواهند کرد».

سپس خدای عزوجل بر پیغمبر خود نازل نمود که خدا برای او آمرزیده گناه مقدم و گناه مؤخر او را. یعنی: و خدا اعلم است که گناهی که قبل از وحی کرده‌ای و آنچه پس از وحی کرده‌ای که او تو را حفظ کرد که گناه نمی‌کنی، آنچه خدا نسبت به او بجا آرد این است که از او خوشنود گردد و او اولین شافع و اولین شفاعتی که قبول میشود در روز قیامت شفاعت رسول است و او سید خلایق است *. و شنیدم اباعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدان کرمانی می‌گفت: شنیدم از ابی الحسن محمد بن ابی اسماعیل العلوی در بخاری که گفت: شنیدم احمد بن محمد بن حسان مصری در مکه می‌گفت: شنیدم مزنی می‌گوید: از شافعی از آیۀ

---

* ظاهر آیات: ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾، این است که پس از فتح مکه گناه بی‌صبری تو را آمرزیده چون رسول خدا ﷺ قبل از فتح بی‌صبری می‌کرد، خود و اصحاب او می‌گفتند «متی نصر الله»؟ پس یاری خدا چه وقت است»؟ و معانی متن بر خلاف ظاهر آیات است. و خدا در سوره نصر به رسول خود ﷺ فرموده: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾. «وقتی که بیاید نصرت خدا و بظهور آید فتح .... پس بپاکی یاد کن همراه ستایش پروردگار خود و آمرزش طلب کن از وی». مترجم

﴿ إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ۝١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴾ (فتح / ۱-۲)

«حقا که ما برای تو فتح نمایانی پیش آوردیم تا خدا گناه متقدم و متأخر ترا بیامرزد».

که آیهٔ اول و دوم سورهٔ فتح است سؤال شد؟ او گفت: معنایش این است «ما تقدم» (آنچه گذشت) از گناه پدرت آدم و ما تأخر از گناهان امتت که ایشان را بواسطهٔ شفاعت داخل بهشت می‌کنم. شیخ (رحمه الله) گفته: و این گفتار ظریفی است ولی آنچه شافعی در کتاب خود گفته صحیح‌تر و به ظاهر روایت شبیه‌تر است. (مترجم گوید: خدای متعال آدم را آمرزید بکلماتی که خود به او تلقین کرد چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۳ گفتند:

﴿ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾ (اعراف / ۲۳)

«پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر برای ما نیامرزی و رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود».

و توبه کردند و خدا توبهٔ ایشان را پذیرفت و چندین هزار سال قبل از فتح مکه او را آمرزید نه اینکه توبهٔ او را قبول نکند و بگذارد پس از فتح مکه او را بیامرزد. اینجا است که باید گفت: لغزش بزرگان بزرگترین لغزش است).

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: شنیدم ابوبکر احمد بن محمد المتکلم می‌گفت: شنیدم جعفر بن احمد السامانی می‌گفت: شنیدم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم می‌گوید: از شافعی پرسیدم: کدام آیه بیشتر محل امیدواری است؟ فرمود: آیهٔ:

۱۵-۱٦ از سورۀ بلد، یعنی: ﴿يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ﴾. «طعام دادن به یتیم خویشاوند و یا مسکین نیازمند».

«خبر داد ما را» محمد بن عبدالله الحافظ گفت: خبر داد مرا ابوبکر احمد بن محمد بن یحیی المتکلم گفت: خبر داد ما را اسحاق بن ابراهیم البستی گفت: حدیث کرد مرا ابراهیم بن حرب بغدادی که از شافعی در اثنای طواف (کعبه) در مکه سؤال شد از قول خدای تعالی در سورۀ مائده آیۀ ۱۱۸:

﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾.

(مائده / ۱۱۸)

«اگر ایشان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر بیامرزی ایشان را پس بتحقیق تو خود عزیز حکیمی».

فرمود: اگر عذاب کنی که ایشان بندگان تو اند و اگر بیامرزی و اجل ایشان را عقب اندازی و بر ایشان منت بگذاری بتوبه و مغفرت.

«خبر داد ما را» ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی که گفت: شنیدم محمد بن عبدالله بن شاذان می‌گوید: شنیدم جعفر بن احمد الخلاطی می‌گوید: شنیدم ربیع بن سلیمان می‌گوید: از شافعی سؤال شد از قول خدای تعالی در سورۀ بقره:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾. (البقرة: ۱۵۵).

«و البته البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش مال‌ها و نفس‌ها و محصولات امتحان می‌کنیم، و صابران را (به پاداش) مژده بده».

فرمود: خوف، ترس از دشمن است، و جوع گرسنگی ماه رمضان است، و نقص اموال زکات است، و انفس، امراض است، و ثمرات، صدقات است، و صابرین را بشارت بده بر ادای آنها.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ، گفت: خبر داد مرا ابو عبدالله الزبیر بن عبدالواحد الحافظ استرآبادی، گفت: شنیدم ابوسعید محمد بن عقیل فاریابی می‌گوید: مزنی و ربیع گفتند که ما روزی نزد شافعی بودیم که مردی آمد و به او گفت: سؤال کنم؟ شافعی گفت: سؤال کن. او گفت: چه چیز در دین خدا حجت است؟ شافعی گفت: کتاب خدا، او گفت: دیگر چه؟ گفت: سنت رسول خدا، او گفت: دیگر چه؟ گفت: اتفاق امت، او گفت: از کجای کتاب خدا اتفاق امت را گفتی؟ پس شافعی تدبر کرد ساعتی، آن مرد گفت: تو را سه روز مهلت دادم برای جواب، پس رنگ شافعی تغییر کرد، سپس شافعی رفت و چند روزی بیرون نیامد، پس روز سوم از خانه بیرون آمد و بزودی آن مرد سائل آمد و سلام کرد و نشست و گفت: حاجت من چه شد؟ شافعی (رحمه الله) گفت: بلی، ﴿أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و آیۀ ۱۱۵ سورۀ نساء را که در حجیت اتفاق امت است برای او خواند:

﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ﴾

(نساء / ۱۱۵)

«و هر کس پس از روشن شدن هدایت خدا برایش، با رسول دشمنی و مخالفت کند و راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد، واگذایم او را به آنچه دوست دارد و او را به دوزخ درآوریم که جای بازگشت بدی است».

و گفت: خدا فرموده: «نصلیه جهنم= او را به دوزخ بریم»، و خدا کسی را به دوزخ وارد نمی‌کند برای مخالفت مؤمنین مگر آنکه راه مؤمنین واجب الاتباع باشد. آن مرد

گفت: راست گفتی و برخاست و برفت. شافعی گفت: قرآن را در هر روز و شب سه مرتبه خواندم تا بر این آیه واقف شدم و این حکایت مبسوط‌تر از این است، من نقل کرده‌ام در کتاب مدخل.

«ما را خبر داد» محمد بن عبدالله الحافظ گفت: شنیدم ابو محمد جعفر بن محمد بن الحارث می‌گوید: شنیدم ابا عبدالله الحسین بن محمد بن الضحاک معروف به ابن بحر می‌گوید: شنیدم اسماعیل بن یحیی المزنی می‌گوید: شنیدم ابن هرم القرشی می‌گوید: شنیدم شافعی در آیهٔ ۱۵ سورهٔ مطففین

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ﴾.

«این چنین نیست که آنان می‌پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب‌اند».

می‌گوید: چون ایشان را در غضب خود محجوب کرد در این دلیل است که او را در حال خوشنودی می‌بینند.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله محمد بن حیان القاضی گفت: خبر داد ما را محمد بن عبدالرحمن بن زیاد گفت: خبر داد مرا ابو یحیی الساجی و یا با مشافهه مرا اجازه داد گفت: حدیث کرد ما را ربیع که گفت: از شافعی (رحمه الله) شنیدم که در تفسیر کتاب خدای عزوجل می‌گفت: مشیت مخصوص اوست نه خلق او، و مشیت ارادهٔ او است، خدای عزوجل در سورهٔ انسان آیهٔ ۳۰ و در سورهٔ تکویر آیهٔ ۲۹:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ (انسان و تکویر / ۳۰ و ۲۹)

«خواست شما نمی‌شود مگر آن که خدا بخواهد».

می‌فرماید: پس به خلق خود اعلام کرد که مشیت مؤثر مخصوص او است.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد مرا ابو احمد بن الحسن، گفت: خبر داد ما را عبدالرحمن بن محمد الحنظلی، گفت: خبر داد ما را ابوعبدالملک بن عبدالحمید المیمونی، گفت: حدیث کرد مرا ابوعثمان محمد بن محمد بن ادریس الشافعی گفت: شنیدم شبی پدرم با حمیدی سخن می‌گفت، و علیه مرجئه حجت می‌آورد و به آیه احتجاج آورد، از قول خدای تعالی در سورهٔ بینه آیهٔ ۱۵ که فرموده:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ﴾ (بینه / ۵)

«مردم مأمور نشدند مگر برای عبادت خدا به اخلاص دین برای او که مایل به حق باشند و نماز را اقامه کنند و زکات را بدهند و این است دین پا بر جا».

در کتاب ابی الحسن محمد بن الحسن القاضی قرائت کردم در آنچه خبر داده بود او را ابوعبدالله محمد بن یوسف بن نصر، گفت: خبر داد ما را ابن الحکم گفت: شنیدم شافعی (رحمه الله) در ذیل قول خدای عزوجل در سورهٔ روم آیهٔ ۲۷ فرموده:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِ ﴾

(روم / ۲۷)

«و اوست خدائی که ابتداءا خلق می‌کند سپس آن را بر می‌گرداند و این بر گردانیدن بر او آسانتر است».

می‌فرمود: معنی این است که آسانتر در عبرت گرفتن شما است (نسبت به فهم شما عود و ترکیب آسانتر از ایجاد و ترکیب از عدم است). خدائی که می‌گوید: باش پس انسانی می‌آید ترکیب شده به دو چشم و دو گوش و بند و بند و آنچه در آنست از رگ‌ها، چنین امری به فهم شما سخت‌تر است از اینکه چیز بوده را برگرداند و بگوید: برگرد به آنچه قبلا بودی. و گرنه برای خدا سهل و آسانتر معنی ندارد.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد ما را ابو العباس محمد بن یعقوب گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان گفت: خبر داد ما را شافعی، گفت: خبر داد ما را ابراهیم بن سعد از ابن شهاب از عامر بن سعد از پدرش که رسول خدا ﷺ فرمود: «بزرگترین جرم مسلمین در میان مسلمین، جرم کسی است که از چیزی که حرام نبوده سؤال کند و بخاطر سؤال او حرام شود»[1]. شافعی گفت: و خدای عزوجل در سورۀ مائده آیۀ ۱۰۱–۱۰۲ فرموده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡـَٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡـَٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٞ ۝١٠١ قَدۡ سَأَلَهَا قَوۡمٞ مِّن قَبۡلِكُمۡ ثُمَّ أَصۡبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ ﴾

(مائده / ۱۰۱–۱۰۲)

«ای مؤمنین، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار و عیان شود شما را ناراحت کند، و اگر هنگام نزول قرآن از آنها بپرسید برایتان روشن شود، خدا از آنچه قبلاً سؤال نمودید در گذشت که خدا غفور و بردبار است، بتحقیق پیش از شما قومی از این سؤال‌ها کردند سپس به (جواب) آنها کافر شدند».

شافعی گوید: مسائلی بوده که چیزی در مورد آنها نازل نبوده هرگاه وحی نازل شود مورد کراهت باشد، و معنی کراهت این است که سؤال کنند از چیزی که حرام نبوده، پس اگر خدا در کتاب خود و یا بر زبان رسول خود حرام کند، حرام ابدی گردد مگر آنکه خدا حرمت آن را نسخ کند در کتابش و یا بر زبان رسولش سنتی را به سنتی.

۱– متفق علیه (صحیح بخاری (۲٦٥٨/٦ ، حدیث: ٦٨٥٩)، و صحیح مسلم (۱۸۳۱/٤ ، حـدیث: ۲۳٥۸).

«ما را خبر داد» ابوعبدالله الحسن بن محمد بن فنجویه در دامغان، گفت: خبر داد ما را فضل بن فضل کندی، گفت: حدیث کرد ما را زکریا بن یحیی الساجی، گفت: شنیدم ابا عبدالله (برادرزادۀ ابن وهب) می‌گوید: شنیدم شافعی (رحمه الله) می‌گوید: امت بر سه معنی است: اول، بمعنی دین مانند قول خدای تعالی در سورۀ زخرف آیۀ ۲۲:

﴿ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ ﴾ (زخرف / ۲۲)

«ما پدران خود را بر دینی یافتیم».

دوم، بمعنی زمان، مانند قول خدای تعالی در سورۀ یوسف آیۀ ٤۵:

﴿ وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ ﴾ (یوسف / ٤۵)

«پس از زمانی بیاد آورد».

سوم، بمعنی مقتدا و معلم، مانند قول خدای تعالی در سورۀ نحل آیۀ ۱۲۰:

﴿ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ ﴾ (نحل / ۱۲۰)

«ابراهیم مقتدا و معلم و برای خدا خاضع بود».

(البته معنی دیگر امت بمعنی فرقه و طائفه می‌باشد).

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ، گفت: حدیث کرد مرا ابوبکر احمد بن محمد بن ایوب الفارسی مفسر، گفت: خبر داد ما را ابوبکر محمد بن صالح بن الحسن البستانی در شیراز، گفت خبر داد ما را ربیع بن سلیمان المرادی، گفت: خبر داد ما را محمد بن ادریس الشافعی (رحمه الله) گفت: خبر داد ما را ابراهیم بن سعد از شهاب از سعید بن مرجانه گفت: عکرمه به ابن عباس گفت که ابن عمر این آیۀ ۲۸٤ بقره را تلاوت کرد:

﴿ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُ ﴾

(بقره / ۲۸٤)

«و اگر مکنونات و آنچه در جانتان است ظاهر سازید و یا مخفی کنید، خدا شما را بآن محاسبه می‌کند».

پس گریه کرد، سپس گفت: و الله اگر خدا ما را بآن مؤاخذه کند البته هلاک شویم. پس ابن عباس گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمن یعنی ابن عمر را، هنگامی که این آیه نازل شد، مسلمین همین حالت را یافتند، پس برای رسول خدا ﷺ ذکر کردند، پس آیهٔ ۲۸٦

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ (بقره / ۲۸٦)

«خدا هیچ کس را جز باندازهٔ وسعتش تکلیف نکند».

نازل شد از قول و عمل. ولی حدیث نفس و خیالات ذهنی از چیزهایی است که باختیار احدی نیست و احدی بر آن توانا نیست*.

* تحقیق آنست که گناهان جوانح که منحصرا قلبی است و مربوط به جوارح نمی‌باشد، مانند شرک و نفاق و سوء ظن به خدا، مستقلاً حساب دارد چه ظاهر گردد و چه مخفی باشد. و اما گناهانی که مربوط به جوارح است، اگر قصد قلبی کند و عمل نکند یعنی ظاهر نسازد بخشیده شده و حساب ندارد.

فصل:
در تفسیر و معانی رسیده از شافعی در طهارات و نمازها

«ما را خبر داد» محمد بن موسی بن الفضل، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان، گفت: خبر داد ما را شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای جل ثناؤه در سورهٔ مائده آیهٔ ٦ فرموده:

﴿ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ... ﴾ (مائده / ٦)

«هر گاه به نماز برخیزید بشوئید صورت‌ها و دست‌هاتان را .... تا آخر».

شافعی (رحمه الله) فرمود: نزد مخاطبین روشن بود که شستن همانا با آب می‌باشد و نزد مخاطب معلوم است که آب را خدا خلق کرده و برای آدمیان در آن صنعتی نیست. و ذکر آب عمومیت دارد چه آب آسمان و چه آب نهرها و چاه‌ها و چاله‌ها و دریاها چه گوارا از تمام اینها و چه تلخ و شور، مساویند در اینکه پاک می‌کنند، و برای کسی وضو گیرد و یا غسل کند طهارت حاصل می‌گردد.

و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل: ﴿**فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ**﴾، «بشوئید صورت‌هایتان را»، فرمود: مخالفی نمی‌دانم در اینکه صورت در شستن وضو آنچه ظاهر است مقصود می‌باشد نه آنچه باطن است. و گوید: معقول این است که صورت از محل روئیدن موی سر است تا دو گوش و محل ریش و چانه. و در قول خدای تعالی: ﴿**وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ**﴾ «و دستهاتان را تا مرفقها»، گوید: و مخالفی ندانستم که مرفق باید شسته شود. و در قول خدای تعالی: ﴿**وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ**﴾، «سرهاتان را مسح کنید»، گوید: معقول در آیه این است که آن کس که مقداری از سرش را مسح کند همانا مسح نموده، و آیه جز همین را نمی‌گوید، و این ظاهرترین معانی آنست و یا تمام سرش را مسح کند. شافعی (رحمه الله) گوید: سنت دلالت دارد بر اینکه بر انسان مسح تمام سر واجب نیست و هرگاه سنت بر این دلالت کرد پس معنی آیه این می‌شود که هر کس جزئی از سرش را مسح کرد او را کافی است.

قول خدای تعالی: ﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ شافعی (رحمه الله) گوید: ما به فتح «أرجلکم»، قرائت می‌کنیم بمعنای: «**اغسلوا أرجلکم**»، «پاهای خود را بشوئید». گوید: و نشنیدم مخالفی در اینکه دو کعب را که خدای عزوجل ذکر کرده، دو کعبی است که بالا آمده و آن دو، محل جمع ساق و قدم است، و اینکه شستن بر آنها است. گویا معنی چنین است که: «قدم‌های خود را تا شستن دو کعب بشوئید». و در غیر این روایت گفته، کعب را کعب می‌گویند چون از محل خود بالا آمده و خارج شده و به روغنی که جمع شده و روی هم رفته، می‌گویند، کعب سمن، و پستان چون بالا رفت آن را کعب گویند.

شافعی (رحمه الله) گوید: در روایت ما از ابی سعید و اصل مذهب ما این است که بشوید هر طور خواسته باشد، و اگر چه قطعه قطعه باشد، زیرا خدای تبارک و تعالی فرموده: ﴿حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْۚ﴾.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و رسول خدا ﷺ وضو گرفت چنانچه خدا امر کرده بود و ابتدا کرد به آنچه خدا به آن ابتدا کرده، پس بهتر این است که بر وضوگیرنده در وضو دو چیز است: اول اینکه ابتدا کند به آنچه خدا و رسول ابتدا کرده، و دیگر اینکه به تمام و کمال انجام دهد. و این مسئله شبیه است به مسئلهٔ صفا و مروه که خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۸ می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ ﴾ (بقره / ۱۵۸)

«براستی که صفا و مروه از شعائر خدا است».

پس رسول خدا ﷺ در طواف ابتدا کرد به صفا، و فرمود: «ابتدا می‌کنیم به آنچه خدا به آن ابتدا کرده است»[۱].

شافعی گوید: و خدا دو دست‌ها و دو پاها را با هم ذکر کرده و من دوست می دارم که ابتدا شود به راست، و اگر به چپ ابتدا کرد بد کرده ولی اعاده بر او نیست.

و در قول خدای عزوجل: ﴿**إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ** ...﴾ «هرگاه به نماز برخیزید بشوئید صورت‌ها و دست‌هایتان را ....» شافعی (رحمه الله) گوید: ظاهر این است که هر کس برای نماز قیام می‌کند بر او است که وضو گیرد. و محتمل است که در مورد خاصی نازل شده باشد. و شنیدم از یکی از کسانی که به قرآن دانا بود گمان می‌کرد این آیه نازل شده در حق آنان که از خواب برخاسته‌اند. و گمان می‌کنم صحیح گفته باشد، زیرا در سنت دلیلی است که هر کس از خواب برخاسته وضو گیرد. شافعی (رحمه الله) گوید: وضوئی که خدا ذکر کرده با راهنمائی سنت، بر کسی است که بول و غائطی نکرده، اما اگر بول و غائط کرده باید استنجاء کند با آب و یا با سنگ. زیرا بول و غائط نجسند و با جزئی از بدن تماس پیدا کرده‌اند. و اگر با سنگ استنجاء شود باز با آب شسته شود نزد من بهتر است. و گفته شده که قومی از انصار با آب استنجاء می کردند و آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ توبه

﴿ **فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ** ﴾

(توبه / ۱۰۸)

۱- صحیح مسلم (۸۸٦/۲ ، حدیث ۱۲۱۸)، موطأ مالک (۳۷۲/۱ ، حدیث ۸۲۹)، سنن أبـی داود (۱۸۲/۲ ، حدیث ۱۹۰۵) ، سنن ترمذی (۲۱٦/۳ ، حدیث ۸٦۲) و فرموده: «حسن صـحیح»، سنن نسائی (۲۳۹/۵ ، حدیث ۲۹٦۹).

«در آن مسجد مردانی هستند که پاک شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد».

نازل شد.

شافعی (رحمه الله) گوید: و معقول است که چون خدای تعالی غائط را در آیهٔ وضو ذکر کرده، غائط تخلی است و چون تخلی کرد بر او وضو و واجب است. سپس شافعی (رحمه الله) از غیر کتاب حجت آورده در وجوب وضو بواسطهٔ با د و بول و مدی و ودی و غیر اینها که خارج می‌شود از راه حدث. و در قول خدای تعالی: ﴿أَو لَـٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ «یا با زنان نزدیکی نمودید» که در آیهٔ ٤٣ سورهٔ نساء و آیهٔ ٦ سورهٔ مائده آمده. شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی ذکر کرده وضو را بر آنکه بر خیزد به نماز مانند آنکه از خواب برخیزد. و ذکر کرده طهارت جنب را، سپس بعد از آن فرموده: ﴿وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَـٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ﴾ «و اگر شما بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از محل غائط آمد و یا مس کردید زنان را و آبی نیافتید تیمم کنید». پس گویا وضو را واجب دانسته از غائط و واجب دانسته از لمس با زنان. پس گویا مقصود لمس بدست و بوسه است نه جنابت. سپس استدلال کرده به اخباری که ذکر کرده است. ربیع گوید: مقصود از لمس، لمس با کف دست است، آیا نمی‌بینی که رسول خدا ﷺ نهی کرده از خرید ملامسه، ملامسه این است که مرد به جامه دست بمالد و زیر و رو نکند. چنانکه شاعری لمس را در رسیدن کف دست دست استعمال کرده، و چنین یافتم در کتابم. و بتحقیق دیگران از ربیع از شافعی روایت کرده‌اند که گفت: خبر داد ما را ابو عبدالرحمن السلمی، گفت: خبر داد ما را حسین بن رشیق المصری باجازه، گفت: خبر داد ما را

احمد بن یحیی بن حریر النحوی، گفت: شنیدم ربیع بن سلیمان می‌گوید: پس معنائی که از شافعی نقل شد ذکر کرده.

خبر داد ما را ابو سعید از ابو العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۴۳ فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْ ﴾ (نساء / ۴۳)

«ای مؤمنین، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید و نه در حال جنابت تا آنکه غسل نمایید مگر آنکه مسافر باشید».

پس خدای جل ثناؤه واجب کرده غسل از جنابت را، و در زبان عرب معروف بوده که جنابت، جماع است و اگر چه آب جهنده‌ای نباشد (یعنی منی خارج نشود) و همچنین این معنی است در حد زنا و واجب شدن مهر و غیر آن، و هر کس خطاب شود به اینکه فلانی از فلانه‌زن جنب شده می‌فهمد که با او هم بستر شده و اگر چه منی نیامده باشد.

و به همین اسناد شافعی گوید: و خدا واجب کرده غسل را ولی ذکر نکرده به چه ابتدا کند، پس چون غسل‌کننده غسل کند بهر نحو که باشد کافی است. والله اعلم. و همچنین کافی نیست مگر آنکه تمام بدنش را غسل دهد.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد ابو العباس از ربیع که شافعی فرمود: خدای تعالی فرموده: ﴿فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ﴾، «با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت‌هایتان و دست‌هایتان بکشید»، گوید: این آیه در غزوهٔ بنی المصطلق نازل شد که گردنبند عایشه (رضی الله عنها) پاره شد، پس مردم

با رسول خدا ﷺ معطل شدند و آبی نداشتند و خدا آیهٔ تیمم را نازل کرد [۱]. عده‌ای از قریش و اهل علم به تاریخ و غیر ایشان ما را به این مطلب خبر دادند و در آن حدیثی از مالک رسیده که در کتاب معرفت ذکر شده.

«ما را خبر داد» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گفت: خدای تعالی فرموده: ﴿**فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا**﴾، «خاک پاکی را قصد کرده تیمم کنید»، گوید: هر چه به آن صعید گفته شود که مخلوط به نجاست نباشد تیمم به آن خوبست. و صعید گفته نمی‌شود مگر به خاک دارای غبار. و اما بیابان زبر و درشت و تل ریگ، پس به آن صعید گفته نشود.

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی فرموده: ﴿**إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ**﴾ تا آخر، و در ذیل آن فرموده: ﴿**وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ...**﴾، «و اگر بیمار و یا مسافر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید پس تیمم کنید...» که دلالت دارد بر اینکه تیمم مباح است در دو حالت: یکی سفر و نایابی آب و دیگر مرض بیماری، در حضر باشد و یا در سفر، و دلالت دارد که بر مسافر است طلب آب، زیرا فرموده: ﴿**فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ**﴾، و هر کس بیرون رفت از شهر خود به جای دیگر، اسم مسافر بر او صدق می‌کند، کوتاه باشد و یا طولانی، و از سنت دلیلی نیست که بعضی از مسافرین تیمم بکنند و بعضی نکنند. پس ظاهر قرآن اینستکه هرکس مسافر باشد چه نزدیک و چه دور تیمم کند. شافعی (رحمه الله) گوید: هرگاه مریض شد، چه در حضر و چه در سفر، واجد آب باشد و یا نباشد، تیمم کند، و مرض

۱- نگا: صحیح بخاری (۱/ ۱۲۷، حدیث: ۳۲۷)، صحیح مسلم (۱/ ۲۷۹، حدیث: ۳۶۷).

اسم جامعی است برای امراض مختلفه. پس آنچه شنیدم این است که برای مرد است که تیمم کند در جراحت، ، زیرا در همهٔ اینها از مس آب می‌ترسد که تلف شود و یا مرض زیاد گردد. و در قدیم بروایت زعفرانی از او گفته که: اگر از رسیدن آب ترس تلف و یا شدت مرض دارد تیمم کند. و در کتاب البُوَیطی گوید: هرگاه بترسد از رسیدن آب که بمیرد و یا زیاد گردد که بیشتر شود تیمم کند و نماز بجا آرد، و اعاده بر او نیست، زیرا خدا برای مریض تیمم را مباح نموده است. و گفته شده که آن مرض، جراحت و جدری و آنچه به معنی این دو بوده، باشد. و تب و مانند آن نیست. و همچنین چشم درد و غیر آن.

شافعی (رحمه الله) گوید: در روایت ما خدا برای نماز وقت‌ها قرار داده، پس احدی قبل از آن وقت‌ها حق ندارد نماز کند. و همانا امر شده به قیام به آن، چون وقت آن داخل شد. و همچنین امر شده به تیمم وقت قیام نماز و نایابی آب. پس کسی که تیمم کرد برای نمازی قبل از وقت نماز و قبل از طلب آب برای نماز، حق ندارد با آن تیمم نماز بخواند.

«ما را خبر داد» ابو سعید از ابو العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: و همانا گفتم: با آبی که غیر با آن وضو گرفته، مردی وضو نگیرد زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿**فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ**﴾ و معقول این است که صورت شسته نمی‌شود مگر با آب ابتدائی، (نه آب استعمال شده)، سپس بر او در دو دست هم نزد من مانند حکم صورت است که باید با آب ابتدائی بشوید. پس اگر با آبی که صورت را شسته اعاده دهد گویا بین دو دست و صورت را مساوی ننموده، و بتحقیق رسول خدا ﷺ برای هر عضوی آب جدیدی می‌گرفت.

و بهمین اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل فرموده: ﴿**فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ...**﴾ **تا** ﴿**وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ**﴾ امر خدا به شستن کعبین شده و این امر برای

هر وضو گیرنده است، و احتمال دارد برای بعضی از وضو گیرندگان نباشد پس مسح رسول خدا ﷺ بر روی خف و موزه دلالت دارد که مسح بر کعب بر کسی است که خف ندارد، و بر خف یا موزه وقتی است که موزه را با کمال طهارت پوشیده باشد. چنانکه نماز رسول خدا ﷺ، دو نماز را با یک وضو، و چند نماز با یک وضو، دلالت دارد که وجوب وضو بر بعضی است که وضو ندارند. نه اینکه مسح (بر خفین) بر خلاف کتاب خدا باشد و نه اینکه وضو و شستن قدمین بر خلاف کتاب خدا باشد. در روایت من از ابی عبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی زیاد شده جملهٔ: همانا غسل و شستن کمال است و مسح (بر خفین) اجازهٔ کمال است، و هر کدام را خواست بجا آرد.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده: ﴿**إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا...**﴾ «هرگاه به نماز برخیزید پس بشوئید ...» و سنت دلالت دارد بر اینکه وضو از حدث است، و خدا فرموده: ﴿**لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلا جُنُباً إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا....**﴾ «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گوئید و نه در حال جنابت تا آنکه غسل نمایید مگر آنکه مسافر باشید»، پس وضو در کتاب خدا عام است از هر حدثی، و امر خدا در حالت جنابت به غسل، دلیل بر این است که غسل واجب نیست مگر از جنابت، مگر اینکه دلیلی آید بر غسلی که ما آن را بواسطهٔ سنت واجب بدانیم، و سنت دلالت دارد بر وجوب غسل جنابت، و دلیل روشن ندانستم بر وجوب غسل غیر جنابت وجوبی که غیر آن کافی نباشد. و بتحقیق در غسل جمعه چیزی روایت شده و کسانی به غیر آنچه ما گفتیم رفته‌اند و زبان عرب وسیع است. سپس شافعی آنچه در جمعه روایت شده ذکر کرده و تأویل آن را ذکر نموده و سنتی را که دلالت بر وجوب آن دارد در حال اختیار ذکر کرده و نظافت و تغییر بو را وقت اجتماع مردم ذکر نموده در کتاب «المعرفة».

و در آنچه ابوعبدالله مرا خبر داده باجازه از ربیع، گوید: شافعی گفته: خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۲۲ فرموده:

﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلْمَحِيضِ ۖ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ ﴾ (بقره / ۲۲۲).

«و سؤال می‌کنند از تو دربارۀ حیض زنان، بگو در آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره‌گیری کنید و با ایشان آمیزش نکنید تا پاک شوند.

پس روشن کرده که زن حائض طاهر نیست و ما را امر کرده که نزدیک او نشویم تا پاک شود. و نه وقتی که پاک شد تا آنکه تطهیر یعنی غسل کند و از کسانی شود که نماز بری او جایز است.

و در قول خدای تعالی: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ﴾. «پس چون تطهیر کردند، از آنجا که خدا امرتان کرده و مقرر داشته (طریق طبیعی) نزدیک ایشان بیائید». گوید: بعضی از اهل علم به قرآن گفته‌اند که چون تطهیر کردند از جائی که خدا شما را امر کرده با ایشان آمیزش و نزدیکی کنید یعنی در قُبل که محل حیض است، و آیه محتمل اینست. و محتمل است که کناره‌گیری از تمام بدنشان در هنگام حیض باشد. و سنت رسول ﷺ دلالت دارد که کناره‌گیری از زیر لنگ ناف به پایین است و بالاتر مباح است.

شافعی (رحمه الله) گوید: بیان کردیم در قول خدای تعالی: ﴿حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾، «تا پاک شوند» که زنان حیض شده در حال طهارت نیستند، و خدا بر جنب حکم کرده که نماز نکند تا غسل کند، پس بیان شده مدتی برای طهارت از جنب نیست مگر غسل، و برای طهارت حائض مدتی نیست مگر رفتن حیض، سپس غسل. زیرا خدا فرموده:

﴿حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾، «تا پاک شوند»، و این گذشتن حیض است، و جملهٔ: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ﴾، «پس چون تطهیر کنند» یعنی بغسل، زیرا سنت دلالت دارد که طهارت حائض غسل است. و دلالت دارد بر بیان آنچه خدا در کتاب خود راهنمائی کرده که حائض نماز نخواند، پس حدیث عایشه را ذکر کرده که به او فرموده: «به خانهٔ کعبه طواف مکن تا پاک شوی»، دلالت دارد که نماز نخواند زیرا حائض غیر طاهر است مادامی که در حیض است، و لذا خدا فرموده: ﴿حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ﴾، تا پاک شوند.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۸-۲۳۹ فرموده:

﴿ حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗا ...﴾ (بقره / ۲۳۸-۲۳۹)

«همهٔ نمازها و نماز میان‌تر را محافظت کنید و بحال فروتنی برای خدا قیام کنید. و اگر از دشمنی خوف داشتید، پس پیاده یا سواره نماز را بخوانید».

پس چون خدا در تأخیر نمازها در حال خوف اجازه نداده. و اجازه داده که هر طور ممکن است پیاده یا سواره نماز را بجا آورند، و در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۳ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴾ (نساء / ۱۰۳)

«نماز بر مؤمنین بوقت معین واجب و نوشته شده».

و هر کس از عقلاء بالغ شد بترک نماز و تأخیر از وقت آن، عصیان کرده اگر فراموش نکرده باشد. و حائض بالغه و عاقله به یاد نماز است و طاقت آن را دارد. و حکم خدا این بود که زوج او در حال حیض نزدیک او نشود. و سنت رسول خدا ﷺ دلالت کرده که هرگاه بر زوج خود حرام بود نماز بر او حرام است. این دلیل است که واجب الهی در ایام حیض از او زائل شده در حالی که عاقله و ذاکره و دارای طاقت

است و قضاء بر او نیست. و چگونه قضا کند چیزی را که بر او واجب نشده. و این چیزی است که مخالفی برای آن نمی‌دانم.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ (رحمه الله) از ابو العباس محمد بن یعقوب الأصم از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: و از بعضی از اهل علم نقل شده که شنیدم خدای تعالی نمازی را واجب کرد قبل از وجوب نمازهای پنجگانه، در سورهٔ مزمل آیات ١ تا ٤ فرمود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ۝١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ۝٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ۝٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ﴾ (مزمل / ١-٤)

«ای گلیم بر خود پیچیده، شب را قیام کن مگر اندکی، نیمی از آن و یا کمی از آن کمتر، و یا بر آن بیفزا، و قرآن را بسرود بخوان سرودنی».

سپس این نسخ شد در همین سوره و در آیهٔ ٢٠ همان سوره فرمود:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُۚ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ﴾ (مزمل / ٢٠)

«پروردگار تو می‌دانند که تو بر می‌خیزی کمتر از دو ثلث شب را و نیمی از آن و ثلث آن را و گروهی از آنان که با تو هستند بر می‌خیزند و خدا اندازه می‌دهد شب و روز را، خدا دانست که هرگز آن را احصاء نمی‌کنید، پس توبهٔ شما را پذیرفت، پس هر چه میسر است از قرآن قرائت کنید، خدا دانست که بعضی از شما بیمار و بعضی از شما مسافرند و در پی فضل خدایند و دیگرانی در راه

خدا قتال می‌کنند، پس آنچه میسر است از قرآن قرائت کنید و نماز را بپای دارید و زکات بدهید».

شافعی گوید: و چون خدای عزوجل امر کرد به قیام شب، نصف آن و یا زیاده بر آن، تخفیف داد و فرمود: «آنچه میسر است قرائت کنید از قرآن». و بیان کرد در کتاب خود نسخ قیام شب و نصف آن را بقول خود که آنچه میسر است. سپس احتمال داده شده در این آیه دو معنی: یکی اینکه این قرائت میسر واجب ثابتی باشد که واجب دیگری را نسخ کرده. و احتمال دیگر واجب منسوخی باشد که زایل شده به آیۀ دیگری که در سورۀ اسراء آیۀ ۷۹ فرموده:

﴿ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ﴾ (اسراء / ۷۹)

«و بعضی از شب را بیدار باش بنماز تا برای تو نافله باشد شاید که پروردگارت تو را مقام ستوده‌ای بدهد».

که نماز نافله بخوانند غیر از آنچه میسر بوده، پس واجب است که به سنت استدلال شود بر یکی از این دو معنی. پس یافتیم سنت رسول ﷺ را که دلالت دارد بر اینکه واجب نیست جز نماز پنجگانه. پس گفتیم: واجب پنج است و غیر آن از نمازی که قبلاً واجب بوده نسخ شده بآن، و ما دوست نداریم برای احدی که ترک نافله کند به آنچه بر او خدا و کتاب خود میسر کرده، و بهر حال هر چه بیشتر، به سوی ما محبوبتر، سپس ذکر کرده حدیث طلحه بن عبیدالله و عباده بن الصامت را دربارۀ نمازهای پنجگانه.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید، و ذکر کرده همین مطلب را به لفظ دیگر. سپس گوید: گفته شده: آیۀ مزمل نسخ شده به آیۀ ۷۸-۷۹ سورۀ اسراء که فرموده:

﴿ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ۝٧٨ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ ﴾

(اسراء / ۷۸-۷۹)

«نماز را به پادار وقت میل و زوال خورشید در نصف النهار تا تاریکی شب که نماز عشاء باشد و بپادار قرائت کردن فجر را زیرا قرائت فجر (نماز صبح) مشاهده شده است و بعضی از شب نماز نافله کن برای خود».

که او را اعلام کرد که نافله است نه واجب، و اینکه نمازهای واجب آنست که ذکر شده از شب و روز.

شافعی گوید: و گفته می‌شود: در قول خدای عزوجل در سورۀ روم آیۀ ۱۷ که فرموده:

﴿ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ﴾ (روم / ۱۷)

«پس تنزیه خدا هنگامیست که شب می‌کنید».

نماز مغرب و عشاء است، و ﴿**وَحِينَ تُصۡبِحُونَ**﴾، و هنگامی که صبح می‌کنید، نماز صبح است. ﴿**وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ**﴾، «و خاص او است ستایش در آسمانها و زمین در حال عشی» عصر است، ﴿**وَحِينَ تُظۡهِرُونَ**﴾، ظهر است. شافعی گوید: و چه قدر شبیه است آنچه گفته به قول دیگر و الله اعلم.

و بهمین اسناد سابق شافعی گفته: خدای عزوجل محکم گردانید در کتابش آنچه واجب کرد از نمازها را بوقت. والله اعلم. همان وقتی که ما در آن نماز می‌خوانیم. و در سورۀ نساء آیۀ ۱۰۳ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴾ (نساء / ۱۰۳)

«یعنی نماز بر مؤمنین نوشته شده بوقت».

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٤٣ فرموده: ﴿لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ﴾ «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»، گوید: گفته می‌شود: این آیه قبل از تحریم خمر نازل شده، و هر چه باشد چه قبل نازل شده باشد و چه بعد، هر کس در مستی نماز بخواند نماز او کافی نیست برای نهی خدای عزوجل از نماز تا بداند چه می‌گوید. و معقول این است که نماز قول و عمل است و امساک در مواضع مختلفه و آن را طبق آنچه امر شده اداء نمی‌کند مگر کسی که عاقل باشد.

و به این اسناد شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی در سورهٔ مائده آیهٔ ۵۸ فرموده:

﴿ وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗا ﴾ (مائده / ۵۸)

«چون برای نماز ندا کردید آن را مسخره و بازی گرفتند».

و در سورهٔ جمعه آیهٔ ۹ فرموده:

﴿ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾

(جمعه / ۹)

«چون در روز جمعه برای نماز ندا شد پس سعی کنید به سوی ذکر خدا».

در این دو آیه خدا اذان را ذکر کرده، والله اعلم، و معلوم است که مقصود به این دو آیه نماز واجبی است. و رسول خدا ﷺ اذان را سنت قرار داد برای نماز واجب و احدی از او نقل نکرده که او امر کرده باشد برای نماز غیر واجب اذان گفته شود.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد در قول خدای تعالی در سورهٔ انشراح آیهٔ ٤:

﴿ وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ﴾ (شرح / ٤)

که خدا فرموده: «ما ذکر تو را بلند کردیم» که من ذکر نشوم مگر تو با من ذکر شوی: «**أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله**». شافعی (رحمه الله) فرموده: و الله اعلم، یعنی ذکر او وقت ایمان به خدا و اذان، و محتمل است ذکر او و وقت تلاوت قرآن و وقت عمل به طاعت، و خودداری از معصیت باشد.

و در فضیلت تعجیل به نمازها استدلال کرده به قول خدای عزوجل در سورهٔ اسراء آیهٔ ۷۸:

﴿ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ ﴾ (اسراء / ۷۸)

«نماز را بپادار وقت میل و زوال خورشید».

و دلوک خورشید میل اوست از وسط السماء (که باید تعجیل کرد و همان وقت نماز خواند) و به آیهٔ دیگر در سورهٔ طه آیهٔ ١٤

﴿ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ﴾ (طه / ١٤)

«نماز را برای یاد من بر پا دار».

و به آیهٔ ۲۳۸ سورهٔ بقره:

﴿ حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ ﴾ (بقره / ۲۳۸)

«بر نمازها محافظت کنید».

و محافظت بر چیزی تعجیل آن است.

و شافعی در محل دیگر گوید: و کسی که نماز را در اول وقت آن مقدم دارد سزاوارتر به محافظت است از آنکه از اول وقت عقب عقب انداخته.

و شافعی در محل دیگر گوید: و کسی که نماز را در اول وقت آن مقدم دارد سزاوارتر به محافظت است از آنکه از اول وقت عقب انداخته.

و شافعی در قول خدای تعالی: ﴿**وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى**﴾، «و نماز میان‌تر» (البقرة / ۲۳۸) گوید: ما معتقدیم که نماز وسطی، نماز صبح است، و اگر آن نباشد باز هم نماز صبح از نمازهایی است که به محافظت آن مأمور می‌باشیم.

و ذکر کرده در روایت المزنی و حرمله، حدیث ابی یونس مولی عایشه – رضی الله عنها – را که در آن مذکره املا کرده: «﴿**حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى**﴾ **وصلاة العصر**»، «محافظت کنید بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر»، سپس گفته: از رسول خدا ﷺ آن را شنیدم[1]. پس حدیث عایشه دلالت دارد که نماز وسطی، نماز عصر نیست. شافعی گوید: و بعضی از اصحاب رسول خدا ﷺ اختلاف کردند، پس از علی و از ابن عباس روایت شده که نماز وسطی، صبح است. و ما این قول را قبول کردیم. و از زید بن ثابت روایت شده که ظهر است. و از غیر او روایت شده که عصر است و در آن روایتی از پیغمبر نقل شده.

امام بیهقی گفته: آنچه شافعی در این مورد از علی و ابن عباس روایت کرده، مالک در کتاب «الموطأ» روایت کرده بسندی که به او رسیده. و ما به سند متصل از ابن عباس و ابن عمر روایت کردیم. و این قول عطا و طاووس و مجاهد و عکرمه است.

و برای ما روایتی است از عاصم از زربن حبیش از علی ﷺ که گفت: ما چنان می‌دیدیم که نماز وسطی، نماز فجر است تا آنکه شنیدم رسول خدا ﷺ روز جنگ احزاب می‌فرمود: «کفار ما را از نماز وسطی نماز عصر مشغول کردند تا خورشید

۱- صحیح مسلم (٤/ ٢٢٨، حدیث: ١٤٥٩)، سنن أبي داود (حدیث: ٤١٠) سنن ترمذي (حدیث: ٢٩٨٢).

غروب کرد، خدا قبرها و شکم‌های ایشان را پر از آتش کند»[۱]. و روایت او در اینجا از پیغمبر ﷺ صحیح است. و از عبیدۀ سلمانی و غیر او نیز از علی روایت شده، و همچنین از مره از ابن مسعود. و نیز به این مطلب گفته ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و ابوهریره و عبدالله بن عمرو. و این در یکی از دو روایتی است که از ابن عمر و ابن عباس و ابی سعید الخدری و عایشه ﷺ نقل شده است.

و در کتاب حرمله خواندم از شافعی (رحمه الله) در ذیل آیۀ ۱۸ سورۀ اسراء:

﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾ (اسراء / ۱۸)

«بتحقیق، قرائت فجر مورد مشاهده است».

و در این آیه ذکر نشده که غیر فجر مشهود باشد. و نمازها تماماً مورد مشاهده می‌باشند، گویا نماز فجر بیشتر از سایر نمازها مورد نظر و مشاهده است و یا افضل است و یا مشاهده می‌شود با نزول ملائکه. و مقصود نماز صبح است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی نمازها را واجب نموده و رسول خدا ﷺ روشن کرد عدد رکعات هر یک از آنها را و وقت آنها را، و اینکه در آنها چه عملی باید کرد. و خدای تعالی اظهار کرد که بعضی از آنها نافله و بعضی واجب است. و به رسول خود ﷺ فرمود: ﴿**وَمِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ**﴾ «و بعضی از شب را نافله بخوان»، سپس رسول خدا ﷺ آن را وقتی که بعضی از نمازها نافله و بعضی واجب شد، بیان نمود. و واجب آن موقت شد. و خواندن نماز کافی نیست مگر آنکه نمازگزار نیت کند.

۱- مسند أحمد (حدیث: ۱۳۲۷). شیخ شعیب أرنؤوط می گوید: «اسنادش صحیح طبق شرط مسلم است».

و به این اسناد شافعی (رحمه الله) فرماید: خدای تبارک و تعالی در سورۀ نحل آیۀ ۹۸ فرموده:

﴿ فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴾

(نحل / ۹۸)

«و چون قرآن قرائت کنی پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده»

شافعی گوید: و من دوست دارم که قبل از خواندن سورۀ حمد بگوید: «**أَعُوذُ بِاَللَّهِ مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**= پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده». و هر کلامی که با آن استعاذه شود کافی است.

و در املاء به این اسناد فرموده که ابتدا می‌کند و پناه می‌برد. و می‌گوید: «**أَعُوذ بِاَللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ** – و یا **أَعُوذُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ- مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**» و یا «**أَعُوذُ بِاَللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ**». زیرا خدا فرموده: ﴿**فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ**﴾ «و چون قرآن قرائت کنی پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده». شافعی در کتاب البویطی گفته: خدای جل ثناءه در سورۀ حجر آیۀ ۸۷ فرموده:

﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ﴾ (حجر / ۸۷)

«و بتحقیق و بدون شک ما هفت آیه‌ای که باید تکرار شود و قرآن عظیم را به تو دادیم».

و این هفت آیه ام القرآن و سورۀ حمد است، و اول آن ﴿**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**﴾ می‌باشد.

«خبر داد ما را» ابو زکریا بن ابی اسحاق در لفظ دیگران گفتند: خبر داد ما را از ابوالعباس محمد بن یعقوب از ربیع از شافعی از عبدالمجید از ابن جریح که گفت: خبر

داد مرا پدرم از سعید بن جبیر در قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي﴾، گفت: آن ام القرآن است. پدرم گفت: سعید بن جبیر آن را بر من قرائت کرد تا ختم آن، سپس گفت: بسم الله ... آیهٔ هفتم است. سعید گفت: و ابن عباس بر من آن را قرائت کرد چنانکه من بر تو قرائت کردم. سپس گفت بسم الله ... آیهٔ هفتم است. ابن عباس گفت: خدا آن را برای شما ذخیره کرده و برای احدی قبل از شما چنین آیه‌ای را اظهار نکرده.

شافعی گوید: در روایت حرمله از او که ابن عباس افتتاح می‌کرد به بسم الله ... و می‌گفت: شیطان بهترین آیهٔ در قرآن را از میان ایشان برد و می‌گفت: رسول خدا ﷺ چنین بود که ختم سورهٔ را نمی‌شناخت تا بسم الله ... نازل شود. (یعنی با نزول بسم الله ... می‌دانست که سورهٔ جدیدی نازل و سورهٔ قبل تمام شده است).

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی در سورهٔ مزمل آیهٔ ٤ به رسول خود فرموده:

﴿ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلاً ﴾ (مزمل / ٤)

«و قرآن را بتأنی و ترتیب قرائت نما بتأنی کامل».

پس کمترین ترتیل ترک عجله در قرآن است. و هر قدر بیشتر بسم الله را ظاهر سازند در قرآن نزد من بهتر است مادامی که زیاد کشش در آن نیاید.

در کتاب «المختصر الکبیر» در ذیل روایت ابوابراهیم المزنی خواندم از شافعی (رحمه الله) که فرموده: خدای عزوجل بر رسول خود ﷺ نازل نمود وجوب قبله را در مکه پس او در کناری نماز می‌کرد بطوری که رو به مسجد الحرام و بیت المقدس باشد ولی چون به مدینه هجرت کرد رو به بیت المقدس می‌کرد در حالی که شانزده ماه از مسجد الحرام پشت می‌کرد. و او دوست می‌داشت که خدا او را امر کند به استقبال

مسجد الحرام زیرا در آن مقام ابراهیم و اسماعیل بود و برای مردم مرجع و امن و حج به سوی او بود، و مورد امر بود که آن را برای طواف‌کنندگان و عاکفین و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان تطهیر نماید. با کراهت رسول ﷺ از موافقت یهود. پس به جبرئیل؈ گفت: البته من دوست دارم که پروردگارم مرا از قبلهٔ یهود برگرداند به غیر آن. پس خدای عزوجل آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ بقره را نازل نمود که:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ ﴾ (بقره / ۱۱۵)

«مشرق و مغرب ملک خداست، پس به هر طرف رو کنید همانجا ذات خدا وجود دارد».

یعنی همان طرفی است که شما را به سوی خود توجه داده. جبرئیل گفت: یا محمد! من بنده‌ای مانند تو مأمورم، مالک چیزی نیستم، از خدا سؤال کن، پس پیغمبر ﷺ از خدا سؤال کرد که او را به بیت الحرام توجه دهد و جبرئیل به آسمان بالا رفت و پیغمبر ﷺ همواره به آسمان توجه داشت به امید اینکه جبرئیل جواب سؤال او را بیاورد. پس خدای عزوجل نازل نموده آیات ١٤٤ تا ۱۵۰ سورهٔ بقره را که در آیهٔ ١٤٤ می‌فرماید:

﴿قَدۡ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجۡهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبۡلَةٗ تَرۡضَىٰهَاۚ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥۗ﴾. (البقرة: ١٤٤).

«بتحقیق گردش روی تو را در طرف آسمان می‌بینیم، پس تو را به طرف قبله‌ای که خوشنود باشی بگردانیم پس روی به طرف مسجد الحرام کن و شما ای مسلمین هر جا که باشید روی به آن طرف کنید».

و در آیهٔ ۱۵۰ فرموده:

﴿فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِي﴾.

«از مردم نترسید و از من بترسید».

و در قول خدای تعالی در آیۀ ۱٤٤ سورۀ بقره:

﴿ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَيَعۡلَمُونَ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّهِمۡ ﴾

(بقره / ۱٤٤)

«آنانکه اهل کتابند می‌دانند که این حق است از پروردگارشان».

گفته می‌شود که آنان در آنچه بر ایشان نازل شده، می‌یابند که پیغمبر امی از فرزند اسماعیل بن ابراهیم است، از حرم مکه خارج می‌شود و قبلۀ او و نماز او به طرف محل خروج او یعنی حرم مکه است. و در قول خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۱۵۰:

﴿وَمِنۡ حَيۡثُ خَرَجۡتَ فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيۡكُمۡ حُجَّةٌ﴾

(بقره / ۱۵۰)

«و از هر جا که خارج شدی پس روی خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و هر جا که بودید رو کنید به طرف آن تا مردم را علیه شما حجتی نباشد..».

گفته شده: در حالی که خدا داناتر است که از مدینه به مسجد الحرام رو مکنید مگر آنکه شما به بیت المقدس پشت کنید، و اگر از طرف نجد یمن آمدید و به استقبال بیت الحرام و بیت المقدس بودید به مسجد الحرام استقبال کنید نه آنکه قصد شما بیت المقدس باشد، تا مردم را علیه شما حجتی نباشد که بگویند: قبلۀ مسلمین را دیگران معین نموده‌اند. و گفته شده: در تحویل از قبله‌ای که بر آن بودید به سوی غیر آن. و این مناسبترین قولی است که در آیه گفته شده برای قول خدای عزوجل:

﴿سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمۡ عَن قِبۡلَتِهِمُ ٱلَّتِي كَانُواْ عَلَيۡهَا﴾. (البقرة: ۱٤۲).

«کم خردان خواهند گفت: چه باعث شد که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند روی بگردانیدند».

پس خدا به رسول خود اعلام کرد که حجتی برای مردم در تحویل قبله نیست، یعنی احدی در اینجا سخنی علیه شما ندارد مگر آنان که ستمگرند.

و در قول خدای تعالی در آیهٔ ۱٤۳:

﴿ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلۡقِبۡلَةَ ٱلَّتِي كُنتَ عَلَيۡهَآ إِلَّا لِنَعۡلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ ﴾ (بقره / ۱٤۳)

«و ما قبله‌ای را که تو بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای آن که بدانیم و جدا سازیم کسی را که پیروی رسول می‌کند از کسی که به قهقرا به کفر خود بر می‌گردد».

«**لنعلم**= تا بدانیم» (یعنی تا علم ازلی ما تحقق پیدا کند)، زیرا علم خدا قبل از پیروی ایشان و پس از پیروی ایشان بوده است.

و بتحقیق مسلمین گفتند: نمازهائی که به طرف بیت المقدس خواندیم چگونه است و کسانی که از ما دنیا را وداع کرده‌اند نماز آنان چه خواهد شد؟ پس خدا ایشان را اعلام کرد که نمازشان از روی ایمان بوده و به هدر نرفته و دارای ثواب است، و فرمود:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾.

«و چنین نبوده که خدا ایمان شما (یعنی نمازتان را) ضایع گرداند همانا خدا نسبت به مردم البته رؤوف و رحیم است».

و گفته می‌شود که یهود گفتند: نیکی در استقبال مغرب یعنی بیت المقدس است. و نصاری گفتند: نیکی در استقبال مشرق است، پس خدا نازل نمود آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره را که

﴿ لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ....﴾ (بقره / ۱۷۷)

«نیکی این نیست که صورت و روی خود را به طرف مشرق و مغرب کنید ولیکن نیکی ایمان به خدا و روز قیامت است...» تا آخر.

یعنی – و خدا داناتر است – و شما مشرکید و نیکی مشرک برای او نوشته نشود.

پس چون خدای تعالی رسول خود ﷺ را به سوی مسجد الحرام گردانید بیشتر نماز خود را در مقابل درب کعبه بجا می‌آورد و بتحقیق از پشت دیوار کعبه نیز نماز می‌خواند در حالی که مردم با او بودند مستقبل به سوی کعبه و پشت به باقی مسجد الحرام.

گوید: و قول خدای عزوجل:

﴿فَوَلِّ وَجۡهَكَ شَطۡرَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾.

«پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام»

که در آیهٔ ١٤٤-١٥٠ ذکر شده، پس «شطر»، همان جهات و طرف کعبه است در کلام عرب، و استدلال شده بر آن به بعض آنچه در کتاب رسالهٔ امام بیهقی ذکر شده است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ﴾.

«و هر جا که باشید روی به طرف مسجد الحرام کنید».

پس بر ایشان واجب کرد که هر جا باشند صورت‌های خود را به طرف مسجدالحرام بگردانند. عرب گاهی می‌گوید: توجه کرد به عین چیزی و گاهی می‌گوید: به طرف و جهت آن. و اگر چه الفاظ مختلفه است، ولی مقصد یکی است، چنانکه در اشعار عرب ذکر شده است.

شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی در سورهٔ انعام آیهٔ ۹۷ فرموده:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ ﴾ (انعام / ۹۷)

«خدای تعالی برای شما ستاره‌ها را قرار داد تا بواسطهٔ آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا هدایت جوئید».

و در سورهٔ نحل آیهٔ ١٦ فرموده:

﴿ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ یَهۡتَدُونَ ﴾ (نحل / ١٦)

«و نشانه‌ها و به ستارگان هدایت می‌جویند».

پس خدا برای مردم علامات آفرید و برای ایشان مسجد الحرام را نصب کرد و امر کرد که به سوی آن متوجه شوند و همانا توجهشان بعلامات و عقل‌هائی است که در ایشان ترکیب شده، همان عقولی که با آن عقول علامات را شناخته‌اند. و تمام اینها بیان و نعمت خدای جل شأنه است.

شافعی (رحمه الله) فرمود: و خدا رسول خود را در نماز به طرف بیت المقدس توجه داد، پس آنجا قبله‌ای بود که استقبال به غیر آن حلال نبود قبل از نسخ آن، سپس آن را نسخ و او را توجه به مسجد الحرام داد که برای احدی حلال نیست هرگز که استقبال بیت المقدس در نماز واجب کند و هر کدام در هر وقت آن حق بوده است. و کلام را طول داده است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از ابی نجیح از مجاهد که گفت: نزدیکترین حالت بنده به خدا وقتی است که سجده کند، آیا ندیده‌ای که خدا در سورهٔ علق آیهٔ ۱۹ فرموده:

﴿ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب ﴾ (علق / ۱۹)

«سجده بجا آر و نزدیک شو».

در روایت حرمله از شافعی در قول خدای تعالی در سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۰۷:

﴿ يَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ سُجَّدًا ﴾ (اسراء / ۱۰۷)

«با چانه‌ها به سجده می‌افتند».

شافعی گوید: و احتمال دارد که معنی چنین باشد به سجده می‌افتند در حالی که چانه‌هاشان به زمین می‌آید، ولی سجده بر غیر چانه باشد.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای جل جلاله واجب نموده صلوات بر رسول خود را، پس در سورهٔ احزاب آیهٔ ٥٦ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ﴾ (احزاب / ٥٦)

«خدا و فرشتگان او بر پیغمبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان دارید، بر او صلوات بفرستید، و چنان که باید سلام بگویید».

پس وجوب صلوات بر او در محلی اولی و بهتر از آن در نماز نبوده است، پس ذکر دو حدیث نموده که ما آنها را در کتاب معرفت ذکر کردیم.

«و خبر داد ما را» ابو محمد عبدالله بن یوسف الأصبهانی (رحمه الله) از ابو سعید بن الاعرابی از حسن بن محمد الزعفرانی از محمد بن ادریس الشافعی که گفت: خبر داد ما

را مالک از نعیم بن عبدالله المجمر که محمد بن عبدالله بن زید انصاری و عبدالله بن زید همان کسی که در خواب ندای نماز به او ارائه شد، او، او را خبر داد از ابی مسعود انصاری که او گفت: رسول خدا ﷺ آمد نزد ما که در مجلس سعد بن عباده - رضوان الله علیه- بودیم که بشیر بن سعد به او گفت: خدا ما را امر کرده که بر تو صلوات بفرستیم یا نبی الله، پس چگونه بفرستیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کرد تا جائی که ما تمنا کردیم که از او سوال نکرده بودیم، پس رسول خدا ﷺ فرمود: بگوید: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**»[1].

و این را روایت کرده المزنی و حرمله از شافعی و در آن زیاده کرده «والسلام» و این سلام اشاره به سلامی است که در تشهد بر پیغمبر ﷺ می‌کردند*.

شافعی (رحمه الله) فرموده: در روایت حرملی نیز آمده و آنچه من عمل می‌کنم همان حدیث ابی مسعود است که از پیغمبر ﷺ ذکر شد. و همانا من چرا به آن معتقدم زیرا می‌بینم خدا در قران در آیهٔ ٥٦ احزاب که ذکر شد ابتدا خود بر پیغمبر صلوات فرستاده و مؤمنین را به آن امر کرده است. و خداوند برگزیده شدگان از انبیاء خود را در قرآن ذکر کرده، سپس برگزیدگان آل ایشان را ذکر نموده ودر سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۳ فرموده:

١- صحيح مسلم (٢/ ١٦ حديث: ٤٠٥)، موطأ مالك (٢ / ٢٣٠، حديث: ٥٧٣).

* بدان که چون پیغمبر ﷺ در نماز جماعت جلو چشم مأمورین حاضر بود پس از اتمام نماز، اصحاب به او که حاضر بود می‌گفتند: «**السلام علیک أیها النبی ورحمة الله وبرکاته**». پس از وفات رسول خدا مردم عادت کردند به این لفظ در حالی که رسول خدا حضور نداشت بلکه باید بگویند : «**السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته**». و علیک باکاف خطاب که خطاب با حاضر است نگویند. مترجم

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ (آل عمران / ۳۳)

«خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان و حدیث ابی مسعود نزد ما شبیه است به آنچه خدا در کتاب خود فرموده».

شافعی گوید: و من دوست دارم که داخل شود با آل محمد ﷺ ازواج او و ذریهٔ او و تا به آنچه از پیغمبر ﷺ روایت شده عمل شود. (بگوید: **اللهم صل على محمد وآله وأزواجه وذريته**).

شافعی گوید: و مردم اختلاف کرده‌اند که «آل محمد ﷺ» کیانند؟ عده‌ای گفته: آل محمد ﷺ، اهل دین و پیروان اویند. و آنکه چنین گوید قول او شبیه است به آنچه خدای تعالی در سورهٔ هود آیهٔ ٤٠ تا ٤٦ به نوح فرموده: ﴿**احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ**﴾ «حمل کن در کشتی از هر جنسی دو تن [نر و ماده] و اهل خود را». عرض کرد: ﴿**إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي**﴾ «پسرم از اهل من است». جواب آمد: ﴿**إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ**﴾ که او از اهل تو نیست. (پس آل و اهل آنانند که ایمان داشته و پیرو او باشند و خدا پسر نوح را بواسطهٔ شرک از اهل او خارج کرد).

شافعی (رحمه الله) گوید: آنچه ما معتقدیم در معنی آیهٔ فوق این است که خدای عزوجل فرمود: «پسر تو از اهل تو نیست» که ما امر به حمل آنان کردیم. و اگر کسی بگوید: خدا فرموده: ﴿**إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ**﴾ که به او اعلام کرد که حمل کن از اهلت کسی که قول سابق او را خارج نکرده باشد. سپس برای او بیان کرده که پسرت اهل عصیان و عمل غیر صالح است و لذا از اهل خارج شده است.

امام شافعی فرموده است ال محمد همان ازواج رسول الله ﷺ، هستند ایشان معتقد بود همانند اینکه از کسی بپرسی ایا اهل داری وبگوید نه. یعنی اینکه ازدواج نکرده ام

شافعی اینجا میگوید این همان معنی لغوی است ومعنی حرف مشخص نمیشود مگر اینکه سببی بیایید ودلالت انرا مشخص سازد

شافعی (رحمه الله) گوید: از کلام عرف فهمیده می‌شود که اهل همان همسر مرد است، مثلاً می‌گوید: «من متأهل نشده‌ام»، یعنی همسر نگرفته‌ام و یا می‌گوید: از اهل خود جنب شدم. و یا می‌گوید: اهل من در فلان شهر است. و یا می‌گوید: می‌خواهم اهل خود را زیارت کنم. می‌فهمند که همسرش را می‌گوید.

و عده‌ای گفته‌اند: آل محمد ﷺ خویشان اویند که مخصوص به او هستند نه خویشان غیر مخصوص. شافعی گوید: و گاهی از آل شمرده شود فرزندان او که به او منسوب است و کسیکه در خانهٔ او مأوی دارد و او متکفل امورشان است از همسر و یا مملوک و یا عیال او که در پناه او و به خرج او است. و این صدق می‌کند بر بعضی از خویشان او، آنکه از طرف پدر منسوب به اوست، نه آنکه از طرف مادر است. پس جایز نیست آل گفته شود به کسی که خدا و رسول او اراده نکرده‌اند، مگر اینکه ب سنت رسول الله معلوم گردد. مثلاً: «**إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ وَعَوَّضَنَا مِنْهَا الْخُمْسَ**»[1]. یعنی، «صدقه برای محمد و آل او حلال نیست و بدرستی که خدا بر ما صدقه را حرام کرد و در عوض به ما خمس داده (باید دید اولا صدقه چه چیز است زکات واجبی است و یا مستحبی و یا چیز دیگر و برای آل او حرام است آل او کیانند).

و خدای عزوجل در سورهٔ انفال آیهٔ ٤۱ فرموده:

۱- صحیح مسلم (۲/ ۷٥٤، رقم ۱۰۷۲) با این لفظ: «**إِنَّ هَذِهِ الصَّدَقَاتِ إِنَّمَا هِىَ أَوْسَاخُ النَّاسِ وَإِنَّهَا لاَ تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلاَ لآلِ مُحَمَّدٍ**».

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَـٰمَىٰ وَٱلۡمَسَـٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ (انفال / ٤١).

«بدانید که آنچه از غنائم روز ملاقات و جنگ دو جمع مشرکین و مؤمنین آنچه غنیمت بردید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و در راه بازماندگان است».

پس این آیه با آن روایت که می‌گوید: صدقه حلال نیست برای محمد ﷺ و آل او، اینها راه نما است که زحمت را نمی‌برد و اهل علم را ملزم نمی‌کند مگر خبر از رسول خداﷺ. پس چون خدا بر رسول خود واجب کرد که حق نزدیکان را بدهد و به او اعلام کرد که پنج یک غنائم سهم نزدیکان است، و او این سهم را به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داد اینها دلالت می‌کند که آل محمد ﷺ که رسول خدا امر کرده بر ایشان صلوات بفرستند و آنان که خدا ایشان را برگزیده بر جهانیان کیانند.

امام بیهقی گوید: در کتاب قدیم که زعفرانی روایت کرده از شافعی در ذیل آیۀ ۲۰٤ سورۀ اعراف:

﴿ وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴾

(اعراف / ۲۰٤)

«و چون قرائت قرآن شد پس به آن گوش دهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت شوید».

خواندم که شافعی گفته: این نزد ما برای قرائتی است درنماز که شنیده شود(نماز های جهری) بخصوص که باید ساکت شد و گوش داد، پس چگونه است سکوت برای آنچه شنیده نمی‌شود. بیهقی گوید: این قولی که اینجاست ابتدای امر بوده و بعدا در آخر عمر (شافعی از آن) برگشته و گفته است: فاتحه الکتاب یعنی سورۀ حمد را

پیش خود یعنی در ذهن خود بخواند در جائیکه کلام امام جماعت را نمی‌شنود و اگر با امام قرائت کند صدای خود را بلند نکند بطوری که مانع از استماع مردم از امام نشود که همانا ما مأموریم که سکوت از کلام و آنچه در نماز جایز نیست. و این مطلب در جای خود با دلیل ذکر شده است.

و خواندم در کتاب سنن به روایت حرمله از شافعی (رحمه الله) که گفته: خدای تبارک و تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۸ فرموده:

﴿ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ﴾ (بقره / ۲۳۸)

«برای خدا در حال خضوع و سکوت قیام کنید».

شافعی گوید: کسی که در این آیه مخاطب شده این قیام در نماز است، و محتمل است مقصود از قنوت، قیام در نماز باشد. و از عبدالله بن عمر روایت شده که به او گفتند: چه نمازی گفت: طول قنوت. و طاوس گفته: قنوت، اطاعت خدای عزوجل است. شافعی گفته: آن معنی اول اولی است و گوید: چون قنوت در بعضی از قیام است باید آنچه سنت بر آن دلالت کرده مراد باشد و آن قنوت برای دعاء است نه برای قرائت. و محتمل است قنوت در تمام نماز باشد و یا در بعض. پس چون رسول خدا ﷺ ترک قنوت در بعضی از نمازها کرده و فقط در نماز صبح قنوت کرده، دلیل می‌شود که مراد خدا همان قنوت در نماز باشد و احتمال دارد طول قنوت باشد و محتمل است مراد از قنوت طاعت خدا باشد و محتمل است سکوت باشد.

شافعی گوید: من در صبح اجازهٔ ترک قنوت نمی‌دهم، زیرا اگر از طرف خدا و رسول او مستحب باشد من اجازهٔ ترک مستحب نمی‌دهم. و اگر واجب باشد که ترک آن بیان نشده، و اگر کسی ترک کند برای او است که سجده نماید چنانکه اگر ترک جلوس می‌کرد.

امام بیهقی در قول شافعی که گفته: اگر مراد از قنوت، سکوت باشد گوید: مقصود سکوت از کلام آدمیان است، و بتحقیق از زید بن ارقم روایت شده که اصحاب رسول تکلم می‌کردند در نماز، پس این آیه نازل شد و ما را از کلام نهی کرد و امر به سکوت نمود. و روایت شده از ابی رجاء العطاردی که او گفت: ابن عباس با ما نماز صبح کرد در حالی که او امیر بصره بود، پس قنوت خواند و دست‌های خود را بلند کرد تا آن اندازه که اگر کسی جلو او بود سفیدی زیر بغل او را می‌دید. پس چون نمازش تمام شد رو کرد به ما و گفت: این است آن نمازی که خدای عزوجل در کتاب ذکر کرده و فرمود: ﴿**حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**﴾ (**البقرة: ۲۳۸**). «بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه (نماز عصر) محافظت و مواظبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید».

حدیث کرد ما را ابو علی الروذباری از اسماعیل الصفار از حسن بن الفضل بن السمح از سهل بن تمام از ابوالأشهب و مسلم بن زید از ابی رجاء، پس روایت ابن عباس را ذکر کرده و گفت: قبل از رکوع.

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی گفته: قول خدای تعالی: ﴿**وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**﴾، گفته شده: قانتین یعنی مطیعین. و رسول خداﷺ امر کرده به نماز ایستاده و همانا مخاطب به فرائض کسانیند که طاقت آن را دارند و چون طاقت نداشت نشسته نماز بخواند. و بهمین اسناد شافعی گفته: قول خدای تعالی در سورۀ مدثر آیۀ ٤:

﴿ **وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ** ﴾ (مدثر / ٤)

گفته شده نماز بخوان در جامه‌های پاک، و غیر این نیز گفته شده، ولی این بهتر است، زیرا رسول خدا ﷺ امر کرده که خون حیض را برای نماز از جامه بشویند.

امام بیهقی گوید: و بتحقیق از ابی عمر صاحب ثعلب روایت شده که گفت: ثعلب گفته در قول خدای تعالی ﴿ **وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ** ﴾، مردم اختلاف کرده‌اند، طائفه‌ای گفته‌اند: ثیاب جامهٔ ساتر است و طائفه‌ای گفته‌اند: ثیاب قلب است.

«خبر داد ما را» علی بن محمد بن عبدالله بن بشران از ابی عمر، و او همین معانی را ذکر کرده است.

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس الأصم از ربیع که او گفت: شافعی (رحمه الله) گفته: خدای تعالی ابتدا کرده خلق آدم را از آب و گِل و هر دو را پاک قرار داد و ابتدا کرد آفرینش اولاد او را از آب جهنده یعنی منی، و این دلالت دارد که آب جهنده پاک بوده نه نجس. و در کتاب املا بهمین اسناد گفته که منی نجس نیست. خدای جل ثناءه بزرگوارتر از این است که خلق بشر گرامی را که از او انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین و اهل بهشتند از نجس خلق کند زیرا خود در سورهٔ اسراء آیهٔ ۷۰ فرموده:

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ ﴾ (اسراء / ۷۰)

«محققاً ما بنی آدم را گرامی داشتیم».

و در سورهٔ نحل آیهٔ ٤ فرموده:

﴿ خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِن نُّطْفَةٍ ﴾ (نحل / ٤)

«خدا انسان را از نطفه آفرید».

و در سورهٔ مرسلات آیهٔ ۲۰ فرموده:

﴿ أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴾ (مرسلات / ۲۰)

«آیا شما را از آب پست نیافریدیم».

و اگر در اینجا حدیث و خبری از رسول خدا ﷺ نباشد هر آینه عقل‌ها می‌دانند که خدا ابتداء نمی‌کند خلق گرامی را که او را ساکن بهشت کند از نجس. در حالی که خبری از رسول خدا ﷺ رسیده که او در جامه‌ای منی به آن رسیده بود نماز خواند و آن را نشست، و در حال تری آن را بر طرف کرد و یا در حال خشکی آن را تراشید، بمعنی اینکه نظافت کرد. با اینکه این قول عدم نجاست قول سعد بن ابی وقاص و ابن عباس و عایشه و غیر ایشان است – رضی الله عنهم –.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی:

﴿ لَا تَقْرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُواْ ﴾ (نساء / ٤٣)

«به نماز در حالی که مستید نزدیک نشوید تا بدانید که چه می‌گویید و (نیز) در حال جنابت (نزدیک نماز نشوید) تا اینکه غسل کنید مگر آنکه رهگذر باشید».

گوید: بعضی از اهل علم به قرآن گفته‌اند: مقصود از ﴿**عَابِرِي سَبِيلٍ**﴾ عبور و نزدیک شدن به محل نماز است زیرا در نماز که عبوری نیست بلکه عبور از محل نماز است که مسجد باشد. بنابراین، باکی نیست که در مسجد جنب بگذرد ولی توقف نکند زیرا خدای عزوجل فرموده: ﴿**وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ**﴾.

و به این اسناد شافعی گفته: باکی نیست که مشرک در هر مسجدی شب بماند جز مسجد الحرام، زیرا خدای تعالی در سورۀ توبه آیۀ ۲۸ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُواْ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا﴾ (توبه / ۲۸)

«همانا مشرکین نجسند، پس بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند».

پس سزاوار نیست که مشرک داخل مسجد الحرام شود بهیچ حالی.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گوید: شافعی (رحمه الله) گفت: خدای تعالی اذان را با نماز ذکر کرده، و در سورۀ مائده آیۀ ۵۸ فرموده:

﴿ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ﴾ (مائده / ۵۸)

«و چون شما به سوی نماز ندا کردید کفار آن را مسخره و بازیچه گرفتند».

و در سورۀ جمعه آیۀ ۹ فرموده:

﴿ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْاْ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلْبَيْعَ ﴾ (جمعه / ۹)

«چون برای نماز روز جمعه ندا شد پس به سوی یاد خدا سعی کنید و خرید و فروش را رها کنید».

پس خدا واجب کرده - والله أعلم- رفتن به نماز جمعه را. و رسول خدا ﷺ اذان را برای نمازهای واجب سنت قرار داده و احتمال دارد که واجب باشد رفتن به جماعت در غیر جمعه، چنانکه ما را به رفتن نماز جمعه و ترک خرید و فروش امر نموده. و احتمال دارد که اذنی باشد برای نماز خواندن در وقت آن.

و بتحقیق رسول خدا ﷺ جماعت خواند چه در حال سفر و چه در حال اقامه، چه در حال خوف و چه غیر خائف. و در سورۀ نساء آیۀ ۱۰۲ خدای تعالی به رسول خود فرموده:

﴿ وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ... ﴾ (نساء / ۱۰۲)

«و چون در میان ایشان بودی و برای ایشان اقامۀ نماز کردی باید طائفه‌ای از ایشان با تو به نماز بایستند...».

و امر کرد رسول خدا ﷺ که هر کس به نماز حاضر شد، باید در حال سکینه و وقار بیاید و در حال عذر به ترک آمدن به نماز جماعت اجازه داد همانطور که ذکر خواهیم کرد در محل خود. پس گویا آنچه را من از کتاب و سنت بیان کردم دلالت داشته باشد که ترک جماعت گوارا نباشد در هر نماز واجبی که به طور جماعت در میان مردم باشد خواه در حال اقامه و خواه سفر.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی اذن گرفتن را ذکر کرده و در سیاق آیهٔ ۵۹ از سورهٔ نور فرموده:

﴿ وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَـٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُواْ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ (نور / ۵۹)

«و چون اطفال شما به سن بلوغ و احتلام رسیدند باید اذن گیرند چنانکه آنانکه قبل از ایشان بودند اذن گرفتند».

و در سورهٔ نساء آیهٔ ٦ فرموده:

﴿ وَٱبْتَلُواْ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ﴾ (نساء / ٦)

«یتیمان را بیازمائید تا وقتی که به حد نکاح و سن ازدواج برسند پس اگر از ایشان رشدی فهمیدید پس اموالشان را به ایشان رد کنید».

و رشدی که موجب دفع اموالشان می‌باشد ذکر نکرده مگر پس از بلوغ حد نکاح و سن ازدواج. شافعی گوید: و خدا جهاد را واجب نموده است. و رسول خدا ﷺ بیان کرد که جهاد بر کسی است که به پانزده سال برسد. به اینکه عبدالله بن عمر را در سال جنگ خندق اجازهٔ جهاد داد چون به پانزده سال رسید. ولی در جنگ احد که ١٤ سال داشت، او را رد کرد و اجازه نداد.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و چون پسر به احتلام رسید و دختر حیض شد و عقلشان معیوب نبود بر آنان نماز و سایر واجبات واجب است و اگر پسران کمتر از ١۵ سال بودند باید هر یک را به نماز امر کنند اگر می‌فهمند. و هرگاه نماز نکردند مانند زمان بلوغ نیستند ولی بر ترک نماز باید ادب شوند ادب سبک و خفیفی.

شافعی (رحمه الله) گوید: و هر کس عقل او معیوب است بواسطهٔ عارضه‌ای و یا مرضی – هر مرضی باشد – واجب از او بر داشته می‌شود. زیرا خدای تعالی به عقلاء فرموده:

﴿ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (بقره / ١٩٧)

«ای صاحبان خرد، در برابر من تقوی پیشه کنید و از من بترسید».

و نیز قول او در سورهٔ رعد و سایر سور:

﴿ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴾ (رعد / ١٩)

«فقط صاحبان عقل متذکر می‌شوند».

و اگر چه معقول است که مخاطب به امر و نهی نشوند مگر آنکه آن دو را تعقل کنند.

«خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) فرموده: و هرگاه زنی به امامت بر مردان و زنان و اطفال ذکور نماز خواند، پس نماز زنان کافی است ولی نماز مردان و اطفال ذکور کافی نیست. زیرا خدای تعالی مردان را سرپرست و به عبارت دیگر پیشکار زنان قرار داده، و در سورهٔ نساء آیهٔ ٣٤ فرموده:

﴿ ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ ﴾ (نساء / ٣٤)

«مردان قوامبخش امور زنانند».

و زنان را بازداشت از اینکه سرپرست باشند. پس جایز نیست که زنان امام مردان باشند در نماز و در هیچ حالی. و شافعی (رحمه الله) بسط کلام در اینجا داده و در کتاب قدیم.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) فرموده: کسی که برای جهاد بیرون رفته در حال خوف است، نماز او قصر است. و خدای عزوجل در کتاب خود در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۱ فرموده:

﴿ وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ﴾ (نساء / ۱۰۱)

«و چون پا به سفر گذاشته در زمین حرکت کردید اگر خوف دارید که کفار شما را به فتنه و خطر اندازند بر شما باکی نیست که نماز خود را کوتاه کنید، البته کفار برای شما دشمن آشکارند».

گوید: و قصر برای کسی است که بیرون رود در غیر معصیت چنانکه در سنت آمده.

شافعی (رحمه الله) گوید: و اما کسی که برای ستم بر مسلمانی و یا راه زنی و یا فساد در زمین و یا بندهٔ گریز از آقای خود بیرون رود و یا مردی فرار کند که خونی که بر گردنش ثابت شده ندهد و یا مانند این معانی و یا معصیت دیگری، پس او نباید قصر کند، و اگر قصر کرد پس برای هر نمازی که کرده باید اعاده کند. زیرا قصر کرد پس برای هر نمازی که کرده باید اعاده کند. زیرا قصر رخصتی است، و رخصت برای کسی است که عاصی نباشد. آیا نمی‌بینی قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ ﴾ (بقره / ۱۷۳)

«پس هر کسی که مضطر شد در حالی که از روی ستم و تجاوز از حد و نافرمانی نباشد پس بر او گناهی نیست».

شافعی (رحمه الله) گوید: و همچنین مسح بر خفین و جمع صلاة مسافر در معصیت نمی‌باشد. و همچنین نماز نافله به غیر قبله. و برای کسی که سفر او در معصیت باشد نیست.

شافعی (رحمه الله) گوید: و خوش ندارم ترک قصر را و از آن نهی می‌کنم هرگاه برای اعراض از سنت باشد یعنی برای خروج در غیر معصیت.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: و حسین بن محمد گوید: در خبری که دارم از محمد بن سفیان از یونس بن عبد الأعلی که گفت: شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی: ﴿فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾. گوید: که این آیهٔ قصر نازل شد در منزلی که نام آن عسفان در نزدیکی خیبر است. پس چون ثابت شد که رسول خدا در بیرون رفتن از مدینه به سوی مکه همیشه قصر می‌کرده پس سنت قصر بوده، بنابراین، اگر کسی عمداً تمام بخواند بدون اینکه قصر را خطا شمرد بر او چیزی نیست و اما اگر عمداً تمام بخواند و منکر قصر باشد بر او اعادهٔ نماز است.

در روایت حرمله خواندم از شافعی (رحمه الله) که مستحب است برای مسافر که صدقهٔ الهی را بپذیرد و قصر کند و اگر نماز را تمام کند بدون اعراض از قول رخصت الهی عزوجل، اعاده بر او نیست، چنانکه در سفر اگر روزه گرفت برای او اعاده نیست در حالی که خدای تعالی فرموده:

﴿ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ ﴾

(بقره / ۱۸٤)

«هر کس از شما که مریض و یا بر سفر بود بهمان شماره (بتعداد روزهای بیماری یا مسافرت) از ایام دیگر سال را روزه بگیرد».

و چنانکه در فدیهٔ آزار بر سر رخصت آمده که خدای تعالی فرموده:

﴿ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ فَفِدْيَةٌ ﴾ (بقره / ۱۹٦)

«هر کس از شما که مریض بود و یا به او آزاری از سرش بود، فدیه بدهد».

پس اگر حلق و فدیه را ترک کرد بر او باکی نیست در وقتی که برای اعراض از رخصت الهی نباشد.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن سلیمان از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای تعالی فرموده:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا۟ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ تا آخر. (نساء / ۱۰۱)

یعنی، «و چون شما (برای سفر) قدم در زمین زدید بر شما باکی نیست که از نماز قصر کنید...».

گوید: پس بیان شده در کتاب خدا که قصر نماز در راه رفتن در زمین و خوف است، و این تخفیفی است از خدای تعالی از خلق خود، نه اینکه نماز قصر واجب باشد، چنانکه قول خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳٦:

﴿لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا۟ لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (بقره / ۲۳٦)

«یعنی باکی بر شما نیست اگر زنان را مس نکرده و مهری معین نکرده طلاق دهید نصف مهر را با طلاق دهید».

و این رخصتی است نه اینکه حتماً باید طلاق دهند. و چنانکه در آیهٔ ۱۸۹ بقره فرمود:

﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ ﴾ (بقره / ۱۹۸)

«بر شما باکی نیست که در سفر حج از فضل پروردگار بجوئید و تجارت کنید».

نه اینکه حتماً باید تجارت کند. و چنانکه در سورۀ نور آیۀ ٦١ فرموده:

﴿ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَأۡكُلُواْ ﴾ (نور / ٦١)

«یعنی باکی نیست بر شما که از خانه‌های خودتان و یا پدرانتان بخورید نه اینکه حتماً باید بخورید».

و چنانکه در سورۀ نور آیۀ ٦٠ فمروده:

﴿ وَٱلۡقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرۡجُونَ نِكَاحٗا فَلَيۡسَ عَلَيۡهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعۡنَ ثِيَابَهُنَّ غَيۡرَ مُتَبَرِّجَٰتِۢ بِزِينَةٖ ﴾ (نور / ٦٠)

«زنان پیر و بازنشسته که امیدی به نکاح ندارند باکی بر آنان نیست که جامه‌های خود را زمین بگذارند و لی باید خود را به زینت آرایش نکنند».

پس اگر لباس خود را پوشیدند گناه نکرده‌اند.

و قول خدای تعالی در سورۀ فتح آیۀ ۱۷:

﴿ لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ ﴾ (فتح / ۱۷)

«بر کور باکی نیست و بر لنگ باکی نیست و بر بیمار باکی نیست».

که نازل شده در حق آنان که بر ایشان حرجی به ترک جهاد نیست و اگر به جهاد رفتند گناهی نکرده‌اند.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ بروج آیۀ ۳ فرموده:

﴿ وَشَاهِدٖ وَمَشۡهُودٖ ﴾ (بروج / ۳)

«قسم به شاهد و مشاهده شده».

شافعی گوید: خبر داد ما را بر ابراهیم بن محمد از صفوان بن سلیم از نافع بن جبیر و عطاء بن یسار که پیغمبر ﷺ فرموده: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است» [1].

و بهمین اسناد شافعی گفته: خدای تعالی در سورهٔ جمعه آیهٔ ۹ فرموده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ﴾ (جمعه / ۹)

«هرگاه اذان گفته شد و برای نماز از روز جمعه ندا شد بشتابید به سوی ذکر خدا و بیع را رها کنید».

و آن اذانی که هر کسی آن را بشنود باید خرید و فروش را رها کند، همان اذانی است که زمان رسول خدا ﷺ بود و آن اذان دوم پس از زوال و جلوس امام بر منبر است.

و بهمین اسناد شافعی گفته: سعی در این آیه آنچه معقول است عمل کردن و رفتن به سوی نماز است نه سعی بر قدم، چنانکه سعی در آیات دیگر، عمل است، مانند آیهٔ:

﴿إِنَّ سَعۡيَكُمۡ لَشَتَّىٰ﴾. (الليل: ٤). یعنی: «همانا سعی شما متفاوت است».

و یا در سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۹ فرموده:

﴿ وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ﴾ (اسراء / ۱۹)

«و هر کس ارادهٔ آخرت کند و برای آن سعی کند سعی صحیحی، سعی او مورد تشکر است».

۱- مسند الشافعی (ص ٦٠).

و در سورهٔ انسان آیهٔ ۲۲ فرموده:

﴿ إِنَّ هَـٰذَا كَانَ لَكُمۡ جَزَآءً وَكَانَ سَعۡيُكُم مَّشۡكُورًا ﴾ (انسان / ۲۲)

«سعی شما مورد تشکر است».

و یا در سورهٔ نجم آیهٔ ۳۹ فرموده:

﴿ وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴾ (نجم / ۳۹)

«برای انسان نیست مگر آنچه سعی کرده یعنی عمل کرده».

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۵ فرموده:

﴿ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا ﴾ (بقره / ۲۰۵)

«و چون رو برگردانید در زمین سعی کند که فساد کند».

و چنانکه زهیر شاعر گوید:

سَعَى بَعْدَهُمْ قَوْمٌ لِكَيْ يُدْرِكُوهُمْ   فَلَمْ يَفْعَلُوا وَلَمْ يُلَامُوا وَلَمْ يَأْلُوا

یعنی، قومی پس از ایشان سعی کردند تا ایشان را درک کنند، پس درک نکردند و ملامت نشدند و خودداری نکردند. تا آخر.

وَمَا يَكُ مِنْ خَيْرٍ أَتَوْهُ فَإِنَّمَا تَوَارَثَهُ آبَاءُ آبَائِهِمْ قَبْلُ
وَهَلْ يَحْمِلُ الْخَطِّيَّ إِلاَّ وَشِيجُهُ وَتُغْرَسُ إِلاَّ فِي مَنَابِتِهَا النَّخْلُ

بیت دوم ترجمه نشده است

و بهمین اسناد شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی در آیهٔ ۱۱ سورهٔ جمعه:

﴿ وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَـٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا ﴾ (جمعه / ۱۱)

«و چون تجارتی و یا لهوی دیدند به سوی آن پراکنده شدند و تو را ایستاده واگذاشتند».

گوید: و من مخالفی ندیدم که این آیه نازل شده دربارۀ خطبۀ رسول خدا ﷺ در روز جمعه.

امام بیهقی گفته: در روایت حرمله و غیر او از حصین از سالم بن ابی الجعد از جابر نقل شده که پیغمبر ﷺ روز جمعه خطبه می‌خواند ایستاده مردم منصرف شدند به سوی تجارت و صدای آن تا آنکه باقی نماند با رسول خدا ﷺ مگر دوازده مرد. پس این آیه نازل شد[۱].

و در حدیث کعب بن عجره دلالتی است بر اینکه نزول آیه در خطبۀ او در حال قیام بوده. گوید: و در حدیث حصین آمده که در بین آنکه ما نماز جمعه می‌خواندیم و تعبیر شده از خطبه به نماز.

و بهمین اسناد از شافعی (رحمه الله) نقل شده که در قول خدای تعالی:

﴿ وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ ﴾ (نساء / ۱۰۲)

«و چون تو در میان ایشان بودی و بر ایشان نماز خواندی پس باید عده‌ای از ایشان با تو به نماز برخیزند».

گوید: خدا ایشان را امر کرده که در حال خوف نماز کنند، این دلالت دارد بر اینکه امر ایشان به نماز به طرف قبله بوده است. و قول خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۹:

﴿ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانٗا ﴾ (بقره / ۲۳۹)

«پس هر گاه خوف (از دشمن) داشتید پس پیاده یا سواره (نماز را بجا آرید)».

دلالت دارد که این رخصت بر نماز پیاده و یا سواره بر اینکه ایشان در حال خوف شدیدتری بودند. و دلالت دارد که می‌توانند به هر طرفی نماز بخوانند، رو به قبله و یا

۱- صحیح مسلم (۳ / ۹، حدیث: ۲۰۳۴).

غیر قبله، و در آن حال چه بر مرکب نشسته باشند و چه بر پا ایستاده باشند. و سنت دلالت بر همین می‌کند. پس حدیث عبدالله بن عمر را در اینجا ذکر کرده است.

«خبر داد ما را» ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که در قول خدای تعالی در سوۀ نساء آیۀ ۱۰۲:

﴿ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ ﴾ (نساء / ۱۰۲)

«و چون سجده کردند باید عقب شما باشند و پشت سر شما بروند».

فرموده: احتمال دارد که هرگاه تمام سجده‌ای که بر ایشان بوده انجام داده بروند عقب ایشان. و سنت دلالت دارد بر همین که قرآن دلالت کرده، پس این احتمال بهترین معنی است. والله اعلم.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که در قول خدای تعالی راجع به ماه رمضان در آیۀ ۱۸۵ سورۀ بقره:

﴿ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ ﴾ (بقره / ۱۸۵)

«و شمارۀ ایام روزه را کامل گردانید و خدا را بر هدایتی که شما را نموده بزرگ شمارید و تکبیر گوئید».

گوید: از بعضی از اهل علم به قرآن که از او خوشنودم شنیدم که می‌گفت: عدۀ روزۀ ماه رمضان را کامل گردانید و چون کامل شد وقت غروب خورشید از آخرین روز ماه رمضان خدا را تکبیر گوئید. و الله اعلم.

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی بن الفضل از ابی العباس از ربیع از شافعی که در قول خدای تعالی در سورۀ فصلت آیۀ ۳۷:

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ ﴾ (فصلت / ۳۷)

«و از نشانه‌های قدرت او شب و روز و خورشید و ماه است برای خورشید و ماه سجده مکنید و برای خدائی که آنها را خلق کرده سجده کنید».

و قول خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ١٦٤:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ..... لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾ (بقره / ١٦٤)

«حقا که در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی که در دریا جاری است ..... آیاتی است برای خردمندان».

می‌گوید: در آیات فوق، خدا این آیات و نشانه‌های قدرت را ذکر کرده و با آنها سجده‌ای ذکر نکرده مگر با خورشید و ماه و امر کرده که به آنها سجده نکنند و برای خالق آنها سجده کنند. پس احتمال دارد که وقت ذکر خورشید و ماه (یعنی ذکر این آیات) برای خدا سجده شود، و احتمال دارد که وقت حادثهٔ خورشید و ماه (کسوف و خسوف) امر به نماز شود. و احتمال دارد که نهی از سجود بر آنها مانند نهی از عبادت غیر خدا باشد. پس سنت رسول ﷺ دلالت دارد بر اینکه وقت کسوف خورشید و ماه باید نماز خوانده شود. پس گویا دو معنی دارد یکی اینکه نزد کسوف آنها نماز خوانده شود. دوم اینکه وقت آیات دیگر مأمور به نماز نشده‌اند، زیرا خدای تعالی در چیزی از آیات نمازی ذکر نکرده و نماز در هر حالی برای طاعت خدای تعالی خوب و مورد غبطه است. پس نماز وقت کسوف خورشید و ماه به صلاة جماعت است، و در آیات دیگر چنین نیست.

و بهمین اسناد خبر داد ما را شافعی از ثقه‌ای از مجاهد که گفته: نشنیده‌ام برق، چشم احدی را برده باشد، گویا توجه کرده به قول خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰:

﴿يَكَادُ ٱلۡبَرۡقُ يَخۡطَفُ أَبۡصَٰرَهُمۡ﴾ (بقره / ۲۰)

«نزدیک است برق چشمان ایشان را برباید».

شافعی (رحمه الله) گفته: و از مجاهد خبر رسیده که گوید: و بتحقیق شنیده‌ام کسی را که صاعقه‌ها به او رسیده و گویا اشاره کرد به قول خدای تعالی در سورۀ رعد آیۀ ۱۳:

﴿ وَيُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ ﴾ (رعد / ۱۳)

«و خدا می‌فرستد صاعقه‌ها را پس می‌رساند آن را به هر کس که بخواهد».

و شنیده‌ام از کسی می‌گفت: صاعقه بسا بکشد و آتش بزند.

و بهمین اسناد خبر داد ما را شافعی از قول کسی که گوید: من او را متهم نمی‌دانم از علاء بن راشد از عکرمه از ابن عباس که گفت: بادی نوزید هرگز مگر آنکه پیغمبر ﷺ بر دو زانو نشست و گفت: خدایا، آن را رحمت قرار ده و عذاب قرار مده. خدایا، آن را بادها قرار بده و یک باد قرار مده. ابن عباس گفت: در کتاب خدای عزوجل در سورۀ قمر آیۀ ۱۹ آمده:

﴿ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا ﴾ (قمر / ۱۹)

«ما بر قوم عاد باد تندی فرستادیم».

و در سورۀ ذاریات آیۀ ٤ آمده:

﴿وَفِي عَادٍ إِذۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلۡعَقِيمَ﴾ (ذاریات / ٤١)

«و قوم عاد هنگامی که فرستادیم بر ایشان باد نازا را».

و در سورۀ حجر آیۀ ۲۲ آمده:

﴿ وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ ﴾ (حجر / ۲۲)

«ما بادها را آبستن کننده فرستادیم».

و در سورۀ روم آیۀ ٤٦ فرموده:

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ ﴾ (روم / ٤٦)

«از آیات خداست که بادهای بشارت دهنده می‌فرستد».

آنچه از شافعی دربارۀ زکات رسیده

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی در سورۀ ماعون آیۀ ٤:

﴿ فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ۝٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ۝٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ۝٦ وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ ﴾ (ماعون / ٤-٧)

«وای برای نماز خوانانی که از نماز خود غافلند آنان که ریا می‌کنند و مایحتاج را از محتاج منع می‌کنند».

گوید: بعضی از اهل علم گفتند: آن زکات واجبی است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابو العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای عزوجل در سورۀ توبه آیۀ ٣٤ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴾ (توبه / ٣٤)

«آنان که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا آنها را انفاق نمی‌کنند بشارتشان ده به عذاب دردناک».

پس خدا روشن نموده که در طلا و نقره زکات است. و در جملۀ: ﴿**وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ**﴾ «و در راه خدا انفاق نمی‌کنند»، والله اعلم اشاره به این است که در راه او واجب شده از زکات و غیر آن. و اما دفن مال قسمی از حفظ آنست و هرگاه حفظ

آن حلال باشد حلال است به دفن و غیر آن. و در این امر استدلال شده به ابن عمر و غیر او.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: مردم بندگان خدای جل ثناؤه می‌باشند آنچه خواسته به ملک ایشان آورده و بر ایشان واجب کرده در آنچه به ایشان داده، آنچه خواسته. و در سورۀ انبیاء آیۀ ۲۳ فرمود:

﴿ لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴾ (انبیاء / ۲۳)

«او از آنچه می‌کند مسؤول نیست و بندگان مسؤولند».

پس در آنچه به ایشان داده بیشتر است از آنچه بر ایشان قرار داده، و چه دادۀ او و چه آنچه واجب کرده همه نعمتی است بر ایشان. و زکاتی قرار داده که معلوم کند در اموال ایشان حقی است برای غیر در وقتی که بر زبان رسول خود مقرر کرده است، پس برای ایشان حلال است تملک اموال، و حرام است حبس زکات، زیرا آن مقدار زکات ملک غیر ایشان است، پس روشن شده در آنچه گفتم.

و در قول خدای تعالی در سورۀ توبه آیۀ ۱۰۲:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ ﴾ (توبه / ۱۰۲)

«از اموال ایشان صدقه‌گیر که ایشان را پاک کنی».

یعنی هر مالک تام الملکی که آزاد باشد و دارای مال، در آن زکات است. و شافعی در این باره سخن را بسط داده است.

و بهمین اسناد شافعی در اثناء کلام در باب زکات تجارت، در ذیل قول خدای تعالی در سورۀ انعام آیۀ ۱۴۱:

﴿ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوْمَ حَصَادِهِۦ ﴾ (انعام / ۱۴۱)

«و بدهید حق او را روز چیدن و درو کردن آن».

گوید: و این دلالت دارد که همانا بر زراعت زکات قرار داده. و همانا شافعی قصد داشته که گندم در دست او که بدون زراعت باشد زکات ندارد.

و بهمین اسناد، شافعی در قول خدای تعالی به رسول خود در سورۀ توبه آیۀ ۱۰۳:

﴿ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡ ﴾ (توبه / ۱۰۳)

«از اموال ایشان صدقه بگیر که ایشان را پاک و پاکیزه کنی و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو موجب آرامش ایشانست».

گوید: دعا وقت گرفتن صدقه است. پس سزاوار است که والی چون صدقۀ کسی را گرفت برای او دعا کند و من دوست دارم که بگوید: «**آجَرَكَ اللَّهُ فِيمَا أَعْطَيْتَ وَجَعَلَهَا لَكَ طَهُورًا وَبَارَكَ لَكَ فِيمَا أَبْقَيْتَ** = خدا تو را در آنچه داده‌ای اجر دهد و برای تو پاک کننده قرار دهد و در آنچه باقی مانده و برایت با برکت سازد».

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ و ابی سعید بن ابی عمرو، آن دو گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی در قول خدای تعالی:

﴿ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِ ﴾ (بقره / ۲٦۷)

«و در دادن زکات جنس بد را انتخاب مکنید در حالی که شما آن را نمی‌گیرید مگر در آن چشم پوشی و اغماض می‌کنید».

گوید: و خدا داناتر است، یعنی شما برای خود جنس بد را که از کسی طلب کارید از او نمی‌گیرید، پس از آنچه خود نمی‌گیرید انفاق مکنید، یعنی جنس بد را ندهید در حالی که جنس خوب نزد شما است.

آنچه در مورد روزه از شافعی رسیده

در روایت مزنی از شافعی قرائت کردم که او گوید: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ:

﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾ أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ ﴾ (بقره / ۱۸۳-۱۸٤)

«بر شما روزه نوشته شد چنانکه بر کسان قبل از شما نوشته شد تا شاید پرهیزکار شوید. چند روزی شمرده شده».

سپس بیان کرد که آن روزها ماه رمضان است، و فرمود:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾.

«ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده برای هدایت مردم».

تا آنجا که فرموده:

﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾.

«هر کس از شما در آن ماه حاضر بود باید آن را روزه بگیرد».

و روشن است که در کتاب خدای تعالی روزه‌ای واجب نیست مگر ماه رمضان، و مخاطب قرآن می‌داند که ماه رمضان بین ماه شعبان و شوال است.

و در روایت حرمله از شافعی به همین مطلب اشاره شده، و باضافه گوید: چون خدا به مردم اعلام کرد که در ماه رمضان بر ایشان روزه واجب شده و عجمها ماهها و روزها را با هلال حساب نمی‌کردند و ماه آنان خورشیدی بود نه قمری، و لذا موجب اختلاف می‌شد، خدا بیان کرد که مقصود ماه قمری است. و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۹ فرمود:

﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ﴾ (بقره / ۱۸۹)

«از تو هلال ماهها می‌پرسند، بگو آنها برای (بیان) زمانهای مردم است و برای حج».

و ماه‌های قمری را ذکر کرد ودر سورۀ توبه آیۀ ٣٦ فرمود که:

﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾. (التوبة: ٣٦).

«عدۀ ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا».

پس دلالت کرد که ماه قمری است نه شمسی. سپس رسول خدا ﷺ آن را طبق کتاب خدا بیان کرد که ماه گاهی ۲۹ روز و گاهی ۳ روز است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی در وجوب روزه در آیۀ ۱۸۵ سورۀ بقره فرموده:

﴿ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ ﴾ (بقره / ۱۸۵)

«ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده...» تا آخر.

و بیان کرد که چند روزی روزه واجب شده و برای ایشان قرار داد که در حال مرض و سفر افطار کنند و شمارۀ آن را بشمارند تا بعدا آن را کامل گردانند. و خبر داد که خدای تعالی آسانی ایشان را خواسته.

وقول خدای تعالی:

﴿وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾.

«و هر کس که از شما مریض یا مسافر بود پس روزهای دیگری را روزه گیرد».

احتمال دو معنی دارد:

یکی اینکه در حال سفر و مرض روزه بر ایشان نیست.

و دیگر اینکه افطار کنند که به زحمت نیفتند.

و وجوب روزه و افطار در مرض و سفر در یک آیه نازل شده، و یک آیه یک کلام و تمام آیه قطع کلام است. و ما از آیۀ افطار مریض و مسافر رخصت را فهمیده‌ایم.

شافعی (رحمه الله) گوید: پس هر کس ایامی از ماه رمضان را افطار کرد از روی عذر، پس آنها را قضا کند چه پی در پی و چه متفرقه، زیرا خدا فرموده: ﴿فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾، «چند روزی از ایام دیگر» و نفرموده پی در پی.

و بهمین اسناد شافعی گوید: قول خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸٤:

﴿ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ﴾ (بقره / ۱۸٤)

«و بر کسانی که روزه بر ایشان طاقت فرساست فدیه است که مسکینی را طعام دهند».

گفته شده: طاقت داشته سپس عاجز شده‌اند.

در کتاب روزه (که جزء دوم از کتاب «الام» شافعی است) گوید: حالی که موجب ترک صوم می‌شود این است که به کوشش و زحمت بسیاری که تحمل آن سنگین شده مبتلا شود چه مریض و چه زن حامله، که اگر روزه باعث زیادتی مرض گردد و یا موجب احتمال زیادتی باشد افطار کند. و زن حامله اگر بترسد که به فرزندش ضرر برسد. و هم چنین زن شیردهنده اگر به شیر او ضرری وارد گردد افطار کند. و در شرح این بسط داده است.

و در کتاب قدیم زعفرانی از او روایت کرده و گوید: شنیدم اصحاب از او نقل کردند که سؤال شد از تأویل قول خدای تعالی: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾، گویا چنین تأویل کرده بود که هرگاه طاقت ندارد فدیه دهد.

ودر کتاب حرمله در آنچه که از شافعی قرائت کردم که او گوید: عکوف ملزم کردن مرد است خود را و نگاهداشتن خود است از چیزی، کار نیک باشد و یا گناه که او را عاکف گویند. و استدلال کرده به آیهٔ ۱۳۸ سورهٔ اعراف:

﴿ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡ ﴾ (اعراف / ۱۳۸)

«قوم موسی رسیدند به قومی بر بت‌های خود عاکف بودند».

یعنی خود را نزد بت‌ها نگاهداشته بودند. و نیز استدلال کرده به آیهٔ ۵۲ سورهٔ انبیاء که ابراهیم ؈ به بت‌پرستان گوید:

﴿ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ﴾ (انبیاء / ۵۲)

«این مجسمه‌ها که شما خود را حبس آنها کرده‌اید چیست».

گفته شده که آیا برای اعتکاف اصلی آیهٔ در کتاب خدای تعالی هست؟ جواب بلی، در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۷:

﴿ وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِ ﴾ (بقره / ۱۸۷)

«هنگامی که در مساجد معتکفید با زنان مباشرت نکنید».

و عکوف در مساجد صبر کردن و خود را نگاهداشتن در مساجد است برای عبادت خدای تعالی و طاعت او.

آنچه از شافعی رسیده در حج

و در بین آنچه خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ بطور اجازه این است که خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: آیه‌ای که در آن وجوب حج بیان شده آیهٔ ۹۷ سورهٔ آل عمران است که خدای تعالی فرموده:

﴿ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا ﴾ (آل عمران / ۹۷)

«برای خدا بر مردم است که خانۀ او را زیارت کنند کسی که راهی به سوی او بتواند».

و در آیۀ ۱۹٦ بقره فرمود:

﴿ وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِ ﴾ (بقره / ۱۹٦)

«و حج و عمره را برای خدا به اتمام رسانید».

شافعی (رحمه الله) از ابن عیینه، او از ابن ابی نجیح، او از عکرمه روایت کرده که گفت: چون آیۀ ۸۵ سورۀ آل عمران:

﴿ وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾ (آل عمران / ۸۵)

«هر کس دینی غیر از اسلام بجوید هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است».

نازل شد، یهود گفتند: ما مسلمانیم، پس خدا به رسول خدا فرمود: با ایشان محاجه کن که حج بروند. رسول خدا ﷺ با ایشان محاجه کرد که حج کنید. گفتند: بر ما مقرر نشده و حج نکردند. پس خدا فرمود:

﴿وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾. (آل عمران: ۹۷).

«هر کس کافر شود خدا بی‌نیاز از جهانیان است».

عکرمه گوید: هر کس کافر شود از اهل ملل خدا بی‌نیاز است.

شافعی گوید: عکرمه قول خدا را بیان کرده زیرا کفر به حج، کفر به آیه‌ای از کتاب خدا، و آن کفر است.

شافعی (رحمه الله) از مسلم بن خالد و سعید بن سالم از ابن جریج روایت کرده که گفت: مجاهد گفته: جملۀ: ﴿وَمَنْ كَفَرَ...﴾ در حق کسی است که اگر حج کند آن را

کار نیکی نمی‌بیند و اگر نکند آن را گناه نمی‌شمرد. سعید بن سالم معتقد بود که انکار وجوب حج کفر به آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل می‌باشد و کافر است. و این واضح است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی گفته: قول خدای تعالی: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ﴾. استطاعتی که در سنت و اجماع بیان شده این است که قادر باشد بر تهیهٔ مرکب و زاد و توشه که او را برساند و بر گرداند و او توانائی سوار شدن داشته باشد و یا مالی داشته باشد که کسی را برای حج اجیرکند و یا کسی را داشته باشد که اگر امر کرد در عوض او حج کند. و در شرح این مطلب شافعی بسط کلام داده است. و همانا مقصود، از این کلام استطاعتی است که سبب وجوب حج باشد. آن استطاعتی که خلق و ایجاد خدا باشد با کسب بنده شافعی (رحمه الله) در اول کتاب «الرساله» بیان کرده که: حمد مخصوص خدائی است که اداء شکر نعمتی از نعمت‌های او نشود مگر بنعمت توفیق او که نعمت تازه‌ای است که موجب شکر اوست بهمین نعمت تازه. و بعد گوید: و من هدایت می‌جویم بهدایت او، آن هدایتی که هر کس آن هدایت به او انعام شده گمراه نمی‌شود.

و در آن کتاب گوید: مردم باید خود را بنده بدانند به اینکه بگویند ویا بجا آرند آنچه را مأمورند و از آن تجاوز نکنند. زیرا مردم خودشان بخود چیزی نداده‌اند، هر چه دارند عطای الهی است، جل ثناؤه. پس از خدا سؤال می‌کنیم عطائی را که موجب ادای حق او گردد و باعث مزید عطای او شود.

و تمام اینها را خبر داده ابوعبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی، و برای شافعی این جنس کلمات بسیار است که دلالت بر حسن اعتقاد او و بی‌اعتمادی او به حول و قوهٔ خود، و اینکه بنده استطاعت عمل به طاعت خدا ندارد جز بتوفیق او. و توفیق او نعمت تازه‌ای است که ببرکت آن می‌توان شکر نعمت گذشته را کرد و عطایی است که

ببرکت آن حق او را باید ادا کرد. و هدایت اوست که ببرکت آن گمراه نمی‌شود هر کس که بآن انعام شده.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی در بیان قول خدای تعالی:

﴿ٱلۡحَجُّ أَشۡهُرٞ مَّعۡلُومَٰتٞ﴾. (البقرة: ۱۹۷).

«حج را ماه‌های معینی باشد».

گوید: ماه‌های حج: شوال و ذو القعده و ذو الحجه است. و واجب نشده مگر در تمام شوال و تمام ذیقعده و نه روز از ذیحجه، و هر گاه ده روز از ذی الحجه گذشت واجب نمی‌شود و این ماه از ماه‌های حج در بعض آن حج است.

و در بیان قول خدای تعالی (سورۀ بقره آیۀ ۱۹٦):

﴿ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾

(بقره / ۱۹٦)

«آن (احکامی که ذکر شد) مخصوص کسی است که خانوادۀ او (و وطن او) مسجد الحرام (یعنی مکه) نباشد».

پس مقصود از حاضر کسی است که نزدیک آن باشد، و آن هر کسی است که از نزدیکترین میقات به مکه نزدیکتر باشد. یعنی بین او و مکه از دو شب راه کمتر باشد.

و «خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: در آنچه از وکیع به او رسیده از شعبه از عمرو بن مره از عبدالله بن سلمه از علی (رضی الله عنه) در آیۀ ۱۹٦ سورۀ بقره که گفت: حاضر، از خانه‌های خانواده‌اش احرام می‌بندد.

و «خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: واجب نیست خون ریختن بر کسی که حج تمتع می‌کند تا آنکه احرام به حج بندد، زیرا خدای تعالی در آیۀ ۱۹٦ سورۀ بقره فرموده:

﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِ﴾. (بقره / ۱۹٦)

«پس هر کس پس از عمره به حج پرداخت، هر چه میسر شود از قربانی ذبح کند».

و در کتاب خدا روشن است که تمتع همان احرام بستن از عمره است تا آنکه داخل شود در احرام حج، و چون داخل احرام حج شد تمتع را کامل کرده و تمتع را انجام داده، و چون کامل کرد واجب است بر او ریختن خونی (در منی)، و این قول عمرو بن دینار است.

شافعی، گوید: و ما می‌گوییم: آنچه میسر است از هدی، گوسفندی است. و از ابن عباس روایت شده، پس آنکه گوسفندی نیافت پس سه روز روزه بگیرد در اوقاتی که احرام بسته تا روز عرفه، و هرگاه روزه نگرفت، پس از منی در مکه و یا در سفر روزه بگیرد و هفت روز بعد از آن. و در جای دیگر گوید: و هفت روز در بازگشت به وطن، و در جای دیگر گوید: هرگاه به خانۀ خود برگشت.

«خبر داد ما را» ابو زکریا بن ابی اسحاق از ابی العباس از ربیع از شافعی از ابن عیینه از هشام از طاووس در آنچه گمان دارم که او گفت: حِجر از خانۀ کعبۀ است، و خدای تعالی در سورۀ حج آیۀ ۲۹ فرموده:

﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾ (حج / ۲۹)

«و باید طواف کنند به خانۀ کعبه».

و بتحقیق رسول خدا ﷺ از پشت حِجر طواف نمود و حِجر را داخل طواف کرد. شافعی در غیر این روایت گوید: از عده‌ای از اهل علم از قریش شنیدم که ذکر می‌کردند که حِجر را از کعبه جدا شده بقدر شش ذراع.

و شافعی در ذیل قول خدای تعالی:

﴿ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ ﴾ (بقره / ١٩٦)

«هر کس از شما که بیمار بود و یا آزاری بسر داشت».

گوید: ظاهر قرآن این است که مریض و آنکه در سر او آزاری است و اگرچه مریض نباشد مأذون به تراشدن مو می‌باشد.

«خبر داد مرا» ابو عبدالله باجازه که ابو العباس حدیث کرد ایشان را از ربیع که گفت، شافعی (رحمه الله) در حج فرموده که: طفل می‌تواند حج کند و حج واجب بر او نوشته نشده، زیرا خدای تعالی بفضل نعمتش مردم را طبق اعمالشان چند مقابل ثواب می‌دهد و بر مؤمنین منت گذاشته به اینکه ذریات آنان را به ایشان ملحق کرده و اعمال ایشان را برایشان زیاد گردانیده، و در سورهٔ طور آیهٔ ۲۱ فرموده:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ﴾ (طور / ٢١)

«و آنان که ایمان آورده و فرزندانشان بسبب ایمان از ایشان پیروی کرده باشند فرزندانشان را به ایشان ملحق گردانیم و از عمل ایشان چیزی نکاسته‌ایم هر کس گرو اعمال خویش باشد که انجام داده است».

پس چنانکه بر ذریه‌های ایشان منت گذارده به داخل نمودن بهشت خود بدون عمل، منت گذارده بر آنان که عمل نیک در حج را برایشان بنویسد و اگرچه واجب نباشد بر ایشان، سپس شافعی به سنت استدلال کرده است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در آیهٔ ۱۲۵ بقره فرموده:

﴿ وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا ﴾ (بقره / ١٢٥)

«و بیاد آر آنگاه را که ما خانهٔ کعبه را برای مردم مرجع و محل امن قرار دادیم».

شافعی گوید: «**الْمَثَابَةُ**» در کلام عرب موضع و محل است که مردم به سوی او جمع می‌شوند چه ابتدائاً جمع شوند و چه پس از برگشتن چنانکه در اشعار ورقه بن نوفل و خداش بن زهیر نصری و دیگران آمده.

شافعی در قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنٗا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنۡ حَوۡلِهِمۡ ﴾

(عنکبوت / ٦٧)

«آیا ندیدند که ما حرمی را امن قرار دادیم در حالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند».

گوید: و الله اعلم، یعنی کسی که به آن حرم برود ربوده نمی‌شود و خدای تعالی به ابراهیم خلیل خود ﷺ در سورهٔ حج آیهٔ ۲۷ فرموده:

﴿ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ ﴾ (حج / ٢٧)

«اعلام کن در بین مردم به رفتن حج، بیایندت بطور پیادگانی و بر هر شتر لاغری ز یطهر درهٔ عمیقی بیایند».

شافعی گوید: از اهل علم مورد پسندم شنیدم که می‌گفت: چون خدای تعالی ابراهیمﷺ را امر کرد به این ندا، او بر مقام ایستاد و فریاد کرد بندگان خدا دعوت خدا را اجابت کنید، پس او را اجابت کردند حتی کسانی که در پشت مردان و رحم زنان بودند، پس هر کس پس از دعوت او حج رود او از کسانی است که دعوت ابراهیم ﷺ را اجابت کرده و وفا نموده، و داعی پروردگار خود را لبیک گفته است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت: از شافعی سؤال کردم از حکم کسی که چیزی از صید را بکشد در حالی که محرم است او

گفت: هر کس چیزی از جنبندگان را بکشد جزائی بمانند آن از چهارپایان دارد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ ﴾

(مائده / ۹۵)

«و کسی که صید را عمدا بکشد پس بمانند آنچه کشته جزائی دارد از چهار پایان».

و مانند نمی‌باشد مگر برای حیوانات رونده، اما پرنده مانند ندارد، و مانند آن قیمت آن است مگر آنکه ما می‌گوئیم: برای صید کبوتر مکه برای پیروی اخبار وارده گوسفندی است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی در ذیل قول خدای تعالی: ﴿**وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ**﴾، گوید که مثل مفرد است نه امثال که جمع است، پس چگونه گمان شده که اگر ده نفر یک صید را کشتند جزای آن ده مثل است.

و در کلام شافعی چنین آمده در فرق میان مثل و کفارهٔ قتل که کفارهٔ معین است، ولی مثل غیر معین است، پس مثل به دیه و قیمت شبیه‌تر است، و استدلال کرده در وجوب مثل در جزاء حیوانات صید نه قیمت به ظاهر آیه که خدای عزوجل فرموده: ﴿**فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ**﴾، و بتحقیق عمر و عبدالرحمن و عثمان و علی و ابن عباس و ابن عمر و غیر ایشان در شهرهای مختلفه و زمانه‌های پراکنده حکم کرده‌اند به مثل از چهارپایان. پس حاکم ایشان در شتر مرغ حکم کرده به بدنه که شتر باشد در حالی که شتر مرغ با شتر در (قیمت) مساوی نیست، و در الاغ وحشی حکم کرده به گاو و حال آنکه آن مساوی با گاو نیست، و در کفتار حکم کرده به میش در حالی که کفتار با میش مساوی نیست، و در آهو حکم کرده به بز در حالی که گاهی قیمت آهو به

چند مقابل زیادتر است. و در خرگوش حکم کرده به بچه بزی، و در یربوع که حیوانی شبیه موش است حکم کرده به بچه بزی، در حالی که اینها مساوی نیستند. پس این حکم دلالت دارد که ایشان به حیوانی که نزدیک‌تر باشد و شبیه‌تر از حیث جسم حکم کرده‌اند نه از جهت قیمت. و اگر به قیمت حکم می‌کردند بحسب زمان‌ها و شهرها احکام ایشان اختلاف پیدا می‌کرد.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق از ابوالعباس از ربیع از شافعی از سعید بن سالم از ابن جریج که گفت: به عطا – در قول خدای تعالی: ﴿**لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ**﴾. «صید را مکشید در حالی که محرمید و هر کس از شما آن را عمداً بکشد پس جزاء آن مانند آنست از چهار پایان»– گفتم: اگر کسی به خطا بکشد آیا غرامتی دارد؟ گفت: بلی، باین غرامت محرمات الهی تعظیم می‌شود و بآن سنت‌ها گذشته است.

شافعی گوید: روایت کرد ما را مسلم و سعید از ابن جریج از عمرو بن دینار که گفت: مردم را دیدم که در خطا مورد غرامتند، و در این باره شافعی از عماره و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما روایت کرده در مورد دو مردی که اسبان خود را راندند و به آهوئی رسیدند در حالی که محرم بودند، بر آنان حکم شد به بزی، و عمر رضی الله عنه قرائت کرد آیهٔ:

﴿ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ ﴾ (مائده / ۹۵)

شافعی این مسئلهٔ خطا را قیاس کرده بر قتل مؤمن خطائی که خدا در سورهٔ نساء آیهٔ ۹۲ فرموده:

﴿وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ﴾ (نساء / ۹۲)

«و هر کس مؤمنی را بخطا بکشد پس اسیر مؤمنی را آزاد کند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول نماید».

و منع از قتل عمومیت دارد و مسلمین فرق بین غرامت‌ها در ممنوع نگذاشته‌اند چه مردم باشد و چه اموال عمد باشد و یا خطا.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: اصل صید حیوان مأکول اللحم است و اگرچه غیر آن نیز صید نامیده می‌شود.

آیا نظر نمی‌کنی به قول خدای تعالی که در سورهٔ مائده آیهٔ ٤ فرموده:

﴿ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ ﴾ (مائده / ٤).

«حلال است آنچه را که تعلیم داده‌اید از حیوانات شکاری که تربیت کرده‌اید از آنچه خدا به شما یاد داده تعلیمشان می‌کنید پس بخورید از آنچه برای شما نگاه داشته‌اند».

زیرا معقول نزد مردم این بود که حیوانات شکاری را بر سر حیوانی که مأکول بود می‌فرستادند. آیا نظر نمی‌کنی به قول خدای تعالی در آیهٔ ۹٤-۹٦ سورهٔ مائده که فرموده:

﴿ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ ﴾

(مائده / ۹٤-۹٦)

«خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند».

﴿ أُحِلَّ لَكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَحۡرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِلسَّيَّارَةِۖ وَحُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَرِّ مَا دُمۡتُمۡ حُرُمٗا ﴾ (مائده / ۹٦)

«برای شما صید دریا حلال شده است، و طعام آن بهره و معاش برای شما و برای قافله است، و بر شما حرام شده است صید بیابان مادامی که محرمید».

که در این دو آیه خدای تعالی دلالت کرده بر اینکه در حال احرام بر ایشان حرام است از صید بیابان آنچه قبل از احرام حلال بود خوردن آن. و در جای دیگر شافعی گوید: خدا فقط در احرام حرام نکرده مگر آنچه قبلا مباح بود، اما آنچه حرام بوده بر محل همان حرام بودن اول کافی بوده است.

شافعی گوید: و اگر به این معنا نبود رسول خدا ﷺ امر نمی‌کرد به قتل سگ گزنده و عقرب و کلاغ و زغن و موش در حرم و در خارج حرم. ولیکن آن جناب مباح قرار داد قتل آنچه مضر باشد از غیر مأکول اللحم. و شافعی کلام را بسط داده است.

خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی از مسلم از ابن جریج از عطاء که گفت: محرم از صیدی که کرده فدیه نمی‌دهد مگر صید مأکول اللحم.

و در آنچه خبر داد ابوعبدالله بطور اجازه که عباس حدیث کرده ایشان را از ربیع از شافعی از سعید بن سالم از ابن جریج که گفت: به عطا گفتم: در بیان قول خدا در سورهٔ مائده آیهٔ ۹۵:

﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ ﴾ (مائده / ۹۵)

«خدا از گذشته عفو کرده».

گفت: یعنی از آنچه در جاهلیت کرده‌اند. گفتم: قول خدا:

﴿ وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُ ﴾ (مائده / ۹۵)

گفت: (و هر کس در اسلام تکرار کند خدا از او انتقام می‌کشد) عطا گفت و بر او کفاره است*.

* کفاره ندارد زیرا اگر کفاره بود دیگر انتقام خدا معنی نداشت. مترجم

شافعی (رحمه الله) تشبیه کرده این گناه را به آدم کشی و زنا و آنچه در اینها و در کفر از وعدهٔ عقاب آمده است، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ ٦٨-٦٩ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ﴾ (فرقان / ٦٨-٦٩)

«و آنچه در هر یکی از این گناهان آمده از حدود در دنیا، گوید چون خدا حدود را بر ایشان واجب کرده دلالت دارد بر اینکه عذاب آخرت حکم دنیوی را ساقی نمی‌کند».

خبر داد ما را ابو زکریا ابی اسحاق از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی از سعید از ابن جریج از عمرو بن دینار که گفت: هر چیزی که در قرآن در آن کلمهٔ: «او» وارد شده تخییر است، مگر قول خدای عزوجل در سورهٔ مائده آیهٔ ۲۳:

﴿ إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ ﴾ (مائده / ۳۲).

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول او محاربه می‌کنند و در زمین به فساد کوشش دارند این است که کشته شوند و یا به دار آویخته گردند و یا تبعید شوند».

(زیرا آنکه محاربهٔ مداوم علیه خدا و رسول داشته و در زمین فساد کرده و هم آدم کشته و هم غارت کرده و مردم را ترسانیده کشته می‌شود، اما آن کس که فساد کرده ولی آدم نکشته و غارت نکرده باید تبعید شود. [مترجم]). شافعی مانند ابن جریج و

دیگران در محارب و غیر او در این مسئله موافقت دارد، و نیز سعید از ابن جریج از عطا روایت کرده که هر چیزی در قرآن کلمهٔ «او» دارد صاحب آن مخیر است

و شافعی در فدیه استدلال کرده به حدیث کعب بن عُجره.

و «خبر داد ما را» ابو زکریا از ابوالعباس از ربیع از شافعی از سعید از ابن جریج که گفت: به عطا گفتم: خدا فرموده:

﴿ فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًۢا بَٰلِغَ ٱلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّٰرَةٌ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِۦ ﴾ (مائده / ۹۵)

«پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته، (ذبح) حیوانی از چهار پایان، که بمثلیت آن دو نفر عادل از شما حکم می‌کند در حالی که آن را هدیه به کعبه برساند و یا آنکه بعنوان کفاره، مساکینی را اطعام کند، و یا معادل آن روزه گیرد، این حکم برای آنست که بدی کارش را بچشد».

او گفت: این جزاء از جهت این است که در حرم این کار را کرده و کفارهٔ آن را باید همانجا ادا کند. و اما روزه، پس خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی فرماید: جزائی که بواسطهٔ روزه باشد هر جا شد باشد (یعنی در هر جای که خواست در همانجا روزه بگیرد) زیرا منفعیت برای مساکین حرم در روزه نیست.

و در روزه استدلال کرده در آنچه خبر داد مرا ابوعبدالله الحافظ بطور اجازه از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفته است: خدا برای آنکه حج متعه کرده و از فدیه عاجز است فرموده که روزهٔ او سه روز است در ایام حج، و هفت روز چون برگشت، و برای روزه منفعیت برای مساکین حرم نیست، بر خود مرد روزه‌گیر نافع است، پس هر جا خواست عمل کند.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع، از شافعی، که گفت: احصار و محاصره یعنی منع شدن از حج که خدای تعالی ذکر نموده که آیهٔ ۱۹٦ سورهٔ بقره نازل شده در روز حدیبیه که خدا فرموده:

﴿فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ﴾. (البقرة: ۱۹٦).

«پس اگر از حج منع شدید آنچه میسور است از حیوانات را برای ارسال و هدیهٔ کعبه ذبح و یا نحر کنید».

و رسول خدا ﷺ منع شد بواسطهٔ دشمن. پس آنکه بین او و خانهٔ کعبه منع شود بواسطهٔ مرض و یا مانع دیگر در معنی آیه نیست، زیرا آیه در مورد حائل شدن دشمن است. والله اعلم. و از ابن عباس روایت شده که گفت: حصر و منعی نیست مگر منع دشمن. و از ابن عمر و عایشه بهمین معنی روایت شده است. شافعی (رحمه الله) گفت: و رسول خدا ﷺ در خارج از حرم نحر نمود و گفته شده در حرم، و همانا ما معتقدیم که نحر او در خارج حرم بوده، و بعضی از حدیبیه در حرم بوده و بعضی از آن در خارج حرم، زیرا خدا فرموده:

﴿هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡهَدۡيَ مَعۡكُوفًا أَن يَبۡلُغَ مَحِلَّهُۥ﴾. (الفتح: 25).

«اینان همان کسانیند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام با قربانی‌ها که بسته بودید برای قربانگاه باز داشتند».

و حرم تمامش محل قربانی است نزد اهل علم (پس چون خدا فرموده: قربانی به محل خود نرسیده معلوم می‌شود قربانی رسول خدا در خارج از حرم بوده). پس هر جا مردی منع شد چه نزدیک حرم باشد و چه دور، بواسطهٔ دشمن حائل شد، دشمن مسلم باشد و یا کافر، پس مردم ممنوع، احرام بسته ذبح گوسفندی کند و از احرام خارج شود

و قضائی بر او نیست مگر حج او حجة الإسلام واجبی باشد که قضا بکند. از جهت اینکه خدا فرموده: اگر منع شدید آنچه میسر است قربانی کنید و نفرموده قضاء کنید.

خبر داد ما را ابوسعید از ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: قول خدای تعالی:

﴿ أُحِلَّ لَكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَحۡرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِلسَّيَّارَةِ ﴾ (مائده / ٩٦)

«حلال شد برای شما صید دریا و طعام آن که مایهٔ بهره و زندگی شما و مسافران است».

و در سورهٔ فاطر آیهٔ ۱۲ فرموده:

﴿ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡبَحۡرَانِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞۖ وَمِن كُلّٖ تَأۡكُلُونَ لَحۡمٗا طَرِيّٗا ﴾ (فاطر / ١٢)

«دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین گوارا و آشامیدنی است، و این دیگر شور و تلخ است و از همه گوشتی تازه می‌خورید».

پس، گوید: هر چه در آن صیدی باشد چاه باشد و یا محل جمع آب و یا چشمهٔ شور و یا شیرین، آن حکم دریا را دارد، در حرم باشد و یا خارج حرم، ماهی باشد و یا مانند آن از چیزهایی که در آب زندگی می‌کنند و اکثر زندگی او در آبست. پس محرم و غیر محرم می‌تواند آن را صید کند و بخورد.

و اما پرنده‌ای که در زمین مأوی می‌گیرد، پس آن از صید صحرا می‌باشد، اگر صید شود جزاء و کفاره دارد.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ او و حسین بن محمد الماسرجسی، در جمله‌ای به من خبر داده از او ابو محمد بن سفیان از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده‌اند که شافعی در ذیل آیهٔ ۱۹۹ سورهٔ بقره:

﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ﴾. (البقرة: ۱۹۹).

«آنگاه حرکت کنید از همان جائی که مردم حرکت کنند».

گوید: قریش و قبائلی در عرفات توقف نمی‌کردند و می‌گفتند: ما ممتازیم هرگز سب نشده‌ایم و در جاهلیت کسی داخل ما نشده و همیشه در حرم بوده‌ایم، ولی سایر مردم در عرفات توقف می‌کردند، پس خدای تعالی ایشان را امر کرد که در عرفه با مردم توقف کنند.

یونس گوید، محمد بن ادریس برای من گفت که «**أيام معلومات**» ده روز ذیحجه است و «**أيام معدودات**» فقط ایام منی می‌باشد. و در کتاب بویطی گوید: چنین گمان می‌شود، و از ابن عباس روایت شده.

آنچه از شا فعی رسیده در خرید و فروش و معاملات وارث و وصایا

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۷۵ فرموده:

﴿ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ ﴾ (بقره / ۲۷۵)

«خدا بیع را حلال و ربا را حرام فرمود».

گوید: حلال کردن بیع دو معنی را احتمال دارد: یکی اینکه حلال کرده هر بیعی را که دو نفر معاملۀ خرید و فروش کنند امر ایشان در این معامله جایز است و از رضایت طرفین است، و این معنی ظاهرتر است.

دوم اینکه خدا بیع را حلال کرده هرگاه رسول او که مقصود خدا را بیان می‌کند از آن نهی نکند. پس این حکم از جمله احکامی است که خدا آن را در کتاب خود و به زبان رسول خود محکم نموده و چگونگی آن را بیان کرده، و یا از عموماتی است که

خاص به آن اراده شده و رسول خدا بیان کرده مقصود او را از حلال و حرام آن، و یا از عموماتی است که مباح نموده مگر آنچه را بر زبان پیغمبرش حرام کند چنانکه وضووشستن پا واجب است بر هر وضو گیرنده‌ای که خفین ندارد.

و به هر معنی که باشد خدا بر خلق خود الزام نموده که بواجب او و از طاعت رسول عمل کنند. پس چون رسول خدا ﷺ از داد و ستدهائی نهی کرد که طرفین راضیند، ما استدلال می‌کنیم بر اینکه مراد خدا از حلال بیع آن مواردی است که بر زبان رسول او حرام نشده باشد (نه آن مواردی که حرام شده).

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی که او گفت: خدا در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۲ فرموده:

﴿إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾.

«هرگاه با یکدیگر قرار دَینی تا مدت معین گذاشتید باید آن را بین شما کاتبی با عدالت بنویسد».

و در آیهٔ ۲۸۳ می‌فرماید:

﴿ وَإِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٖ وَلَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ ﴾ (بقره / ۲۸۳)

«و اگر در سفری بودید و نویسنده‌ای نیافتید پس گروی قبض کنید پس اگر بعضی بعض دیگر را امین دانست و امانتی داد باید آن کس که امین شناخته شده امانت او را بوقتش برگرداند».

شافعی (رحمه الله) گوید که: در آیه امر شده به کتابت در حضر و سفر، و خدای تعالی گرو را ذکر کرده هرگاه مسافر بودند و کاتبی نیافتند، و این کار معقولی است (و

خدا داناتر است)، در این آیه بیان شده که مأمورند به نوشتن و گرو برای احتیاط به نفع مالک حق که حق او فراموش نشود و بیاد باشد نه اینکه نوشتن و یا گرو گرفتن واجب باشد زیرا خدای عزوجل فرموده:

﴿فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ﴾.

«اگر بعضی به بعض دیگر امین دانسته امانتی داد باید آنکه امین شده امانت را رد کند».

شافعی (رحمه الله) گوید، آیهٔ: ﴿إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى...﴾ احتمال هر دَینی را می‌دهد و احتمال دارد بخصوص سلف باشد، ولی در هر دینی بگوئیم و قیاس بر سلف کنیم. ابن عباس گفته: آیه در سلف وارد شده.

«خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: قول خدای تعالی:

﴿ وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ ﴾ (نساء / ٦)

«یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر در ایشان رشد عقلی یافتید اموالشان را در اختیارشان بگذارید».

دلالت دارد بر اینکه حجر و منع از تصرف در مال برای یتیمان ثابت است تا دارای دو خصلت شوند: یکی بلوغ و دیگر رشد.

(شافعی گوید): پس بلوغ کامل شدن ۱۵ سال است (که مرد و زن در این مورد مساویند) مگر آنکه قبل از ۱۵ سال مرد، محتلم و یا زن حیض شود که چنین آثاری بلوغ شناخته می‌شود.

شافعی (رحمه الله) گوید: (والله أعلم) رشد، صلاح در دیانت است تا آنکه شهادت او جایز باشد و دیگر اصلاح مال است، و همانا اصلاح مال به امتحان یتیم شناخته می شود.

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدا امر کرده اموال پسر و دختر را به ایشان بدهند و مساوی نموده بین مرد و زن.

و شافعی (رحمه الله) در آیهٔ ۲۳۷ از سورهٔ بقره که فرموده:

﴿ وَإِن طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدۡ فَرَضۡتُمۡ لَهُنَّ فَرِيضَةٗ فَنِصۡفُ مَا فَرَضۡتُمۡ إِلَّآ أَن يَعۡفُونَ ﴾ (بقره / ۲۳۷)

«و اگر زنان را پیش از آنکه با ایشان آمیزش داشته باشید طلاق دادید و برای ایشان مهری معین کرده بودید، پس نصف مهر را بدهید مگر آنکه زنان بخشند».

گوید: آیه دلالت دارد بر اینکه بر مرد است که نصف مهر او را به او تسلیم کند مثل آنکه مدیون یک نفر اجنبی است و زن اختیار دارد و مسلط است که از مال خود عفو کند و ببخشد و خدا بخشش را مستحب قرار داده و ذکر کرده که آن به تقوی نزدیکتر است، و بین مرد و زن را مساوی نموده که هر یک نسبت به دیگری بخششی داشته باشد نسبت به آن چیزی که برای او واجب شده است.

و خدای تعال در سورهٔ نساء آیهٔ ٤ فرموده:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓـٔٗا مَّرِيٓـٔٗا ﴾ (نساء / ٤)

«مهریهٔ زنان را به طیب خاطر (و بدون توقع)، بعنوان پیش‌کشی بدهید، ولی اگر آنها چیزی از آن را به طیب نفس به شما واگذار کردند پس گوارا است آن را بخورید».

پس بر مردان قرار داده حق واجب و آنچه برای زنان مهر شده بدهند و برای مردان حلال کرده هر چه زنان با طیب نفس به ایشان دادند.

و شافعی استدلال کرده به آیۀ فدیه در خلع و به آیۀ وصیت و دین، سپس گفته: چون زن در آنجا مالی می‌دهد و یا می‌تواند وصیت کند پس می‌تواند از هر چه خواست از مال خود بدهد و اگرچه به غیر اذن زوج باشد. و کلام را بسط داده است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی ولایت بر سفیه و ضعیف و آنکه نمی‌تواند املاء کند ثابت نموده و امر کرده ولی او از طرف او املاء کند و ولی را قائم مقام او قرار داده در مواردی که از ولی بی‌نیاز نیست.

گفته: و بتحقیق گفته شده آنکه نمی‌تواند املاء کند محتمل است دیوانه باشد، و آن شبیه‌ترین معانی ناتوانی است. و الله اعلم.

و بهمین اسناد شافعی گوید: و شخص آزاد در مورد دین هرگاه برایش چیزی یافت نشود نمی‌توان او را اجیر کرد زیرا خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۰ فرموده:

﴿ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ﴾ (بقره / ۲۸۰)

«اگر مدیون در سختی است او را مهلت دهید تا برایش میسر گردد».

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی در سورۀ مائده آیۀ ۱۰۳ فرموده:

﴿ مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ﴾ (مائده / ۱۰۳)

«خدا (مشروع) قرار نداده بحیره و نه سائبه و نه وصیله و نه حام را، ولیکن کفار این دروغ را بر خدا بستند»*.

پس این حیوانات را زمان جاهلیت حبس و منع از کار می‌کردند و خدا قراردادهای آنان را باطل کرد و رسول خدا ﷺ به امر خدا باطل نمود. و اهل جاهلیت به بندهٔ خود می‌گفت: تو مانند سائبه حر و آزادی. پس چون آزادی بر حیوانات زبان بسته روا نبود، رسول خدا ﷺ ملک آنها را به مالک آنها رد کرد. و در اینها اقوالی گفته شده و اهل جاهلیت این کارها را در اموال خود برکت می‌دانستند و از اخلاق گرامی می‌شمردند که در کتاب «ولاء» بطور مبسوط ذکر شده است.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدا در سورهٔ انفال آیهٔ ۷۵ فرموده:

﴿ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ ﴾ (انفال / ۷۵)

«و صاحبان رحم یعنی خویشاوندان در کتاب خدا بعضی (در ارث) سزاوارترند به بعضی دیگر».

گوید: این آیه نازل شد بواسطهٔ اینکه مردم از یکدیگر ارث می‌بردند بواسطهٔ قسم و یاری، سپس ارث بردند با سلام و هجرت، و مهاجر از مهاجر ارث می‌برد، و ورثهٔ او که مهاجر نبودند ارث نمی‌بردند، و مهاجر نزدیکتر از ورثه بود، پس آیه نازل شد که طبق کتاب خدا و فرض او خویشان میت سزاوارترند.

---

* بحیره، ماده شتری بوده که پنج شکم بزاید و پنجم آن نر باشد، پس گوشش را شکافته و آزاد می‌ساختند و گوشتش را حرام می‌دانستند. و سائبه، ماده شتری بوده که به نذر آزاد می کردند و از سواری و بارکشی آزادش می‌کردند، و وصیله، ماده شتری بود که دو شکم نر بزاید آزاد می‌شد. حام، شتر نری بود که ده سال آن را می‌جهانیدند و بعد آزاد می‌شد.

«خبر داد ما را» ابوعبدالله الحافظ گفت: حسین بن محمد گوید: در آنچه خبر داده شده‌ام از محمد بن سفیان از یونس بن عبدالاعلی که شافعی در قول خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۷:

﴿ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ ﴾ (نساء / ۷)

«برای مردان بهره‌ایست از ما ترک والدین و خویشان، و برای زنان بهره‌ایست از ما ترک والدین و خویشان».

گوید: بواسطۀ این آیه احکام جاهلیت نسخ شد و مقرر شد که برای مرد و زن از فرائض بهره‌ای است.

و در قول خدای تعالی:

﴿وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينُ...﴾ الآية. **(النساء: ۸).**

«و چون هنگام قسمت حاضر شدند خویشان و یتیمان و مساکین... تا آخر آیه».

گوید: هنگام قسمت مورد ارث باید کسانی که حاضرند از خدا بترسند و به خیر حاضر باشند و بترسد که خود او نیز رفتنی است و جانشین می‌گذارد.

و خبر داد ما را ابوسعد بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی:

﴿ وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً ﴾ (نساء / ۸)

«و چون هنگام قسمت حاضر شدند خویشان و یتیمان و مساکین پس به ایشان نیز از آن روزی دهید و با ایشان با نیکی و مهربانی سخن گوید».

فرموده که خدا امر کرده در آن که مقداری از قسمت را روزی دهند به نزدیکان و یتیمان و مساکین که حاضرند در هنگام قسمت. و در آیه امر نشده که به دیگرانی که مانند ایشانند و حاضر نیستند چیزی داده شود، و برای این شبیه‌هائی است مثلاً اگر کسی آمد ضیافت کن و اگر کسی به قصد تو نیامده ضیافت لازم نیست و اگرچه محتاج باشد مگر آنکه خود بعنوان کار خوب ضیافت کند. و نظیر این تخصیص دادن رسول خدا ﷺ می‌باشد به نشاندن با خودش و لقمه را روغنی کردن برای کسی که متولی طعام می‌شد از بندگان او یا خادم او.

شافعی (رحمه الله) فرموده: بعضی از اصحاب ما گفته: این آیه در قسمت مواریث است و بعضی گفته‌اند: در قسمت غیر ارث از غنائم است و این وسیع‌تر می‌باشد، و من دوست دارم که هر قدر خود عطاکننده خوش دارد بدهد، و محروم نشوند.

آنچه از وصیت‌ها نسخ شده

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی در قول خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۰:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾ (بقره / ۱۸۰)

«بر شما مقرر شد که هرگاه هنگام مرگ یکی از شما رسید اگر مالی گذاشته وصیت کند برای والدین و نزدیکان بخوبی که این سزاوار است بر مردم با تقوی».

گوید: در کتاب خدای عزوجل فرض است بر کسی که خیری گذارد، و مقصود از خیر مال است که وصیت کند برای والدین و نزدیکان، ولی بعضی از اهل علم به قرآن گمان کرده که وصیت برای والدین و نزدیکان نسخ شده. و اختلاف کرده‌اند در

نزدیکانی که وارث نباشند، پس بیشتر از کسانی را که من ملاقات کردم از اهل علم و از کسانی که من از آنان چیزی حفظ کرده‌ام گفته‌اند: وصیت‌ها نسخ شده، زیرا امر به وصیت وقتی بوده که بوصیت ارث برده می‌شد، پس چون خداوند میراث را قسمت کرده وصیت مستحب است، و این سخن تماماً إن شاء الله چنانست که گفته‌اند.

و شافعی (رحمه الله) در عدم جواز وصیت برای وارث استدلال کرده به آیهٔ ارث، و به آنچه از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرموده: «**لا وصية لوارث**»[1]، برای وارث وصیتی نیست.

و برای جواز وصیت برای غیرخویشان استدلال کرده به حدیث عمران بن الحصین که مردی شش عدد مملوک خود را آزاد کرد و مالی غیر از آنها نداشت، پس رسول خداﷺ آنها را سه قسمت کرد و دو نفر آنها را آزاد کرد و چهار نفر آنها را به رقیت باقی گذارد[2]، سپس فرمود: آزادکننده عرب است، و همانا عرب مالک می‌شود کسی را که خویشی بین او و بین آنها نیست. پس اگر وصیت جز برای خویشان جایز نباشد، برای مملوکان وصیت جایز نمی‌شد در حالی که رسول خدا ﷺ برای مملوکین تجویز کرد.

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گفته: در آنچه بطور ودیعه گذاشته شده اگر آنکه ودیعه نزد او بود گفت: به تو پس دادم، قول، قول اوست، و اگر گفت: تو امر کردی به فلانی بدهم و من به او دادم، قول، قول ودیعه گذارنده است. خدای عزوجل در آیهٔ ۲۸۳ سورهٔ بقره فرموده:

﴿ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ ﴾ (بقره / ۲۸۳)

۱- سنن أبی داود (۳/ ۲۹٦ ، حدیث: ۳٥٦٥)، سنن ترمذی (٤/ ٤۳۳ ، حدیث: ۲۱۲۰) ، وفرموده: «حسن صحیح»، سنن ابن ماجه (۲/ ۹۰٥ ، حدیث: ۲۷۱۳). و آلبانی گفته: «صحیح».

۲- صحیح مسلم (۳/ ۱۲۸۸، حدیث: ۱٦٦۸).

«اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانسته امانتی سپرد باید آن کس که امین شمرده شده امانت را به او رد کند».

و شافعی گوید: خدا دربارۀ یتیمان در آیۀ ٦ سورۀ نساء فرماید:

﴿ فَإِذَا دَفَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡ ﴾ (نساء / ٦)

«چون اموال یتیمان را به ایشان دادید بر ایشان شاهد بگیرید».

و این بجهت این است که ولی یتیم همانا وصی پدرش بوده و یا وصیی است که حاکم او را معین کرده و یتیم نزد او ودیعه نگذاشته، و در اینجا آنکه باید مال به او داده شود، ودیعه گذار نیست، و لذا بر اوست که شاهد بگیرد اگر می‌خواهد از تهمت بری باشد، و همچنین است وصی.

آنچه از شافعی رسیده در قسمت فیٔ و غنیمت و صدقات

«خبر داد را» ابوعبدالله الحافظ بطور اجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ انفال آیۀ ٤١ فرموده:

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ ﴾ (انفال / ٤١)

«بدانید آنچه غنیمت در روز جنگ بردید پس پنج یک آن عنوان زکات مال خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و مساکین و ابن السبیل است».

و در سورۀ حشر آیۀ ٦ فرموده:

﴿وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ﴾ (حشر / ٦)

«و آنچه خدا به رسول خود عائد نمود از مال کفار پس شما اسبی و شتری بر آن نتاختید».

تا آنکه در آیهٔ ۷ فرماید:

﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ (حشر / ۷)

«آنچه خدا برگردانید به رسول خود از اموال اهل این قریه‌ها پس، مال خدا و رسول و خویشاون و یتیمان و مساکین و ابن السبیل است».

شافعی گوید: فئ و غنیمت مشترکند در اینکه در هر دو یک پنجم است برای کسانی که خدا نام برده چه در یکجا جمع شوند و جدا نباشند و چه جدا باشند، سپس حکم در چهار پنجم آن بطوریست که خدا بیان کرده بر زبان رسول خود و در عمل او، زیرا رسول خدا ﷺ چهار پنجم غنیمت را تقسیم کرد و غنیمت که بر آن با اسب و شتر تاخت شده برای کسانی است که حاضرند چه غنی و چه فقیر.

ولی «فئ» آنست که با اسب و شتر بر آن تاخت نشده، پس سنت رسول خدا ﷺ در قریه‌های عرینه که خدا بر او برگردانید این بود که چهار پنجم آن بدست رسول خدا ﷺ بود مخصوصاً نه مسلمین، رسول خدا ﷺ به هر جا که خدا به او ارائه کرده بود مصرف می‌کرد.

و شافعی (رحمه الله) ذکر کرده حدیث عمر بن الخطاب ﷺ را هنگامی که علی و عباس –رضی الله عنهما– به مخاصمه نزد او رفتند دربارهٔ اموال رسول خدا ﷺ. و اموال بنی النضیر از فئ بود که مسلمین بر آن نتاخته بودند پس خالص به دست رسول خدا ﷺ بود نه مسلمین، و رسول خدا انفاق می‌کرد بر خانوادهٔ خود نفقهٔ یک سال را و هر چه زیاد می‌ماند در خرید وسائل و سلاح جنگ برای مهیا بودن در جهاد راه خدا مصرف می‌کرد.

شافعی (رحمه الله) گوید: به خبر عمر استدلال کردم بر اینکه تمام غنیمت مال اهل خمس نیست و استدلال کردم به قول خدای تعالی در سورهٔ حشر که فرموده:

﴿ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡیَتَـٰمَىٰ وَٱلۡمَسَـٰكِینِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِیلِ ﴾

(حشر / ۷)

«پس برای خدا و رسول و خویشان و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است».

که خمس مال آنهاست، چون خمس مال آنان شد شکی نیست که رسول خدا ﷺ تسلیم آنان کرد.

و استدلال کردم به آیهٔ سورهٔ انفال و آیهٔ سورهٔ حشر که غیر خمس به ایشان نمی‌رسد.

شافعی گوید: و یافتم که خدای عزوجل حکم کرده در خمس به اینکه بر پنج طائفه است، زیرا قول خدا مفتاح و کلید سخن است، و برای اوست امر از قبل و از بعد.

شافعی گوید: گذشت که رسول خدا ﷺ به چه کسان انفاق می‌کرد از زوجات و غیر ایشان اگر با ایشان بودند. و احدی از اهل علم مخالفت نکرده و ندیدم و ندانستم کسی گفته باشد: آن مال و نفقه مال ورثهٔ ایشان است. رسول خدا ﷺ زیادی غلات آن اموال را در آنچه صلاح اسلام و اهل آن بود مصرف می‌کرد، و در اینجا شافعی بسط کلام داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و سهم ذوی القربی بر بنی هاشم و بنی المطلب تقسیم می‌شود، و استدلال کرده به حدیث جبیر بن مطعم در قسمت رسول خدا ﷺ سهم ذوی القربی را بین بنی هاشم و بنی المطلب. و فرمود: «بنی هاشم و بنی المطلب یک چیزند»[1]. و این با شواهدش در کتب مبسوطه و سنن مذکور است.

۱- صحیح بخاری (۳/ ۱۱٤۳، حدیث: ۲۹۷۱)، سنن أبی داود (۲/ ۱٦۱، حدیث: ۲۹۷۸).

شافعی (رحمه الله) گوید: هر چه از غنائم اهل دار الحرب بدست آید تمامش قسمت می‌شود جز مردان بالغ که اختیار با امام است بین اینکه منت گذارد به هر یک از ایشان (که آزاد گردد) یا کشته شود یا فدا و معاوضه و مقابله شود و یا اسیر گردد. و راه بنده شدن و فدا گرفتن راه همان سایر غنائم است.

و در کتاب قدیم استدلال کرده به قول خدای تعالی در سورهٔ محمد آیهٔ ۸:

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلۡحَرۡبُ أَوۡزَارَهَا ﴾

(محمد / ٤)

«پس چون (در جنگ) ملاقات کردید کسانی را که کافرند پس گردنهاشان بزنید تا هنگامی که [بسیاری از] آنان را کشتید پس بندها را محکم ببندید (یعنی اسیرشان کنید)، پس از آن، یا منت گذارید (و آزادشان کنید) و یا فدا گیرید (و به مقابله و معاوضه بپردازید) تا اینکه آثار حرب خاموش گردد».

و این قبل از انقطاع جنگ است، و رسول خدا ﷺ چنین کرد دربارهٔ اسیران بدر، منت بر ایشان نهاد و فداء گرفت و حال آنکه حرب بین او و قریش بر پا بود. و بر ثمامه بن اثال الحنفی که او و قوم او در آن روز با رسول خدا ﷺ در جنگ بودند، پیشنهاد کرد که بر او منت گذارده شود (و آزاد گردد). و شافعی بسط کلام داده است.

«خبر داد ما را» ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ توبه آیهٔ ٦۰ فرموده:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ...﴾ (توبه / ٦۰)

«همانا صدقات برای فقراء و مساکین و کارمندان بر آن و مؤلفة القلوب و در آزاد کردن گردن‌ها (بردگانی که با آنان عقد کتابت شده است) و مدیونین و در راه خدا و راه ماندگان است».

پس خدا وجوب صدقات را در کتاب خود محکم نمود، سپس تأکید و تشدید کرد و گفت: فریضه‌ای است از خدا، پس احدی نمی‌تواند آن را به غیر از آنچه خدای عزوجل قسمت کرده، قسمت کند. و این مادامی است که اصناف گیرندگان زکات موجود باشند زیرا به کسی که وجود دارد داده می‌شود مانند آیات ارث که میراث داده می‌شود به وارث موجودی که همان روز فوت میت وجود داشته باشد. و طبق عقل این سهام زکات، به کسی داده می‌شود که روز اخذ صدقه و روز تقسیم موجود باشد.

پس چون صدقهٔ قومی گرفته شد بین خودشان به کسانی که اهل آن سهم می‌باشند تقسیم می‌شود، و از همسایگان نباید خارج گردد تا آنکه از ایشان مستحق نماند.

سپس شافعی تفسیر هر صنفی از این اصناف هشت گانه را ذکر کرده، و به همان سند به من رسیده که گوید: اهل این سهام را یک جمله جمع می‌کند و آن این است که اهل حاجت به این مالند، ولی اسباب حاجتشان مختلف است. پس چون جمع شدند، پس فقرای زمین‌گیر ناتوان که حرفه‌ای ندارند و اهل حرفه‌ای که حرفه‌شان ضعیف است که کفاف حاجتشان را نمی‌دهد و از مردم گدائی نمی‌کنند، و دیگر مساکین چه آنکه گدائی می‌کند و یا گدائی نمی‌کند از کسانی که حرفه ندارند و یا حرفهٔ او، او و عیال او را بی‌نیاز نمی‌کند.

و در کتاب فرض الزکات گوید: فقیر (والله اعلم) کسی است که مالی و حرفه‌ای که احتیاج او را رفع کند ندارد، زمین‌گیر باشد یا نباشد، سؤال کند یا عفیف باشد، و مسکین کسی است که مال یا حرفه‌ای دارد ولی آن اندازه درآمد و مالی ندارد که او را بی‌نیاز کند. حال از مردم گدائی بکند یا غیرسائل باشد.

و گوید: «**عاملون علیها**» متولیان قبض زکاتند از اهل آن، از کسانی که سعی می‌کنند و کسی که ایشان را بر جمع زکات کمک می‌دهد از معرف و کسی که زکات اخذ نمی‌شود جز بکمک و شناسائی او، چه از اغنیاء باشند و چه از فقراء. و در جای دیگر گوید: «عامل» کسی است که زمامدار او را متولی قبض و تقسیم کرده، او بقدر بی‌نیازیش می‌گیرد نه زیادتر، زیرا مانند یک اجیر است.

و شافعی (رحمه الله) کلام را در «**مولفة قلوبهم**» طول داده، و در ضمن آن گوید: برای آن سهمی است و خبری نقل کرده و مقداری از آن را که من حفظ کردم این است که: عدی بن حاتم، به نزد ابی بکر الصدیق (رضی الله عنه) آمد و از صدقات قوم خود سیصد شتر آورد، پس ابوبکر ﷺ سی عدد شتر به او داد و او را امر کرد که ملحق شود او و کسانی که از قوم او مطیع اویند به خالد بن ولید، پس او با هزار نفر تقریباً در جنگ به یاری خالد حاضر شد و کارزار خوبی کرد [۱].

شافعی (رحمه الله) گوید: در این خبر ذکر نشده که از چه جهت و به چه عنوان شتران را به او داد جز اینکه آنچه عقل با استدلال به اخبار می‌فهمد این است که از بابت سهم «**مولفة قلوبهم**» به او داده تا کسان دیگر از قوم خود را از کسانی که مانند عدی مورد اطمینان نبوده‌اند تألیف قلب کند تا مانند عدی گردند. گوید: به رأی من می‌شود سهم «**مولفة قلوبهم**» را در مانند چنین جائی مصرف کرد که اگر حادثه‌ای، خدا نکرده و خدا نخواسته، برای مسلمین رخ داد به یاری برخیزند. سپس بسط کلام داده گوید: «**الرقاب**» مکاتبون هستند از همسایگان صدقه که مکاتبه کرده‌اند و پولی از صدقه بدهند و آزاد شوند.

۱- السنن الکبری – البیهقی (۷/ ۱۹) از شافعی رحمه الله.

گوید: «**غارمون، مدیونها**» دو صنفند: صنفی قرض گرفته‌اند در مصلحت خود و یا کار خیر و غیر معصیت، سپس از ادای آن عاجزند و متاع و یا پولی که بدهند ندارند. و صنفی مدیون شده‌اند در کفالتی و اصلاح بین دو نفری و کار خیری و متاعی دارند که اگر بفروشند متضرر می‌شوند و از کسب خود باز می‌مانند، پس به هر دو صنف ایشان داده می‌شود چنانکه به اهل حاجت داده می‌شود تا دَین خود را اداء کنند.

گوید: و سهم «**سبیل الله**» داده می‌شود به کسی که می‌خواهد به جهاد برود از همسایگان صدقه، چه فقیر باشد و چه غنی.

گوید: و سهم «**ابن السبیل**» از همسایگان صدقه که می‌خواهند در غیر معصیت سفر کنند و عاجزند از رسیدن به مقصد مگر بکمک بر سفرشان.

و در کتاب قدیم گوید: بعضی از اصحاب ما گفته‌اند: مسافری که از محل صدقه عبور می‌کند و عاجز است از رسیدن به مقصد خود مگر با کمک. و آنچه در قدیم گفته در غیر روایت ما است. همانا در روایت زعفرانی است.

آنچه از شافعی رسیده در نکاح و صداق و غیر اینها

«خبر داد مرا» ابوعبدالله الحافظ بنحو اجازه از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گفت: از چیزهایی که خداوند ﷻ رسول خود ﷺ را به آن اختصاص داده، قول اوست در آیهٔ ٦ سورهٔ احزاب:

﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ ﴾

(احزاب / ٦)

«این پیغمبر سزاوارتر است نسبت به مؤمنین از خودشان، و زنان او مادران ایشانند».

و قول خدای تعالی در همان سوره آیهٔ ۵۳:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًا﴾ (احزاب / ۵۳)

«شما را نرسد که رسول خداﷺ را اذیت کنید و نه اینکه زنان او را پس از او، به نکاح در آورید هرگز».

پس خدا نکاح زنان او را پس از او حرام گردانید بر تمام مردم، و زنان احدی غیر او چنین نیستند.

و خدای تعالی در همان سوره آیهٔ ۳۲ فرمود:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِۚ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ﴾ (احزاب / ۳۲)

«ای زنان پیغمبر، شما مانند احدی از زنان نیستید اگر تقوی پیشه کنید، پس در گفتار خود نرمی مکنید».

پس آنان را به این جهت از زنان جهانیان جدا کرد.

و قول خدا که: ﴿**وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ**﴾ «زنان او مادران ایشانند»، از وسعت زبان عرب است که یک کلمه معانی مختلفه دارد، و از آن جمله کلمهٔ «أم= مادر»، بمعنای این است که زنان رسول خدا ﷺ بمنزلهٔ مادرانند که نکاحشان بهیچ وجه حلال نیست، ولی نکاح دخترانشان بر امت حرام نیست، چنانکه دختران مادران نسبی و یا رضاعی حرام است. و حجت و دلیل این مطلب این است که گاهی کلمهٔ عامی می‌گویند و مقصودشان خاص است، و به یک معنی است نه معنی دیگر. و عرب به زنی که تربیت امر کسانی را بکند او را «أم» و «أم العیال» می‌گویند، و به زنی که مربی مساکین باشد «أم المساکین» می‌گویند، و حتی به مردی که متولی قوت اشخاص باشد او را «أم

العیال» می‌گویند، یعنی مانند مادر مربی آنان است، چنانکه در اشعار عرب نیز آمده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: گاهی به مردی «أم» گویند، و گاهی عرب به شتر ماده و به گاو و به گوسفند و به زمین «أم» می‌گویند، بمعنی اینکه متکفل قوت ما و عیال ما است.

و خدای تعالی در سورهٔ مجادله آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمۡۖ إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدۡنَهُمۡ ﴾ (مجادله / ۲)

«آنان که از شما ظهار می‌کنند از زنانشان، آن زنان مادران ایشان نیستند، نیست مادرانشان مگر آنان که ایشان را زائیده‌اند».

یعنی مادر حقیقی آنست که ایشان را زائیده، نه آنکه در ظهار به او بگویند: تو مانند مادر منی، یعنی آن زنی که وارث می‌شود و موروث می‌گردد که نکاح او و نکاح کسانی بواسطهٔ او حرام می‌باشد مادرانی که زائیده‌اند می‌باشند. و حتی مادران رضاعی نیز غیر مادران حقیقی می‌باشند، و «**أمهات المؤمنین**»، امهات تنزیلی می‌باشند فقط از جهت حرمت نکاح نه غیر آن، ولی آنان که به زبان عرب و فقه جاهلند، به این معانی نیز جاهل می‌باشد.

و بهمین اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدابنده‌ای را گرامی داشته، و در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۹ او را (یعنی حضرت یحیی ﷺ) را سید و حصور خوانده و فرموده:

﴿ وَسَيِّدٗا وَحَصُورٗا وَنَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ (آل عمران / ۳۹)

«آقا و بی‌رغبت به زنان و پیغمبری از شایستگان است».

که حصور آنست که به زن اعتناء نمی‌کند و عفت می‌ورزد.

و بهمان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: حتم و لازم است برای سرپرستان زنان بی‌شوهر و زنان آزادی که به بلوغ رسیده‌اند هرگاه میل به نکاح داشتند و به شوهر پسندیده دعوت شدند اینکه آنان را به تزویج برسانند و شوهر دهند. زیرا خدا در آیهٔ ۲۳۲ سورهٔ بقره فرموده:

﴿ وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحۡنَ أَزۡوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوۡاْ بَيۡنَهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ (بقره / ۲۳۲)

«هرگاه شما زنان را طلاق دادید و به مدت خود رسیدند، پس ایشان را از نکاح ازواج خودشان منع نکنید هرگاه بین خودشان بطریق نیک رضایت باشد».

پس اگر بر کسی اشتباه شود به اینکه بگوید: آیه همانا نهی کرده از منع اولیاء (نه از منع خود زوج اول) زیرا زوج هرگاه زن خود را طلاق داد و زن به اجل که خاتمهٔ عده باشد رسید، پس زوج، دورترین مردم از آن زن است، پس چگونه می‌تواند او را منع کند، راهی ندارد و شریک زندگی او نیست. پس اگر کسی بگوید: محتمل است که مقصود این باشد که هرگاه نزدیک به آخر عده. یعنی زمانی که نزدیک است مدت به آخر برسد، باشد، که زوج می‌تواند رجوع کند پس اولیاء مانع نشوند، زیرا خدای تعالی به شوهران فرموده:

﴿ وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ...﴾ الآية. (بقره / ۲۳۱)

«هر گاه زنان را طلاق دادید و نزدیک به رسیدن اجل و مدتشان شدند آنان را نگاه دارید ...» یعنی رجوع کنید بخوبی.

شافعی (رحمه الله) گوید: آیه دلالت می‌کند که این معنی مقصود نیست، زیرا زن چه به آخر مدت برسد و چه نرسد خدا زن را از نکاح منع کرده، و در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۵ فرموده:

﴿ وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ ﴾

(بقره / ۲۳۵)

«قصد بستن نکاح نکنید تا کتاب به اجل خود برسد».

پس خدا امر نمی‌کند کسی را که از نکاح منع کرده به اینکه مانع از نکاح نشود بلکه خدا امر می‌کند به عدم منع کسی را که برای او نکاح را مباح نموده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و بتحقیق بعضی از اهل علم حفظ کرده نزول این آیه را که دربارۀ معقل بن یسار نازل شده زیرا او خواهرش را تزویج کرد به مردی، آن مرد او را طلاق داد و عدۀ او تمام شد، سپس همان مرد خواستگار نکاح او شد و زن طالب بود، معقل گفت: من او را قبلاً به تو تزویج کردم و به دیگران ندادم، سپس تو او را طلاق دادی، من ابداً او را به نکاح تو در نمی‌آورم، پس این آیه نازل شد که مانع از نکاح ازواج آنها که طالبند نشوید[1].

شافعی (رحمه الله) گوید: این آیه روشن‌ترین آیه‌ای در کتاب خدای تعالی می‌باشد که دلالت دارد که زن آزاد را نرسد که خود را به نکاح در آورد. و در این آیه است که نکاح تمام می‌شود بواسطۀ رضایت ولی و مرد تزویج شده و زن تزویج شده.

امام بیهقی (رحمه الله) گوید: این را که از کلام شافعی (رحمه الله) دربارۀ «امهات مؤمنین» تا اینجا نقل کردم بعضی از آن مسموع من بوده و بعضی از آن نقل به اجازه شده.

۱- نگا: صحيح بخاري (٤ / ١٦٤٥، حديث: ٤٢٥٥).

و شافعی (رحمه الله) در مورد شرط ولایت در نکاح استدلال کرده به قول خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۳٤:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ (نساء / ۳٤)

«مردان قوام بخش بر امور زنانند زیرا خدا بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر (بواسطهٔ نیروی بدنی) برتری داده».

و نیز به قول خدای تعالی در آیهٔ ۲۵ همان سوره که دربارهٔ کنیزان فرموده:

﴿ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ ﴾ (نساء / ۲۵)

«با ایشان با اجازهٔ اهل (و سرپرست) آنها نکاح کنید».

«خبر داد مرا» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل در سورهٔ نور آیهٔ ۳۲ فرموده:

﴿ وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡ ﴾

(نور / ۳۲)

«و مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و همچنین شایستگان از بندگان خود و کنیزان خود را به نکاح یکدیگر درآورید».

و شافعی گوید: احکام الهی، سپس احکام رسول او دلالت دارد بر اینکه اولیاء مالک امر بیوه‌ها نیستند. خدای عزوجل در آیهٔ ۲۳۲-۲۳٤ سورهٔ بقره فرموده که از نکاح بیوه‌ها با ازواج خودشان مانع نشوید و آنان هر کاری بکنند بر شما باکی نیست. و رسول خداﷺ فرمود: «**الْأَيِّمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَالْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ فِي نَفْسِهَا، وَإِذْنُهَا:**

صُمَاتُهَا»[1]، زن بیوه سزاوارتر است به امر خود از ولی او، و از بکر اذن خواسته می‌شود دربارۀ خودش و اذن و سکوت اوست. و غیر اینها از دلائل.

و کتاب و سنت دلالت دارد که مملوک ملک مالک خود است، و خود چیزی را مالک نمی‌شود، و دلیلی نیافتم بر اینکه واجب باشد به نکاح در آوردن بندگان و کنیزان، مگر اطلاق ادله در این امر، ولی ادله یافت می‌شود بر به نکاح در آوردن احرار. پس من دوست می‌دارم که بندگان و کنیزانی که بالغ شده‌اند به نکاح درآورده شوند و برایم معلوم نشد که بشود کسی را اجبار بر نکاح کرد. زیرا محتمل است که منظور از آیه راهنمایی و ارشاد بر امر ازدواج باشد نه ایجاب.

و شافعی (رحمه الله) در کتاب قدیم معتقد است که بنده می‌تواند چیزی خریداری کند هرگاه سید او به او اذن دهد و از آیۀ ۷۵ سورۀ نحل که فرموده:

﴿ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ﴾ (نحل / ۷۵)

«خدا مثل زده بندۀ مملوکی را که قادر بر چیزی نیست».

جواب داده که خدا از باب مثل چنین فرموده، و گرنه گمان می‌شود که بنده بر چیزهای قادر باشد، از جمله اقرار بر خود از حدودی که موجب تلف و نقص او می‌شود، و از جمله در مورد تجارتی که به او اذن داده شده خرید و فروش و اقرار او که جایز می‌باشد. پس اگر کسی علت آورد که بواسطۀ اذن تجارت او جایز است، گفته شود: خرید او نیز به اذن سیدش می‌باشد. پس چگونه می‌توان گفت که به یکی از دو اذن مالک می‌شود ولی به اذن دیگر نمی‌شود؟!

۱- صحیح مسلم (۲/ ۱۰۳۷، حدیث: ۱٤۲۱)، سنن ترمذی (۳/ ٤۱٦، حدیث: ۱۱۰۸) و فرموده: «حسن صحیح». سنن نسائی (٦/ ۸٤، حدیث: ۳۲٦۰)، سنن ابن ماجه (۱/ ٦۰۱، حدیث: ۱۸۷۰).

سپس شافعی، در قول جدید خود از این رأی برگشته به این آیه که خدای تعالی در سورۀ مؤمنین آیۀ ۵ و ٦ و در سورۀ معارج آیۀ ۲۹-۳۰ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴾ (معارج / ۲۹-۳۰)

«مؤمنین آنانند که فروج خود را حفظ کنند مگر بر ازواج خود و یا ملک یمین خود که ایشان ملامت نشوند».

پس کتاب خدا دلالت دارد بر مباح بودن فروج از یکی از دو صورت: نکاح و ملک یمین، پس بنده بهیچ حال مالک نیست. و در اینجا شافعی بسط کلام داده است.

خبر داد ما را ابو زکریا بن ابی اسحاق در میان عدۀ دیگری که گفتند: خبر داد ما را ابو العباس الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی از سفیان از یحیی بن سعید از سعید بن المسیب که او در قول خدای تعالی در سورۀ نور آیۀ ۳ فرموده:

﴿ ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةً وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (نور / ۳)

«مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر با زن زناکار و یا مشرکه، و زن زناکار نکاح نمی‌کند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک، و این بر مؤمنین حرام شده است».

گفته است: این آیه منسوخ است، و آن را نسخ کرده قول خدای تعالی:

﴿ وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ... ﴾ (نور / ۳۲)

«و مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر خود را به نکاح یکدیگر درآورید...».

که دلالت بر اینکه به نکاح آورده شود زنان بیوه و آنان زنان مسلمین می‌باشند.

شافعی (رحمه الله) در غیر این روایت فرموده: این مطلب چنانست که سعید بن مسیب گفته است. إن شاء الله، و بر آن دلیل‌هائی از قرآن و سنت است. و همچنین سایر مطالبی که در آن آیه گفته شده شافعی در کتاب مبسوط و در کتاب معرفت ذکر نموده.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که شافعی گفت: خدای تبارک و تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۳ فرموده:

﴿ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ ﴾ (نساء / ۳)

«آنچه شما را خوش آید از زنان، دو دو، سه سه، چهار چهار، پس اگر خوف از بی‌عدالتی داشتید، پس به یک زن و یا به ملک یمین خودتان اکتفاء کنید».

پس روشن است که مخاطبین به این آیه مردان آزادند، زیرا فرموده: ﴿**أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**﴾، و مالک نمی‌شوند مگر آزادها و دیگر اینکه فرموده: ﴿**ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا**﴾، «این نزدیکتر است به آنکه ظلم و ستم نکنید». و معلوم است که میل و ستم از کسی است که مال داشته باشد و بنده که مالی ندارد.

و به همین اسناد آمده که شافعی آیات قرآنی که مربوط به نکاح و تزویج است تلاوت کرد و گفت: خدا نکاح را به دو اسم نامیده: نکاح و تزویج.

و شافعی (رحمه الله) ذکر کرده آیهٔ هبه و بخشش را که اگر زنی خود را بدون مهر خود را به رسول خدا ﷺ بخشید، اگر رسول خدا ﷺ خواست می‌تواند او را به نکاح خود درآورد، و این امر فقط مخصوص رسول خداست، چنانکه در آیهٔ ۵۰ سورهٔ احزاب است و مؤمنین دیگر چنین حقی ندارند. و هبه چنانکه قرآن می‌گوید بدون مهر است و رسول او را عقد می‌کند بعقد نکاح، و این دلالت دارد که نکاحی جز بنام نکاح و تزویج نداریم.

خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید، خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۲۳ فرموده:

﴿ وَحَلَـٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَـٰبِكُمۡ ﴾ (نساء / ۲۳)

«زنان پسرانی که از نسل شما می‌باشند بر شما حرام است».

نه زنان پسر خوانده‌ها که شما آنان را پسر خوانده‌اید. و استدلال کرده به آنچه نقل شده در کتاب «المعرفة». سپس گوید: و ما حرام دانستیم بواسطۀ رضاع و شیر دادن به آنچه خدا حرام کرده و قیاس بر آن، و بواسطۀ اینکه رسول خدا ﷺ فرموده: «**يَحْرُمُ مِنْ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنْ الْوِلَادَةِ**»[1]. «بواسطۀ رضاع حرام می‌شود آنچه از ولادت حرام می‌شود».

و در قول خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۲۲:

﴿ وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَ ﴾ (نساء / ۲۲)

«و نکاح نکنید با آن زنانی که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند جز آنچه گذشته و قبلاً واقع شده است».

و نیز در قول خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۲۳:

﴿ وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَ ﴾ (نساء / ۲۳)

۱- موطأ مالك (۲/ ۶۰۱، حدیث: ۱۲۵۴)، صحیح بخاری (۵/ ۱۹۶۰، حدیث: ۴۸۱۱)، صحیح مسلم (۲/ ۱۰۶۸، حدیث: ۱۴) به عبارت: «الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ». و در صحیحین به این عبارت نیز روایت شده: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ».

«و بر شما حرام است که جمع بین دو خواهر کنید (در یک زمان با آنان ازدواج کنید)، مگر آنچه گذشته (و قبلاً در جاهلیت پیش آمده)».

شافعی گوید: در زمان جاهلیت بزرگترین فرزند مرد جای او بود بر زن او، و مردان بین دو خواهر جمع می‌کردند، پس خدا از اینکه کسی بتواند در عمر خود جمع کند بین دو خواهر و یا زن پدر خود را نکاح کند، نهی کرد، مگر آنچه در جاهلیت قبل از اسلام گذشته و اتفاق افتاده است، ولی پس از اسلام برقرار ننموده آنچه در جاهلیت عمل شده، یعنی چون مسلمان شدند دیگر حلال نیست بهیچ حالی.

و به همین اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: کسی که زنی را تزویج کرد ولی به او دخول نکرد تا آن زن وفات کرد و یا قبل از دخول او را طلاق داد و از او جدا شد، پس باکی بر او نیست که دختر او را تزویج کند. و اما مادر او را جایز نیست عقد نکاح کند زیرا خدای عزوجل در آیهٔ فوق حرام کرده و فرموده: ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾، «و حرام است بر شما مادران زنانتان». و در کتاب رضاع جمله‌ای را زیاد کرده که حکم تحریم مادر زن غیرمدخوله در کتاب خدا مبهم است و در آن شرطی ذکر نشده، و فقط شرطی که ذکر شده در دختران زن است. (یعنی در صورتی که مادرشان مدخوله باشد خدا دختر او را حرام نموده)، و این را از زید بن ثابت روایت کرده است.

و شافعی (رحمه الله) قول خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٢٤ را که فرموده:

﴿ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ ﴾ (نساء / ٢٤)

«و حرام شده بر شما ازدواج با زنان شوهردار مگر آنچه دست راست شما مالک شده (کنیزان)».

تفسیر کرده به اینکه شوهرداران چه زنان حره و چه امه بر غیر شوهران خود حرامند تا آنکه از شوهران خود جدا شوند بواسطهٔ مردن شوهر، و یا به طلاق و یا به فسخ نکاح، مگر زنان اسیر مشرکین که ایشان از شوهرانشان جدا شده‌اند که کتاب و سنت و

اجماع بر این مطلب دلالت دارد. و احتجاج و استدلال کرده به حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت: «ما اسیرانی را دستگیر کردیم که شوهران در شرک داشتند و کراهت داشتیم که با آنان هم بستر شویم، پس از رسول خدا ﷺ سؤال کردیم آیهٔ ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...﴾ نازل شد»[1]. و به غیر این نیز استدلال کرده، و این نقل شده در کتاب «معرفت».

خبر داد ما را ابوسعید بن عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰ فرموده:

﴿ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّ ۖ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ ۖ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ﴾ (ممتحنه / ۱۰)

«چون زنان با ایمان هجرت کردند و نزد شما آمدند آنان را امتحان کنید، خدا داناتر است به ایمان ایشان، پس اگر دانستید که با ایمانند ایشان را به سوی کفار بر نگردانید، نه اینان برای کافران حلالند و نه کفار برای اینان حلالند».

شافعی (رحمه الله) گوید: بر آن زنان ایمان را عرضه بدارید اگر قبول کردند و اقرار کردند بتحقیق شما آنان را مؤمن دانسته‌اید، و علم بنی آدم بظاهر چنین است، خدای عزوجل فرموده: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾، «خدا داناتر است به ایمان ایشان» یعنی به باطن ایشان در ایمان.

شافعی (رحمه الله) گوید: و بعضی از اهل علم به قرآن، گمان کرده‌اند که این آیه نازل شده در حق زنان مهاجرات از مکه، و آن زنان را نام برده‌اند که دختر عقبه بن ابی

۱- نگا: صحیح مسلم (٤ / ١٧٠، حدیث: ٣٦٨١).

معیط بوده است، و اهل مکه بت پرست بودند. و قول خدا که در آیۀ فوق فرموده: ﴿**وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**﴾، «و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید». نازل شده در حق مرد مؤمن مهاجر اهل مکه که ایمان داشته، و همانا در زمان صلح نازل شده است.

و خدای عزوجل در آیۀ ۲۲۱ بقره فرموه:

﴿ وَلَا تَنكِحُواْ ٱلْمُشْرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُواْۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ﴾ (بقره / ۲۲۱)

«و با زنان مشرکه ازواج نکنید تا ایمان آورند، و البته کنیز مؤمنه بهتر از زن آزاد مشرکه است هر چند (زیبائی زن مشرکه) شما را به تعجب آورد، و به مردان مشرک همسر ندهید تا ایمان آورند، و البته بندۀ مؤمن به از مرد آزاد مشرکست و اگر چه (قدرت و ثروت مرد مشرک) شما را به عجب آورد».

شافعی (رحمه الله) گوید: این آیه نازل شده در حق جماعتی از مشرکین عرب که اهل بت پرستی بودند، پس نکاح زنانشان حرام شد چنانکه نکاح با مردانشان حرام شد. پس اگر چنین باشد این آیه ثابت است و در آن نسخی نیست.

و بتحقیق گفته شده: این آیه نازل شده در حق جمیع مشرکین، سپس بعد از آن رخصت نازل شده در حلال بودن نکاح کردن با زنان آزاد اهل کتاب فقط، چنانکه در حلال شمردن ذبایح اهل کتاب آیه آمده است. که خدای عزوجل در سورۀ مائده آیۀ ۵ فرموده:

﴿أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡۖ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ (مائده / ۵)

«برای شما پاکیزه‌ها حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما حلال شد و طعام شما برای ایشان حلال است و زنان عفیفهٔ از مؤمنات و زنان عفیفهٔ از اهل کتاب قبل از شما، برای شما حلال است هرگاه صداق ایشان را داده باشد».

شافعی گوید: بهر حال و در هر دو صورت زنان آزاد اهل کتاب نکاحشان مباح است.

و خدا فرموده:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ (النساء: ۲۵).

«و کسانی از شما که استطاعت ندارند با زنان حرهٔ مؤمنه نکاح کنند، پس از جوان‌های مؤمنه‌ای که ملک یمین و اسیر شما هستند نکاح کنند».

تا آنکه فرموده:

﴿ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡ﴾.

«این (حکم) برای کسانی است از شما که از ضرر (و زحمت بی‌همسری) بترسند». (آیهٔ ۲۵ از سورهٔ نساء).

شافعی (رحمه الله) گوید: در این آیه (والله اعلم) دلالت است بر اینکه مخاطبین آیه مردان آزادند زیرا آنان واجد و یا فاقد توانائی و مالک مالند، و مملوک که مالک مالی

نیست. و نکاح کنیز حلال نیست مگر آنکه مرد صداق زن حره را نداشته باشد و از ضرر زنا بترسد.

شافعی (رحمه الله) گوید: و در این آیه دلالت است بر تحریم کنیزان اهل کتاب، و دلالت دارد بر اینکه کنیزان مؤمنه نیز حلال نیستند مگر با جمع دو امری که در بالا ذکر شد، یعنی عدم توانائی و خوف ضرر. و شافعی در استدلال طول کلام داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و اگر چه به حکم آیۀ:

﴿ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْ ﴾ (بقره / ۲۲۱)

«و به مردان مشرک همسر ندهید تا اینکه ایمان بیاورند».

زنان مسلمین بر مشرکین بت پرستان حرام است، ولی بر مشرکین اهل کتاب نیز به حکم قرآن بهر حال حرامند، بخاطر قطع ولایت و دوستی بین مسلمین و مشرکین و طبق دانستۀ من اختلافی در این نمی‌باشند.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل آیۀ ۲٤ سورۀ نساء:

﴿ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمۡ ﴾ (نساء / ۲٤)

«و برای شما حلال شده سوای اینها».

گوید: معنایش این است که برای شما حلال است آنچه غیر از محرمات مذکوره باشد، بواسطۀ نکاح و ملک یمین نه اینکه مطلقاً حلال باشند.

خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۵ فرموده:

﴿ وَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا عَرَّضۡتُم بِهِۦ مِنۡ خِطۡبَةِ ٱلنِّسَآءِ ﴾

(بقره / ۲۳۵)

«و گناهی بر شما نیست که با کنایه از زنان خواستگاری کنید».

تا آنکه فرموده:

﴿ وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ ﴾ (بقره / ۲۳۵).

«و عقد نکاح را قصد نکنید تا عدهٔ لازمه به پایان رسد».

شافعی (رحمه الله) گوید: مقصود از رسیدن کتاب به مدت خود (والله اعلم) گذشتن عده است. گوید: و چون خدا اذن داده در خواستگاری کردن بطور اشاره و کنایه در هنگام عده، پس روشن است که از تصریح منع نموده. و خدای تعالی در آیهٔ فوق فرموده: ﴿**وَلَكِنْ لا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً**﴾، «ولیکن وعدهٔ سری ایشان را مدهید»، که (و الله اعلم) یعنی، جماع. و فرموده: ﴿**إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً**﴾، «مگر آنکه گفتار خوب و شایسته بگوئید»، یعنی: سخن نیکی که در آن فحش نباشد. و این چنین که بگوید: من خوشنودم حقیقتاً بواسطهٔ تو، نزد من جماعی است که با هر که صورت بگیرد او خوشنود می‌شود. و این اگر چه تعریض و کنایه است، باز مورد نهی است، برای زشتی آن. و گوشه‌ای غیر این بزند که این چنین نباشد، بطوری که زن بفهمد که او، نکاح او را طالب است، که در این صورت جایز است، و عده‌ای که تعریض وکنایه در آن برای خواستگاری جایز است عدهٔ وفات زوج است. و اما در طلاقی که طلاق دهنده رجوع ندارد ظاهر نیست که جایز نباشد.

و شافعی در جای دیگر استدلال کرده بر اینکه مقصود از «سر» (و عدهٔ سری که در آیه نهی شده) جماع است بدلالت قرآن، سپس گوید: چون تعریض مباح شد و تعریض نزد اهل علم جایز است چه سری و چه آشکار، پس نباید توهم کرد که تعریض بمعنی سر است، و لابد سر معنی دیگری دارد و آن جماع است چنانکه در اشعار «امرؤ القیس» و شاعر دیگر آمده، و کلمهٔ «سر» در آن اشعار بمعنی جماع است.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۲:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَ ﴾ (بقره / ۲۲۲)

«نزدیک زنان حائض نروید تا پاک شوند».

گوید: (و الله اعلم) یعنی، آن طهارتی حاصل شود که نماز به آن حلال است، یعنی غسل و تیمم کرده باشد. شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی که همبستر شدن با زنان را در حال حیض برای آزار حیض نهی کرده، گویا دلالت دارد که در دبر آنان نیز حرام است.

خبر داد ما را ابو عبدالله از ابی العباس از ربیع که شافعی گوید: خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۳ فرموده:

﴿ نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ ﴾ (بقره / ۲۲۳)

«زنان شما کشتزار شمایند به آن در آیید هر جا که خواهید».

شافعی گوید: و روشن است که محل کشت محل ولد است، و خدا مباح کرده آنجا را مگر وقت حیض، گوید: و مباح گردانیدن محل کشتزار اشاره به تحریم غیر آن محل است. و دخول در دبر – باندازه‌ای که باندازهٔ قبل برسد – حرام است که کتاب و سنت بر این دلالت دارد.

شافعی (رحمه الله) (در خبری که مرا ابوعبدالله به نحو اجازه از ابی العباس از ربیع از او رسیده) در قول خدای عزوجل:

﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴾ (مؤمنون / ۵-۷)

«و مؤمنان آن کسانی که فروج خود را نگهدارنده‌اند، مگر بر زنان خود و با ملک یمین خود که محققاً ایشان مورد ملامت نباشند، پس کسانی که سوای این را بجویند همانا تجاوزکنندگانند».

گوید: پس روشن است در ذکر نمودن حفظ فروج مگر از زوجات و ملک یمین که غیر از زوجات و ملک یمین حرام شده است. و بیان کرده که زوجات و ملک یمین از بنی آدم نه بهائم. سپس آن را تأکید کرده و فرموده:

﴿ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴾ (مؤمنون / ۷).

«پس کسانی که سوای این را بجویند همانا تجاوزکنندگانند».

پس هیچ عملی حلال نیست جز در زوجه و ملک یمین و استمناء نیز حلال نیست. (والله اعلم).

و در قول خدای تعالی در سورهٔ نور آیهٔ ۲۳:

﴿ وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ ﴾ (نور / ۳۳)

«باید عفت بورزند آنان که واجد نکاح نیستند تا خدا ایشان را از فضل خود غنی سازد».

گوید: معنایش (و الله اعلم) این است که صبر کنند تا خدا ایشان را بی‌نیاز کند، و این کلام خدا مانند آن کلامی است که خدای عزوجل در مال یتیم فرموده: ﴿وَمَنۡ كَانَ غَنِيّٗا

﴿فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ﴾، (النساء: ٦) «آنکه غنی است عفت بورزد، (و از خوردن مال یتیم بمعاملهٔ سلف یا غیر آن، خودداری کند)».

و در قول خدای عزوجل:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ﴾.

«و مؤمنان آن کسانی که فروج خود را نگهدارنده‌اند، مگر بر زنان خود و با ملک یمین خود».

گوید: بیانی است که مخاطبین به آن مردانند نه زنان، پس دلالت دارد بر اینکه برای زن حلال نیست که با ملک یمین خود خلوت کند.

خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای عزوجل فرموده:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗ ﴾ (نساء / ٤)

«مهریهٔ زنان را بطیب خاطر بعنوان پیش‌کشی بدهید».

و در همین سوره آیهٔ ۲۵ فرموده:

﴿ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ﴾ (نساء / ۲۵)

«پس با ایشان با اجازهٔ اهل و سرپرست شان نکاح کنید و اجر ایشان که مهرشان است به ایشان بدهید».

و همچنین سایر آیاتی که در صداق آمده ذکر کرده، سپس گوید: پس خدا امر کرده به مردان که اجر زنان که همان صداق و یا مهر باشد بدهند. و این کلمهٔ عربی یعنی صداق چند اسم دارد. و احتمال دارد این آیه مأمور کرده به دادن صداق آن کس را که صداقی معین کرده نه آنکه معین نکرده، چه دخول کرده باشد و چه نکرده باشد، زیرا آن

حقی است که مرد برخود الزام کرده، پس برای او حق نیست که چیزی از آن را ندهد مگر به معنی و موردی که خدا قرار داده باشد، و آن وقتی است که قبل از دخول طلاق دهد. خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۷ فرموده:

﴿ وَإِن طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدۡ فَرَضۡتُمۡ لَهُنَّ فَرِيضَةٗ فَنِصۡفُ مَا فَرَضۡتُمۡ إِلَّآ أَن يَعۡفُونَ أَوۡ يَعۡفُوَاْ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقۡدَةُ ٱلنِّكَاحِ ﴾ (بقره / ۲۳۷)

«و اگر زنان را پیش از آمیزش طلاق دادید و برای ایشان مهری معین داشته‌اید، پس نصف آن را بدهید مگر آنکه عفو کنند و یا آن کس که گره نکاح بدست اوست عفو کند».

و محتمل است اینکه مهر واجب شود بواسطهٔ عقد و اگرچه مهری را نام نبرده باشد. و دخول هم نکرده باشد.

و محتمل است که مهر لازم نباشد مگر مرد خود را ملزم کرده باشد و یا دخول کرده باشد و اگرچه مهری را نام نبرده باشد. پس این سه معنی را احتمال داده که سزاوارتر آنست که هر چه کتاب و سنت و اجماع بیان کرده گفته شود.

و استدلال کرده‌ایم به قول خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۶:

﴿ لَّا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمۡ تَمَسُّوهُنَّ أَوۡ تَفۡرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلۡمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلۡمُقۡتِرِ قَدَرُهُۥ ﴾

(بقره / ۲۳۶)

«بر شما باکی (گناهی) نیست اگر زنان خود را طلاق دهید مادامی که با آنان همبستر نشده و یا مهری معین نکرده‌اید، ولی آنان را بشکلی بهره‌مند نمائید، بر دارا و وسعت‌دار باندازهٔ خود او و بر ندار باندازهٔ او».

که عقد نکاح صحیح است بدون تعیین صداق، و آن دلیل این است که طلاق واقع نمی‌شود مگر بر آن که عقد نکاح بسته شده باشد.

سپس کلام را کشانیده تا آنکه گوید: در کتاب خدا به امر خدا روشن است که بر زوج وطی‌کننده که دخول کرده صداقی است در کنیزانی که به اذن اهلشان نکاح می‌شوند اجری است و اجر (که در مورد کنیزان در آیهٔ ۲۵ بقره خدا امر کرده پرداخت شود) همان صداق است و (در آیات دیگر نیز اجر به معنای صداق آمده) بدلیل قول خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٢٤:

﴿ فَمَا ٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهِۦ مِنۡهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ﴾

(نساء / ٢٤)

«چون با زنان زناشوئی نمودید، مهر ایشان را بدهید که واجب است».

و نیز در سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۰ فرموده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ ﴾

(احزاب / ۵۰)

«ای پیغمبر، ما بر تو حلال کرده‌ایم همسرانت را که مهرشان را داده‌ای...».

و خدای عزوجل در همین آیه فرموده:

﴿ وَٱمۡرَأَةً مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (احزاب / ۵۰)

«و زن مومنه‌ای هرگاه خود را به رسول خدا ببخشد اگر رسول خدا خواست او را نکاح و ازدواج کند در حالی که این بخشش بدون مهر خاص تو است نه سایر مؤمنین».

«**خَالِصَةً**» دلالت دارد که این نکاح و ازدواج بدون مهر برای احدی غیر رسول خداﷺ نیست، و هر کس نکاح کند و دخول نماید، او را مهری لازم است. بعلاوه آیات قبل که بر این موضوع دلالت دارد.

و در قول خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۷:

﴿ إِلَّآ أَن يَعۡفُونَ ﴾ (بقره/ ۲۳۷)

«مگر آنکه عفو کنند».

گوید: یعنی زنان.

و در قول خدای تعالی در آیۀ فوق:

﴿ أَوۡ يَعۡفُوَاْ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ عُقۡدَةُ ٱلنِّكَاحِ ﴾ (بقره / ۲۳۷)

«یا آن کس که گره نکاح به دست اوست عفو کند».

گوید: یعنی زوج که گذشت کند و تمام مهر را بپردازد و بخشش کند. و این را روایت کرده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؓ و از جبیر بن مطعم، و از ابن سیرین، و شریح، و ابن المسیب، و سعید بن جبیر، و مجاهد. و شافعی (بنا به روایت زعفرانی از او) گوید: و شنیدم از آنکه از او راضی و خشنودم که می‌گفت: منظور از آنکه گره نکاح به دست او می‌باشد پدر است دربارۀ دختر باکرۀ خود، و آقا است دربارۀ کنیزش، پس عفو او جایز است.

و خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی گوید: خدای عزوجل در سورۀ بقره آیۀ ۲۴۱ فرموده:

﴿ وَلِلۡمُطَلَّقَٰتِ مَتَٰعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

(بقره / ۲۴۱)

«برای زنان طلاق داده شده بهره‌ای بشایستگی است که این حقی است بر عهدهٔ متقین».

و در آیهٔ ۲۳٦ فرموده:

﴿ لَّا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِن طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمۡ تَمَسُّوهُنَّ أَوۡ تَفۡرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةٗۚ وَمَتِّعُوهُنَّ ﴾ (بقره / ۲۳٦)

«گناهی بر شما نیست اگر زنان را مادامی که با آنان همبستر نشده یا مهری معین نکرده‌اید طلاق دهید، ولی بنحوی آنان را بهره‌مند سازید».

(که در هر دو آیه فرموده: زنانی را که طلاق دادید خصوصاً بدون مهر و بدون دخول متاعی و یا متعه‌ای به ایشان بدهید).

شافعی گوید: عموم کسانی را که من ملاقات کردم از اصحاب ما گفته‌اند: متعه برای زنی است که به او دخول نشده و مهری هم معین نگردیده و طلاق داده شده. و هم برای مطلقاتی است که دخول شده و مهری معین شده زیرا آیه عام است، و از ابن عمر روایت شده*.

و شافعی در کتاب صداق به همین اسناد گوید در مسئلهٔ کسی که زنی را بصداق فاسد نکاح کرده، اگر قبل از دخول او را طلاق داد باید نصف مهر المثل او را به او بدهد و متعه ندارد در قول کسی که برای او مهر فرض کرده هرگاه قبل از دخول طلاق داده شود. و برای او متعه است در قول کسی که گفته برای هر مطلقه متعه است. و قول دوم از ابن شهاب الزهری روایت شده و ما اسناد او را در کتاب «المعرفة» ذکر کردیم.

و «مس» را که در آیهٔ ۲۳۷ سورهٔ بقره:

* ولی باید دانست که آیه ۲۳۶ عمومیت ندارد و اینجا اشتباه شده است.

﴿ وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ ﴾ (بقره / ۲۳۷)

«اگر زنان را قبل از مس (آمیزش) طلاق دادید و مهری بر ایشان تعیین نموده‌اید پس نیمی از آنچه را معین کرده‌اید باید بپردازد ....».

ذکر شده، بر وطأ و آمیزش حمل نموده است. و این را از ابن عباس و شریح روایت کرده، و این روایت بتمامه در کتاب «معرفت» و کتاب «المبسوط» نقل شده، با آنچه در کتاب بیان کرده و پذیرفته است.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در آیهٔ ۱۹ سورهٔ نساء فرموده:

﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ﴾ (نساء / ۱۹)

«با زنان به نیکی و به خوبی عرفی معاشرت کنید».

و در آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ بقره می‌فرماید:

﴿ وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«و بنفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است بخوبی (یعنی برای زنان در مقابل تکالیف و وظایفی که به عهده دارند حقوقی می‌باشد)».

شافعی (رحمه الله) گوید: تمام معروف آوردن عملی است که ثواب و نتیجهٔ خوبی برای تو باشد و خودداری از مکروه. و در جای دیگر گفته: در آنچه باجازه از ابی عبدالله به من رسیده است آنکه خدا فریضه و واجب نموده که بطور خوبی هر چه بر عهدهٔ او است ادا کند. و تمامی معروف این است که صاحب حق بگذرد و در طلب آن کمکی مصرف نکند و مدیون حق با خوشی حق او را ادا کند نه بمطالبهٔ او. و در اداء حق کراهت اظهار نکند. و هر کدام اینها ترک شود ظلم است، زیرا خودداری و کندی کردن

غنی ظلم است، و تأخیر انداختن در ادای حق است. شافعی گوید: و خدا فرموده: ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾. «برای زنان حقوقی است بنفع ایشان مانند آنچه علیه ایشان است»، گوید: و خدا داناتر است که باید حق آنان را بخوبی اداء کرد. و در روایت مزنی از شافعی که او گفته: آنچه معروف و خوبی بین زوجین است این است که از کار ناشایست خودداری کنند و حق صاحب حق را تأخیر نیندازند.

خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمر از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۸ فرموده:

﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحًا وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٌ﴾ (نساء / ۱۲۸)

«اگر زنی از شوهر خود ترس ناسازگاری و دوری گزیدن داشت. بر زوجین باکی نیست که بین خودشان سازش و اصلاح اندازند اصلاح خوبی، و این صلح بهتر است (از جدا شدن)».

خبر داد ما را ابن عیینه از زهری از ابن مسیب که دختر محمد بن مسلمه نزد رافع بن خدیج بود، رافع از آن دختر چیز مکروه می‌داشت یا از جهت بزرگسالی و یا غیر آن، و خواست او را طلاق دهد، دختر گفت: مرا طلاق مده و مرا نگه دار و آنچه میل داری برایم قسمت کن (یعنی از چهار شب یک شب و یا از ده شب یک شب) پس خدا نازل کرد:

﴿ وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضًا ....﴾ (نساء / ۱۲۸)[1].

۱- مسند إسحاق بن راهویه (۲ / ۲۰۶)، مسند الشافعي (ص ۲۶۰)، السنن الکبری – البیهقي (۷ / ۲۹۶)، المستدرك علی الصحیحین - الحاکم (۲/ ۳۰۸). حاکم در حکم حدیث می گوید: این حدیث

و خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی که گوید: بعضی از اهل علم به تفسیر دربارۀ قول خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۱۲۹:

﴿ وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِ ﴾ (نساء / ۱۲۹)

«و هرگز نمی‌توانید عدالت (کامل) بین زنان کنید و اگرچه (به این عدالت) حریص باشید، پس بکلی رویگردان نشوید که زنی را بلاتکلیف (و سرگردان) رها کنید».

گمان کرده‌اند که آیه گوید: به آنچه در دلهاست عدالت نتوانید زیرا شما مالک آنچه در دل‌ها باشد نیستید تا بتوانید میل قلبی را نسبت به زنان مساوی کنید (یعنی میل قلبی به یک زنی که خوشگل‌تر است باختیار شما نیست). شافعی (رحمه الله) گوید: این معنا ان شاء الله چنانست که گفته‌اند. و خدای تعالی برای این امت گذشته کرده از آنچه خیالات نفسانی است مادامی که به قول و عمل نیاورند و خدا گناه را در قول و عمل قرار داده است.

و بعضی از اهل علم به تفسیر در مورد قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿**فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ**﴾ «پس بکلی روی مگردانید»، گمان کرده‌اند که منظور این است که از آنچه در قلوب تان تجاوز شود و به دنبال هوای نفس برود و اثر عملی بروز دهد، پس زن را بلاتکلیف گذارد. و این معنی نزد من ان شاء الله چنانست که گفته‌اند. پس گوید: کارها را به پیروی هوای نفس انجام ندهید که کار طوری شود که از اختیار خارج گردد زیرا

صحیح طبق شرط شیخین (بخاری ومسلم) اما روایت نکرده اند، و ذهبی هم می گوید که این حـدیث طبق شرط شیخین است.

خدا از اعمال قلبی گذشته و بر شما و بر مردم افعال و اقوال را نوشته، و چون به قول و عمل برسد آیه آن را ﴿كُلَّ الْمَيْلِ﴾ و رویگردانی دانسته است.

خبر داد مرا ابو عبدالله الحافظ باجازه که ابوالعباس محمد بن یعقوب حدیث کرده از ربیع بن سلیمان از شافعی که گوید: خدای عزوجل در سورهٔ نساء آیهٔ ٣٤ فرموده:

﴿ ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ ﴾ (نساء / ٣٤)

«مردان قوامبخش بر امور زنانند زیرا خدا بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر (بواسطهٔ نیروی جسمی) برتری داده و بخاطر آنچه از اموال خود را انفاق می‌کنند».

تا آنجا که فرموده:

﴿ وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًا ﴾ (نساء / ٣٤)

«و زنانی را که از سرکشی آنان در خوف هستید آنان را موعظه کنید و (اگر اثری نکرد) در خوابگاه از ایشان دوری کنید و (اگر باز بی‌اثر بود) آنان را بزنید. پس اگر شما را اطاعت کردند (و صالح شدند) بهیچ نحوی بر ایشان ستم روا مدارید».

شافعی (رحمه الله) گوید: قول خدای تعالی: ﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾. وقتی است که دلیل‌هایی در کارها و گفتارهای زن به بیند که بر ناسازگاری دلالت کند و جای ترس باشد. این است که ابتداء او را موعظه کند، و اگر باز ناسازگاری کرد دوری کند، و اگر پایداری کرد او را بزند و تنبیه نماید.

و این برای این است که موعظه قبل از هر کارِ مکروهی است، و ضرری هم ندارد و موعظه ناروا نیست حتی برای مرد نسبت به برادرش چه برسد بزنش. و دوری مگر در موردی که روا باشد حرام است. و در غیر اینجا تا سه روز دوری بیشتر روا نیست. و زدن روا نیست مگر آنکه قبلاً انجام تکلیف کرده باشد. پس آیه دلالت دارد که حالات زن مختلف است و عقاب و عتاب با او باید مختلف باشد.

و احتمال داده می‌شود که قول خدا: ﴿**تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**﴾ این باشد که چون زنان ناشزه شدند و شما ترسیدید که لجاجت کنند، موعظه کنید سپس هجرت و ضرب.

و به همان اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۳۵ فرموده:

﴿ **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآ** ﴾ (نساء / ۳۵)

«و هرگاه خوف اختلافی بین زوجین داشتید، پس داوری از خانوادۀ مرد و داوری از خانوادۀ زن بنمایندگی بر خوانید که اگر (زن و شوهر) ارادۀ اصلاح داشته باشند خداوند (داوران را برای اصلاح) توفیق دهد».

شافعی (رحمه الله) گوید: خداوند به معنی آیه داناتر است که چون اختلاف زن و شوهر از حد گذشت، امر نموده که یک حکم از خانوادۀ مرد و یک حکم از خانوادۀ زن بنمایندگی انتخاب شوند.

و آنچه از ظاهر آیه بدست می‌آید این است که من یافتم خدای عزوجل در ناسازگاری زوج اذن مصالحه داد و در ناسازگاری زن اذن زدن داده و در ناسازگاری طرفین بترسند حدود خدا اقامه نشود اذن خلع داده است.

سپس شافعی کلام را کشانیده تا اینکه گوید: در حکمین که نه مرد صلح می‌کند و نه جدا می‌گردد و زن نه حق او را اداء می‌کند نه فدیه می‌دهد و قولاً و عملاً به کاری می‌کشانند که برای ایشان حلال نیست و لجاجت می‌کنند در آنچه نباید، و حق یکدیگر

را مراعات نمی‌کنند و مطیع یکدیگر نمی‌شوند، پس هرگاه چنین شد حکمی از خانوادۀ زن و حکمی از خانوادۀ مرد بفرستند، و هر دو امین و به رضای زوجین باشند و زوجین آن دو را وکیل کنند به اینکه از جمع و جدائی هر کدام را صلاح دیدند انجام دهند. و شافعی در شرح این مسئله طول کلام داده، و در آخر گفته: سلطان زوجین را مجبور کند به حکم حکمین.

و بهمان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۱۹ فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرۡهٗاۖ وَلَا تَعۡضُلُوهُنَّ لِتَذۡهَبُواْ بِبَعۡضِ مَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ ﴾ (نساء / ۱۹)

«ای مؤمنان، برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را به ارث برید، و بر ایشان سخت مگیرید که بعضی از آنچه به ایشان داده‌اید ببرید (و پس بگیرید)، مگر آنکه کار زشت معلومی را مرتکب شوند».

(شافعی فرموده): گفته می‌شود (و خدا داناتر است) که این آیه نازل شده دربارۀ مردی که زن را مجبور می‌کرد و حق الهی او را منع می‌نمود و با او بمعروف معاشرت نمی‌کرد برای آن که حق او را ندهد و بدون میل زن ارث برد. پس خدای تعالی چنین معنایی را حرام نمود و حرام کرد بر شوهران که بر زنان سخت بگیرند تا بعضی از آنچه را به ایشان داده‌اند پس بگیرند. ولی استثناء نمود مگر آنکه کار زشت آشکاری را بجا آورند و مقصود در اینجا زنا است. که در این صورت اگر مقداری مال خود را برای مفارقت داد ان شاء الله حلال است، و ترک زوج بهتر از عصیان خدا و زوج است است.

گوید: و خدا امر کرده دربارۀ زنانی که شوهرانشان از آنان خوشنشان نمی‌آید و حال آنکه فاحشه‌ای نیاورده‌اند اینکه حق آن زنان بخوبی اداء شود و معاشرت نیکو کردند.

و خدای تعالی در همان آیه فرموده:

﴿ فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ﴾ (نساء / ۱۹)

«پس اگر از آن زنان ناخشنود بودید، پس چه بسا که شما چیزی را مکروه می‌دارید و حال آن که خدا در آن خیر بسیاری قرار می‌دهد».

پس خدا معاشرت با زنان را به نیکی در حال کراهت مباح نموده و خبر داده که در آن خیر بسیاری نهاده است. و خیر بسیار، همانا اجر در صبر بر معاشرت است و اداء کردن حق بر صاحب حق و صبر بر ناز کردن زن بر او است.

و گاهی زوج غبطه می‌خورد به اخلاق و دین و کفایت و بذل و بخشش زن ولی باز از او کراهت دارد که در جای دیگر شافعی چنانکه شنیده‌ام بیان کرده است.

و گفته شده که این آیه نسخ شده است. و در معنای آیۀ ۱۵ سورۀ نساء است که فرموده:

﴿ وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا ﴾ (نساء / ۱۵)

«و زنانی که کار فاحشه‌ای کنند چهار کس از خودتان را بر آنها گواه بگیرید. آن گاه اگر گواهی دادند ایشان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد».

که این آیه به آیهٔ حدود نسخ شده است (یعنی، مقصود از جملهٔ «خدا بر ایشان راهی قرار دهد» همان راهی است که در آیهٔ دوم از سورهٔ نور ذکر شده). پس بر زن حبسی که بواسطهٔ آن مانع حق او شود نیست ولی بر او حد است*. و شافعی در اینجا طول کلام داده و مقصود او این است که حبسی که مانع حق زن بشود در صورت اتیان فاحشه، منسوخ به آیهٔ حدود است.

خبر داد ما را ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن سلیمان از شافعی (رحمه الله) که گوید: خدای عزوجل در سورهٔ نساء آیهٔ ٤ فرموده:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗۚ فَإِن طِبۡنَ لَكُمۡ عَن شَيۡءٖ مِّنۡهُ نَفۡسٗا فَكُلُوهُ هَنِيٓـٔٗا مَّرِيٓـٔٗا ﴾ (نساء / ٤)

«و مهر زنان را بطیب خاطر و بدون توقع بعنوان پیش‌کش بدهید، ولی اگر چیزی از آن را بطیب نفس و رضای خاطر به شما واگذاشتند پس آن را بخورید که گوارا و رواست».

پس در این آیه مباح کرده خوردن مقداری از مهر را در صورتی که زن خود و به میل خود چیزی به زوج دهد و گرنه خوردن آن حرامست.

و بتحقیق خدای عزوجل در سورهٔ نساء آیهٔ ۲۰ فرموده:

﴿ وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ﴾

* تحقیق آنست که هیچ یک از این آیات ناسخ یکدیگر نیست و حکم هر کدام تا قیامت باقی است. یعنی اگر دولت واجد قدرتی بود حد جاری می‌شود. و اگر نبود شوهر باید او را حبس و مراقبت کند در خانه تا وفات او. و اگر شوهر ندارد تا هنگامی که شوهر رود و توبه کند باید در خانه نگهداری و از او مراقبت شود. (مترجم).این نظریه مترجم است نه جمهور اهل سنت

(نساء / ۲۰)

«و اگر (تصمیم به طلاق زن خود گرفتید و) خواستید آن زن را تبدیل و بجای آن با زن دیگری ازدواج کنید و به یکی از زنان مال فراوانی بخشیده‌اید، پس چیزی از آن را مگیرید. آیا می‌خواهید با بهتان و گناه آشکار آن مال را بگیرید».

شافعی (رحمه الله) گوید: و این آیه در معنی آیهٔ قبل است، پس هرگاه شوهر، زن تازه‌ای بجای زن سابق می‌خواهد بگیرد و زن طالب جدائی نیست، مرد حق ندارد از مهر و مالی که به او بخشیده چیزی کم کند و حق ندارد که او را وادار کند که او چیزی از مال را برگرداند و حق ندارد برای آن که چیزی از او دریافت کند او را طلاق دهد. و در این موضوع طول کلام داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۹ می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا ٱفْتَدَتْ بِهِۦ ﴾ (بقره / ۲۲۹)

«بر شما حلال نیست که چیزی از آن چه را که به زنان داده‌اید پس بگیرید مگر آنکه طرفین بترسند که حدود خدا را بر پا ندارند، پس اگر ترسیدید که حدود خدا را بر پای ندارند باکی بر ایشان نیست در آنچه زن فدا دهد (یعنی عوضی بپردازد و طلاق بگیرد)».

پس، گفته شده (و خدا داناتر است) که منظور آنست که زن کراهت از مرد دارد تا آنجا که می‌ترسد حدود خدا اقامه نشود و در این صورت می‌تواند مقداری و یا بیشتر از مهر و از آنچه شوهر به او داده به زوج پس بدهد، و این فدیه حلالی است برای زوج که او را طلاق دهد (طلاق خلع). و هرگاه هیچ یک از ایشان اقامهٔ حدود الهی نکرد

صدق می‌کند که این دو اقامهٔ حدود نکرده‌اند. و گفته شده که خدا فرموده بر زوجین باکی نیست یعنی بر هیچ یک حرام نیست که این کار را عمل کنند. و گفته شده: اگر زن ادای حق نکرد و می‌ترسد که مرد نیز در این صورت اداء حق نکند پس فدیه حلال می‌شود.

آنچه در خلع و طلاق و رجوع از شافعی رسیده

در کتاب ابی الحسن العاصمی خواندم که گفت خبر داد ما را عبدالرحمن بن العباس الشافعی که گفت: در مصر بر او قرائت کردم که گفت: شنیدم یحیی بن زکریا می‌گوید: یونس بر من قرائت کرد که شافعی دربارهٔ مردی که قسم می‌خورد به طلاق زن قبل از آنکه او را نکاح کند گوید: چیزی بر او نیست، زیرا من دیدم خدا طلاق را پس از نکاح ذکر کرده، و قرائت کرد آیهٔ ٤٩ سورهٔ احزاب را که فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ ﴾

(احزاب / ٤٩)

«ای مؤمنین، هرگاه نکاح کردید زنان مؤمنه را سپس آنان را طلاق دادید».

بیهقی گفته: روایتی برای ما از عکرمه از ابن عباس آمده که او در این مطلب استدلال به همین آیه کرده است.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سورهٔ طلاق آیهٔ ۱ فرموده:

﴿ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ﴾ (طلاق / ۱)

«اگر زنان را طلاق دادید برای عده طلاق دهید».

شافعی گوید: ﴿لِقبل عِدَّتِهِنَّ﴾ قرائت شده، ولی این دو قرائت در معنی فرقی ندارند. و از ابن عمر – رضی الله عنهما– روایت شده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: طلاق سنت دربارهٔ زنی است که مدخوله باشد آنکه حیض می‌شود که او را طلاق دهد در حال طهر بدون جماع، در آن طهری که از حیض و یا از نفاس خارج شده باشد.

شافعی گوید: و بتحقیق خدا امر کرده به نگه داشتن زن بخوبی و یا رها کردن به نیکی، و از ضرر رساندن نهی کرده است. و طلاق حائض ضرری است بر او، زیرا او نه زوجه‌ای است که بتوان به او دخول کرد و نه در عده‌ای است که از زوج داشته باشد. مادامی که در حیض است هرگاه طلاق داده شد نه خود می‌داند و نه زوج او که عدهٔ او حمل است و یا حیض. (گویا شافعی می‌خواهد بگوید که زوجین باید عده را بدانند که اگر زوج رغبت کرد و زن کوتاه آمد او را طلب کند.)مترجم

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو که گفتند: ما را خبر داد ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده طلاق را به سه نام: طلاق، و فراق، و سراح. پس یک جا در سورهٔ طلاق آیهٔ ۱ فرموده:

﴿ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ﴾ (طلاق / ۱)

و یک جا در آیهٔ ۲ از همان سوره فرموده:

﴿ فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ فَارِقُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖ ﴾

(طلاق / ۲)

و یکجا در سورهٔ احزاب آیهٔ ۲۸ دربارهٔ ازواج رسول خود فرموده:

﴿ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴾ (احزاب / ۲۸)

ابو سعید در روایت زیاد کرده که شافعی گوید: پس هر کس به زن خود به یکی از این نام‌ها خطاب کند طلاق لازم می‌شود اگر چه او نیت طلاق نکرده باشد ولی ما بین خود او و خدا از آن طلاق می‌فهمیم.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق در میان عده‌ای که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: حدیث کرد ما را مالک از هشام بن عروه از پدرش که گفت: چنین بود هرگاه مردی زن خود را طلاق می‌داد سپس قبل از انقضاء عده رجوع می‌کرد، این را حق داشت و اگر چه هزار مرتبه طلاق دهد. پس مردی زن خود را طلاق داد و او را مهلت داد تا نزدیک به انقضای عده شد، او رجوع کرد و گفت: به خدا قسم نه تو را نزد خود مأوی می‌دهم و نه برای دیگران حلال و آزادت می‌گردانم. پس خدای تعالی آیه نازل که:

﴿ ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ ﴾ (بقره / ۲۲۹)

«طلاق دوبار است، پس از آن یا بخوبی نگاه داشتن و یا رها کردن به نیکی».

پس مردم از این دستور جدید استقبال کردند چه کسی که طلاق می‌داد چه نمی‌داد[1].

شافعی (رحمه الله) گوید: بعضی از اهل تفسیر این را ذکر کرده، امام بیهقی گوید: ما از ابن عباس در همین معنی روایتی داریم.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سورۀ نحل آیۀ ۱۰۶ فرموده:

۱- موطأ مالک (۲ / ۵۸۸، حدیث: ۱۲۲۲)، السنن الکبری – البیهقی (۷ / ۳۳۳)

﴿ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ ﴾ (نحل / ۱۰٦)

«مگر آن کس که مجبور شود ولی دلش به ایمان آرام شده باشد».

گوید: و برای کفر احکامی است مانند جدا شدن زوجه و کشتن آن کافر و غنیمت مال او. پس چون خدا احکام اکراه را بیان کرد و گفت: مگر آنکه مکره باشد در حالی که قلب او آرام به ایمان باشد پس احکام قول او که در اکراه گفته ساقط شد. و اینجا بسط کلام داده (و می‌خواهد بگوید طلاق اکراهی حکمی ندارد).

خبر داد ما را ابوسعید بن عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۹ فرموده:

﴿ ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمْسَاكُۢ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُۢ بِإِحْسَٰنٍ ﴾ (بقره / ۲۲۹)

«طلاق دوبار است، پس از آن یا نگاه داشتن بخوبی و یا بنیکی رها کردن».

و در آیهٔ ۲۲۸ فرموده:

﴿ وَٱلْمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٍۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓاْ إِصْلَٰحًا ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«و زنان طلاق داده شده به مدت سه پاکی انتظار برند و برای آنان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان خلق کرده اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند، و شوهرانشان به برگردانیدن ایشان سزاوارترند اگر خواستار اصلاح باشند».

شافعی (رحمه الله) گوید: منظور از ﴿إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ «هرگاه خواستار اصلاح شدند»، اینست که پس از طلاق رجوع کنند. پس هر شوهر آزادی که زن خود را یک

مرتبه و یا دو مرتبه طلاق داد، آن زوج سزاوارتر است به رجوع به آن زن، مادامی که عدهٔ او نگذشته باشد، چنانکه کتاب خدا دلالت نموده.

و در قول خدای تعالی در آیهٔ ۲۳۱ سورهٔ بقره که فرموده:

﴿ وَإِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖۚ وَلَا تُمۡسِكُوهُنَّ ضِرَارًا ﴾ (بقره / ۲۳۱)

«و چون زنان را طلاق داید و در آستانهٔ انقضای مدتشان رسیدند پس یا بخوبی نگه دارید و یا بشایستگی رهایشان کنید و هرگز به قصد ضرر و زیان ایشان را نگه ندارید».

گوید: هرگاه مشرف به رسیدن آخر عده شدند مراجعه کنید بخوبی، و نهی کرده که آنان را برای ضرر نگه دارند، پس این کار حلال نیست. و در جای دیگر این مطلب را زیادتر بیان کرده، بنا به روایت عبدالله.

و عرب به کسی که نزدیک شهر رسید و می‌خواهد وارد شود می‌گوید: رسیده، پس خدا که فرموده: ﴿**فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ** ...﴾ «پس به آخر مدتشان رسیدند...» مقصود این است که نزدیک به رسیدن مدت شده. پس مأمور به نگه داشتن نیست مگر آن کس که برای نگه داشتن حلال باشد.

و قول خدای تعالی در سورهٔ بقره در آیهٔ ۲۳٤ راجع به زنی که شوهرش فوت کرده که فرموده:

﴿ فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِيمَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ ﴾ (بقره / ۲۳٤)

«و چون مدت خود را بپایان رسانیدند بر شما باکی نیست در آنچه در حق خودشان بخوبی بجا آورند (و اقدامی شایسته کنند)».

یعنی مدت خود را به آخر رسانند. و این کلام روشنی است، و هر دو آیه دلالت بر جدا شدن این دو دارد، و کلام در این دو مثل قول خدای تعالی در زن شوهر مرده است، که در آیهٔ ۲۳۵ فرموده:

﴿ وَلَا تَعۡزِمُواْ عُقۡدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ ﴾

(بقره / ۲۳۵)

«و تصمیم بر عقد نکاح مگیرید تا اینکه عدهٔ لازمه بپایان رسد».

که مقصود انقضای عده است که نکاح او حلال می‌شود.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) دربارهٔ زنی که مرد آزاد او را سه مرتبه طلاق دهد، شافعی (رحمه الله) گوید: پس برای آن مرد حلال نیست آن زن مگر پس از مجامعت زوج دیگری با آن زن. زیرا خدای تعالی راجع به زنی که برای بار سوم طلاق داده شده در آیهٔ ۲۳۰ بقره فرموده:

﴿ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«پس اگر شوهر (برای سومین دفعه) زن را طلاق دهد پس از آن زن برای او حلال نمی‌باشد مگر آنکه با شوهری غیر او نکاح کند».

گوید: احتمال دارد منظور از کلمهٔ «تا با شوهر دیگری ازدواج کند» مجامعت آن زوج دوم باشد که سنت هم بر همین دلالت دارد، پس بهترین معنی بر کتاب خدا آن چیزی است که سنت بر آن دلالت دارد.

شافعی (رحمه الله) گوید: پس اگر مطلقهٔ ثلاث، تزویج کرد خود را به زوجی با نکاح صحیح و آن شوهر به او دخول کرد سپس آن شوهر او را طلاق داد وعدهٔ او گذشت، پس برای شوهر اول حلال است که او را بنکاح آورد بنابه قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥ ﴾ (بقره: ۲۳۰).

«پس اگر شوهر (برای سومین دفعه) زن را طلاق دهد پس از آن زن برای او حلال نمی‌باشد مگر آنکه با شوهری غیر او نکاح کند».

و خدا در آیهٔ ۲۲۰ نیز فرموده:

﴿ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ ﴾ (بقره / ۲۳۰)

«هرگاه (شوهر دوم) زن را طلاق داد پس بر آن زن و شوهر اول او باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند در صورتی که گمان دارند که (می‌توانند) حدود خدا را اقامه کنند».

گوید: و خدا داناتر است به آنچه اراده کرده. و این آیه شبیه است به قول خدای تعالی که در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۸ فرموده:

﴿ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنۡ أَرَادُوٓاْ إِصۡلَٰحٗا ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«و شوهرانشان به باز آوردن ایشان در این مدت سزاوارترند اگر ارادهٔ اصلاح داشته باشند».

یعنی: اصلاح آنچه فاسد شده بواسطهٔ طلاق. سپس شافعی کلام را کشانیده تا آنجا که فرموده: من دوست می‌دارم برای زوجین که بین خود اراده کننده مراعات حدود الهی را.

بیهقی گوید: در قول خدای تعالی که فرموده:

﴿ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ ﴾ (بقره / ۲۳۰)

«هرگاه (شوهر دوم) زن را طلاق داد پس بر آن زن و شوهر اول او باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند».

معنی چنین است که اگر زوج دوم او را طلاق داد بطلاق رجعی که بتواند در عده به او رجوع کند و این انتهای تحریم به زوج اول است.

و اگر مراد از ﴿يَتَرَاجَعَا﴾ زوج اول باشد، مراد نکاح و عقد نکاحی است پس از عده که برضایت طرفین باشد.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل فرموده:

﴿ لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ۖ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾ وَإِنْ عَزَمُوا۟ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾

(بقره / ۲۲٦-۲۲۷)

«برای آن کسانی که از زنانشان ایلاء می‌کنند (به عدم آمیزش با همسرانشان قسم می‌خورند)، انتظار و فرصت چهار ماه است، پس اگر باز گردند البته خدا آمرزنده و رحیم است، و اگر تصمیم به طلاق گرفتند پس محققاً خدا شنوا و دانا است».

پس اکثر کسان از اصحاب رسول خدا ﷺ که از ایشان روایت شده گفته‌اند که هرگاه چهار ماه گذشت، مردی که قسم خورده از زنش دوری کند توقیف می‌شود، یعنی موظف می‌شود بر اینکه یا به زن خود برگردد و یا اینکه او را طلاق دهد. و از سایر اصحاب پیغمبر ﷺ روایت شده که آیۀ فوق می‌گوید که تصمیم طلاق پس از انقضاء چهار ماه است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و ظاهر در آیه این است که کسی که خدا او را مهلت به چهار ماه داده، بر او راهی نیست تا چهار ماه بگذرد، و قرار داده بر او که یا برگردد و یا طلاق دهد، و برگشت به جماع است اگر قادر باشد. و خدا در یک وقت برای او اختیار

داده که یکی از آنها مقدم از دیگری نمی‌شود. و بتحقیق در وقت واحد ذکر شده‌اند. و چنانکه گفته می‌شود عوض کن و یا می‌فروشم، بدون فاصله.

و در شرح آن بسط کلام داده و بیان کرده که اعتبار به عزم است، و در خلال آن گفته: چگونه می‌تواند هر روز برگردد و چون چهار ماه گذشت در حالی که قصد برگشت ندارد باید طلاق دهد. آیا می‌توان گفت که چنین قولی در نزدِ یکی از عقلاء صحیح است؟!

و در جای دیگر طبق آنچه از ابوسعید شنیدم گوید: و برای چه گمان کردید که رجوع نمی‌باشد مگر به کاری که ایجاد کند از جماع و یا با زبان بگوید اگر قادر به جماع نیست. و البته تصمیم طلاق پس از گذشتن چهار ماه است که نه چیزی با زبان بگوید و نه عملی را انجام دهد. بعد گوید: آیا ایلاء طلاق است؟ گوید: نه، طلاق نیست. بسط کلام داده، و من آن را در مبسوط نقل نمودم.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابوالعباس الاصم از ربیع از شافعی که گوید: خدای عزوجل در سورهٔ مجادله آیهٔ ۳ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مِّن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّا ﴾ (مجادله / ۳)

«آنان که از زنانشان مظاهره می‌کنند (می‌گویند به زن خود که پشت تو مانند پشت مادر من است) سپس بر می‌گردند و پشیمان می‌شوند باید پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بنده‌ای آزاد کنند».

شافعی گوید: از کسی که از او خوشنودم از اهل علم به قرآن شنیدم که می‌گفت: اهل جاهلیت به سه نوع طلاق می‌دادند: ظهار، ایلاء، و طلاق، خدای تعالی طلاق را بر جای گذاشت و پذیرفت.

و در ایلاء برای ایلاء کننده چهارماه مهلت داد، سپس بر او قرار داد که یا برگردد و یا طلاق دهد. و در ظهار به کفاره حکم نمود و احتیاج به طلاق ندارد.

شافعی (رحمه الله) گوید: و آنچه من حفظ کرده‌ام از آنچه شنیده‌ام در جملهٔ ﴿**يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا**﴾، آنکه، ظهار کننده زنی را که ظهار نموده حرام است مس کند. و هرگاه مدتی از گفتن ظهار گذشت و به طلاقی که بر او حرام شود و یا به چیز دیگری که تکلیف زن را معین کند نیاورد بر او واجب است کفارهٔ ظهار را بدهد. گویا اینان معتقدند که چون خودداری کرده و کاری نکرده و خیال کرده که موجب حلیت است و او برگشته پس حلال کرده حرام را. شافعی گوید: من معنی بهتری از این نمی‌دانم و مخالفی هم نمی‌دانم در اینکه بر او کفارهٔ ظهار واجب است. پس جایز نیست چیز دیگری بگوییم.

شافعی (رحمه الله) گوید: و معنی قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿**مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا**﴾، زمانی است که خدا قبل از تماس گرفتن بر او کفاره دادن را واجب نموده، و اگر قبل از کفاره تماس گیرد وقت رفته، ولی کفاره باطل نشده است، و قیاس بر نماز کرده (که اگر وقت گذشت کفاره یعنی قضاء دارد).

شافعی در قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿**فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**﴾. «پس آزاد کردن بنده‌ای» گوید: یک بنده‌ای که بر غیر دین اسلام باشد کافی نیست، زیرا خدا در سورهٔ نساء آیهٔ ٤ (دربارهٔ کفارهٔ قتل غیر عمد) فرموده: ﴿**فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**﴾ «آزاد کردن بنده و اسیری مؤمن»، و شرط و قید نمودن خدا در مورد کفارهٔ قتل، آزاد کردن یک اسیر مؤمن، مانند دلیل است بر اینکه در کفاره، رقبهٔ غیر مؤمنه کافی نیست. همچنانکه خدای تعالی راجع به شهادت در دو مورد شرط عدالت نموده، ولی در سه مورد شهود را مطلق گذاشته، ولی ما در تمام شهادت‌ها شرط عدالت را که شرط الهی است شرط می‌کنیم، و اگر چه شهادت را مطلق گذاشته باشد.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفته: خدای عزوجل در سورۀ نور آیۀ ٤ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ ﴾ (نور / ٤)

«آنان که زنان عفیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار شاهد گواه نمی‌آورمند به آنان هشتاد تازیانه بزنید».

گوید: من خلافی در این ندیدم که هرگاه زن تهمت زده شده حد را طلب کرد و تهمت زننده شاهدان را نیاورده که او را از حد نجات دهند، باید حد بر او جاری شود.

و خدای تعالی در همان سوره در آیات ٦ تا ۹ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٦ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٧ وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٨ وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾ (نور / ٦-۹)

«و آنان که زنان خود را به زنا نسبت می‌دهند و برای آنان گواهانی جز خودشان نیست، پس گواهی یکی از آنان چهار مرتبه گواهی و شاهد گرفتن خداست که او از راستگویان است. و پنجم گفتن: لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد. و از زن عذاب را (یعنی حد را) دفع می‌کند شاهد گرفتن او خدا را چهار مرتبه که مرد از دروغگویان است. و پنجم اینکه بگوید: غضب خدا بر او اگر مرد از راستگویان باشد».

شافعی (رحمه الله) گوید: پس در کتاب خدا روشن است که خدا بواسطهٔ لعان زوج را از تهمت زوجهٔ خود خارج نموده، چنانکه در نسبت ناروا دادن مرد به زنی که غیر از همسر او باشد چهار شاهد لازم بود که علیه زن شهادت بدهند و این دلالت دارد که زوج نمی‌تواند ملاعنه کند تا آن که زوجهٔ تهمت زده شده مطالبه کند و قیاس کرده زوجه را بر اجنبیه.

گوید: و چون خدای تعالی لعان را برای ازواج ذکر کرده. لعان بر هر شوهری است که حق طلاق داشته باشد. شافعی (رحمه الله) گوید: پس اگر زوج گفت: من ملاعنه نمی‌کنم، و زن مطالبهٔ حد کرد زوج حد زده خواهد شد و هر زمان که زوج ملاعنه کرد زوجه باید ملاعنه کند و گرنه حد بر زن جاری شود، برای اینکه خدای عزوجل فرموده:

﴿ وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٨ وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾ (نور / ۸)

تا آخر آیه. یعنی «از زن حد دفع می‌شود که چهار مرتبه شهادت دهد و بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم که این مرد از دروغگویان است. و در مرتبهٔ پنجم بگوید: لعنت خدا بر من اگر او راست بگوید». و عذاب که از او دفع می‌شود حد است.

و خبر داد مرا ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی گوید: و زمانی سهل بن سعد در هنگام جوانی خود دیده است شاهدان متلاعنین، یعنی دو طرف ملاعنه را و ابن عمر نیز حکایت کرده، پس ما استدلال کنیم بر اینکه لعان واقع نمی‌شود مگر در محضر طائفه‌ای از مؤمنین. و همچنین جمیع حدود الهی را باید طائفه‌ای از مؤمنین حاضر شوند و کمترین نفرات آن چهار نفر است، زیرا در شهادت به زنا کمتر از چهار

نفر نمی‌شود. و این شبیه است به قول خدای تعالی دربارهٔ زانیه و زانی که در سورهٔ نور آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (نور / ۲)

«و باید در عذاب (حد) ایشان گروهی از مؤمنین حاضر و گواه باشند».

و در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۲ (راجع به نماز خوف) فرموده:

﴿ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ ﴾ (نساء / ۱۰۲)

«طائفه‌ای (دسته‌ای) از ایشان (یعنی مجاهدین) با تو بایستند».

و طائفه، سه نفر و بیشتر از سه نفر است. و چرا طائفه گفته؟ زیرا قصد رسول خداﷺ نماز جماعت بوده، و اقل عدد جماعت سه نفر است. پس مستحب است که سه نفر و یا بیشتر باشد و ذکر کره جهت اینکه در حدود باید چهار نفر باشند.

آنچه در عده و رضاع و نفقات از شافعی رسیده

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ که قرائت کردم بر او از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۸ فرموده:

﴿ وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«طلاق داده شدگان باید بمدت سه پاکی انتظار برند و خود را نگه دارند».

عایشه – رضی الله عنها – گفته: منظور از أقراء در آیه سه طهر است که چون از حیض سوم خارج شد حلال است که شوهر رود. و به مثل همین قول، زید بن ثابت و عبدالله بن عمر و غیر ایشان گفته‌اند. ولی چند نفری نیز از اصحاب رسول خدا ﷺ گفته‌اند: منظور از أقراء، سه حیض است، پس مطلقه حلال نمی‌شود حتی اینکه از حیض سوم غسل کند. سپس شافعی (رحمه الله) حجت هر دو قول را گفته، و قول اول را اختیار نموده است. و بر این قول استدلال کرده به اینکه هنگامی که فرزند عمر زن

خود را در حال حیض طلاق داده بود، رسول خدا ﷺ از عمر ﷺ خواست که فرزندش را امر کند که رجوع کند و زنش را نگه دارد تا پاک شود و در حال طهارت بدون اینکه جماع کرده باشد او را طلاق دهد و رسول خدا ﷺ فرمود: «عِدهای که خدا برای زنان امر کرده که بر آن طلاق داده شوند این است»[۱].

شافعی (رحمه الله) گوید: یعنی (و الله اعلم) قول خدا که در سورۀ طلاق آیۀ ۱ فرموده:

﴿ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ﴾ (طلاق / ۱)

«هرگاه زنان را طلاق دادید برای عده طلاق دهید».

پس رسول خدا ﷺ خبر داده که عده، همانا پاکی است نه حیض، و دلیل آورده به اینکه خدا فرموده: ﴿**ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ**﴾ و برای غسل معنائی نیست. و استدلال کرده به اینکه حیض این است که رحم خون می‌ریزد تا خون ظاهر می‌شود، و طهر این است که خون را رحم نگه می‌دارد که ظاهر نشود، پس قرء بمعنی حبس است نه رها کردن، پس طهر در زبان عرب برای قرء مناسب‌تر است، زیرا آن حبس خون است. و در شرح این، کلام را بسط داده است.

خبر داد مرا ابوعبدالله الحافظ باجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدا فرموده:

﴿ وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكۡتُمۡنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِيٓ أَرۡحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤۡمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ﴾

۱- متفق علیه، [صحیح بخاري (٤/ ١٨٦٤، حدیث: ٤٦٢٥)، صحیح مسلم (٤ / ١٨٠، حدیث: ٣٧٢٧)].

(بقره / ۲۲۸)

«و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می‌برند و خودداری کنند، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برایشان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده پنهان کنند».

شافعی (رحمه الله) گوید: پس در آیه روشن کرده که برای مطلقه حلال نیست که کتمان کند آنچه را در رحم دارد از حیض، پس گاهی برای شوهر فکری می‌آید وقتی که خوف از انقضاء عده دارد رأیی پیدا می‌شود که او را نکاح کند و یا برای ادب طلاق دهد. سپس کلام را کشانیده و گفته: کتمان آنچه در رحم است محتمل است حمل باشد، زیرا حمل از چیزهایی است که خدا در رحم آنان خلق نموده است.

پس هرگاه مرد طلاق دهنده از زنش پرسید: آیا حامله‌ای و یا در حیض؟ برای او حلال نیست که کتمان کند. و نزد من هرگاه از او سؤال هم نشود بهتر است که خود این مطلب را خبر دهد. سپس کلام را کشانیده که اگر پس از سؤال کتمان کرد نزد من گناهکار است. و شافعی در این موضوع روایت کرده قول عطا و مجاهد را. و این در کتاب «المبسوط» و «المعرفة» نقل شده است.

و به همین اسناد شافعی گوید: شنیدم از کسی که او را می‌پسندم از اهل علم که می‌گفت: اول آیه‌ای که در عده نازل شده قول خدای عزوجل است که فرموده: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ «طلاق داده شدگان انتظار می‌برند بمدت سه پاکی» پس ندانستند عدۀ زنی که قرء یعنی طهارت از حیض ندارد چه قدر است، یعنی زنی که حیض نمی‌شود و همچنین عدۀ زن حامله را. پس خدای تعالی نازل کرد آیۀ ٤ سورۀ طلاق را که فرموده:

﴿ وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ وَٱلَّٰٓـِٔي لَمۡ يَحِضۡنَ ﴾ (طلاق / ٤)

«آنان زنانی که از حیض شدن مأیوسند اگر به شک افتادید (که آیا حیض می‌شوند و یا نه) و همچنین آن زنان (دخترانی) که حیض نشده‌اند، پس عدهٔ ایشان سه ماه است».

پس قرار داده عدهٔ زنانی که یائسه‌اند و آنهائی که حیض نمی‌شوند سه ماه. و قول خدا که فرموده: ﴿**إِنْ ارْتَبْتُمْ**﴾ یعنی «ندانستند عدهٔ آنها را». و در آیهٔ ٤ فرموده:

﴿ وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّ ﴾ (طلاق / ٤)

«و زنان باردار یعنی حامله مدتشان این است که وضع حمل نمایند».

شافعی گوید: (والله اعلم) که این آیه شباهت دارد با آنچه گفته‌اند.

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سورهٔ احزاب آیهٔ ٤٩ فرموده:

﴿ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَا ﴾ (احزاب / ٤٩)

«چون زنان مؤمنه را نکاح کردید سپس قبل از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاقشان دادید پس برای شما عده‌ای بر عهدهٔ آنان نیست».

و در حکم خدا بیان شده که عده بر زنی که مس نشده نیست، و مس همان دخول است، و خلافی در این مطلب ندیده‌ام. و ذکر کرده آیاتی که در عده است. سپس گوید: عده از روزی است که طلاق واقع شده و یا وفات.

و بهمین اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ٢٤٠ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا وَصِيَّةٗ لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ فَإِنۡ خَرَجۡنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِي مَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعۡرُوفٖ﴾ (بقره / ۲٤۰)

«و کسانی که از شما وفات می‌کنند و همسرانی بجای می‌گذارند (قبل از فوت) برای همسرانشان (و تأمین نفقه و معاش ایشان) تا یکسال متاعی را وصیت کنند، در صورتی که زنان از منزل خارج نشوند، و اگر زنان خود بیرون روند بر شما گناهی نیست در آنچه آنان در حق خود اقدامی پسندیده انجام دهند».

شافعی گوید: از عده‌ای از اهل علم به قرآن شنیدم که این آیه نازل شده قبل از آیات ارث و بواسطهٔ نزول آیات ارث این آیه نسخ شده است*. و بعضی گفته‌اند که این آیه با آیاتی نازل شده که برای والدین و نزدیکان بهره‌ای از ارث است، و اینکه وصیت راجع به زن محدود به بهرهٔ یکسال است که نفقه و کسوه و سکنی به او بدهند و منع شده که خانوادهٔ زوج آن زن را بیرون کنند، ولی او ممنوع نیست اگر خواست خود آن منزل را ترک گوید. و خدا بر او بیان کرده و عدهٔ چهار ماه و ده روز را معین نموده که در ایام عده اختیار خارج شدن و نکاح به دیگری را ندارد. مگر آنکه حامله باشد که مدت وعدهٔ او این است که وضع حمل کند یعنی حدهٔ حامله وضع حمل است، حال

* مترجم گوید: این آیه نه مربوط به آیات ارث است و نه به آیات عده، بلکه ارفاقی است که خدا به زنان نموده و فرموده که ازواج هرگاه داعی حق را می‌خواهند لبیک گویند وصیت کنندگان که زنانشان را یکسال در خانه سکنی دهند و معاش ایشان را تأمین کنند و به ایشان نفقه دهند. و آیه عده نیز کاری به این آیه ندارد بلکه برای حفظ حرمت مردان است که زنانشان چهار ماه و ده روز عده نگه دارند و این آیه برای حفظ حرمت زنان است، پس نه ناسخ است و نه منسوخ. (این نظر مترجم است ونظریه جمهور اهل سنت این نیست)

این وضع زود انجام گیرد و یا بدرازا کشد که بواسطهٔ وضع حمل عدهٔ چهار ماه و ده روز ساقط می‌شود.

و برای شافعی در سکنای زنی که شوهرش وفات کرده قول دیگری است که اختیار با ورثه است که به او سکنی دهند، و اگر ندادند مالک مالند به هر صورت عمل کنند. و این را شافعی روایت کرده از شعبی از علی ﷺ.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی دربارهٔ زنان طلاق داده شده در سورهٔ طلاق آیهٔ ۱ فرموده:

﴿ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ ﴾ (طلاق / ۱)

«زنان را (در أیام عده) از خانه‌هاشان بیرون نکنید و آنان خارج نشوند مگر آنکه کار زشت آشکاری بیاورند».

شافعی (رحمه الله) گوید: فاحشه و کار زشت این است که بدگوئی کند به خانوادهٔ زوج و کاری کند که خوف اختلاف بین او و بین ایشان گردد، پس اگر چنین کرد برای آنان اخراج او حلال است، و بر ایشان است که او را منزلی غیر آن منزل بدهند و همین معنی را شافعی از ابن عباس نقل نموده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی گفته است: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۲۳ فرموده:

﴿ وَأُمَّهَـٰتُكُمُ ٱلَّـٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَـٰعَةِ ﴾

(نساء / ۲۳)

«و (حرام شده بر شما) مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران شما از شیر (خواهران رضاعی شما)».

شافعی (رحمه الله) گوید: تحریم مادر و خواهر رضاعی دو معنی احتمال دارد: یکی آنکه خدا مادر و خواهر رضاعی را چون مادر و خواهر نسبی قرار داده، و معنی آن این است که هر چه بواسطهٔ نسب حرام است، به شیر دادن نیز حرام است. و به این معنا ما قائلیم بدلیل سنت رسول خدا ﷺ و قیاس بر قرآن.

معنی دیگر این است که حرام باشد مادر و خواهر رضاعی نه غیر این دو. سپس برای معنی اول شاهدی از سنت آورده و آن را اختیار کرده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: رضاع نام کلی است که بر یک مکیدن شیر گفته می‌شود و بر کمال شیر دادن تا دو سال نیز گفته می‌شود، و بر رضاع پس از دو سال نیز گفته می‌شود. ولی ما دلیل داریم که بعضی از شیر دادن‌ها موجب تحریم است نه تمام آنها، پس هر چه نام رضاع گفته شود موجب حرمت نیست. و نظیر این آیهٔ سارق و سارقه و آیهٔ زانی و زانیه است که کلی است ولی بعضی از آنها موجب حد است. و حجت آورده که پنج مرتبه شیر دادن موجب حرمت است.

و استدلال کرده در دو سال که حق فرزند است به قول خدای تعالی در آیهٔ ۲۳۳ سورهٔ بقره که فرموده:

﴿ وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ﴾ (بقره / ۲۳۳)

«و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای پدری است که بخواهد شیر دادن را کامل نماید».

سپس گوید: خدای عزوجل، شیر دادن کامل را دو سال تمام ذکر کرده است. و (نیز خدا در همان آیه) فرموده:

﴿ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ﴾

(بقره / ۲۳۳)

«پس اگر والدین با رضایت و مشورت یکدیگر خواستند طفل را از شیر جدا کنند گناهی بر ایشان نیست».

یعنی (والله اعلم) که قبل از دو سال بخواهند طفل را از شیر بگیرند. پس آیه دلالت می‌کند بر رخصت جدا کردن طفل از شیر به تراضی زن و شوهر قبل از دو سال. و این نمی‌شود مگر اینکه حال طفل را والدین ملاحظه کنند که جدا کردن از شیر بهتر از تمام کردن مدت رضاع است، برای علتی از مصلحت طفل و یا زن مرضعه و یا طفل شیر غیر او را نمی‌گیرد و نحو آن.

و آنچه خدای تعالی نهایت قرار داده برای حکمی، دلالت دارد که پس از گذشتن آن وقت، حکم عوض می‌شود و حکم بعد غیر از حکم قبل است، مثلاً در آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ بقره:

﴿ وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖ ﴾ (بقره / ۲۲۸)

«طلاق داده شدگان را انتظاری بمدت سه پاکی است».

پس حکم زنان پس از گذشت سه طهر غیر از حکم ایشان در آن سه طهر است. و در آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ نساء فرموده:

﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ (نساء / ۱۰۱)

«و چون پا به سفر در زمین به راه افتادید، پس گناهی بر شما نیست که نماز خود را قصر کنید».

و قصر را با شرایطی قرار داده که دلالت دارد در صورت فقدان آن شرایط، حکم ایشان قصر نیست.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ بقرائت بر او از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۳ فرموده:

﴿ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ ﴾

(نساء / ۳)

«پس نکاح کنید آنچه پاکیزه باشد برای شما از زنان: دو، سه، چهار، ولی اگر خوف و ترس از بی‌عدالتی داشتید به یک زن و یا ملک یمینی که در اختیار شماست اکتفاء کنید که این نزدیکتر است به اینکه جور نکنید و یا عیال‌مند نشوید».

شافعی (رحمه الله) فرموده: جملۀ: ﴿**ذَلِكَ أَدْنَى أَلاَّ تَعُولُوا**﴾ دلالت دارند بر اینکه بر زوج است نفقۀ زوجۀ او. و قول خدا که فرموده: ﴿**أَلاَّ تَعُولُوا**﴾ معنایش این است که عیال شما زیاد نشود در وقتی که مرد یک زن داشته باشد و اگر چه بیش از یک زن بر او مباح باشد.

خبر داد ما را ابوالحسن بن بشیران العدل در بغداد از ابی عمرو محمد بن عبدالواحد اللغوی صاحب ثعلب در کتاب «یاقوتة الصراط» در قول خدای عزوجل: ﴿**أَلاَّ تَعُولُوا**﴾، آورده که معنی آن «جور نکنید» می‌باشد. و عیال شما زیاد نشود. و از زید بن اسلم در این آیه روایت داریم که گوید: معنایش این است که: عیال شما زیاد نشود.

خبر داد ما را ابوعبدالله از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل دربارۀ مطلقات فرموده:

﴿**أَسۡكِنُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ سَكَنتُم مِّن وُجۡدِكُمۡ**﴾. (الطلاق / ٦).

«زنان مطلقه را سکنی دهید از جائی که خود سکونت دارید بقدر وسع خودتان».

و (نیز) فرموده:

﴿وَإِن كُنَّ أُوْلَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُواْ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. (الطلاق / ٦).

«و اگر حامله هستند بر آنان نفقه دهید تا وضع حمل کنند».

شافعی (رحمه الله) گوید: این آیه روشن کرده که دربارۀ مطلقه‌ای است که زوج نمی‌تواند رجوع کند، زیرا خدا بطور عموم امر نموده به دادن سکنی، و بعد گفته به حامله نفقه دهید تا وضع حمل کند. و این وصف دلالت دارد که بر غیر حامله نفقه نیست. زیرا واجب شده برای مطلقه‌ای که چنین وصفی دارد و این دلیل می‌شود که چون وصف نبود نفقه نیست. و چون مخالفی از اهل علم را ندانسته‌ام در اینکه مطلقۀ رجعیه در حکم ازواج است، پس آیۀ فوق به رجعیه مربوط نیست. و در شرح این مطلب بسط کلام داده و حجت آورده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۳۳ فرموده:

﴿ وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ۚ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ﴾ (بقره / ۲۳۳)

«و مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، این حکم برای پدری است که بخواهد شیر دادن را کامل نماید، و پدر باید خوراک و پوشاک ایشان را بشایستگی فراهم کند».

و در سورۀ طلاق آیۀ ٦ فرموده:

﴿ فَإِنۡ أَرۡضَعۡنَ لَكُمۡ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّۖ وَأۡتَمِرُواْ بَيۡنَكُم بِمَعۡرُوفٖۖ وَإِن تَعَاسَرۡتُمۡ فَسَتُرۡضِعُ لَهُۥٓ أُخۡرَىٰ ﴾ (طلاق / ٦)

«پس اگر برای شما شیر دادند اجرشان را بدهید و بین خودتان بخوبی و مسالمت‌آمیز امر یکدیگر را بپذیرید، و اگر بسختی مبتلا شدید و بهم سختی نمودید، پس شیر آن طفل را زن دیگری بر عهده گیرد».

شافعی (رحمه الله) گوید: در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بیانی است که اجاره جایز است، زیرا خدا در آیۀ فوق فرموده: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾. «پس اگر برای شما شیر دادند پس اجرشان را بدهید»، و شیر دادن مختلف است، یک طفلی بیشتر از طفل دیگر شیر لازم دارد و یک زنی بیشتر از زن دیگر شیر دارد و شیر او کم و زیاد می‌شود.

پس امور اجاره جایز است، و جایز است اجاره بستن بر خدمت بنده‌ای قیاس بر شیر دادن طفلی، و در غیر این نیز از آنچه متعارف است بین مردم است، اجاره کردن اجیر نمودن جایز است.

شافعی گوید: نفقه و مخارج فرزند بر عهدۀ پدر است نه مادر، چه مادر در ازدواج باشد و چه مطلقه. و در این مطلب دلالت است بر اینکه نفقه بر وارث نیست، زیرا مادر ارث بر است، و باز نفقه بر او نیست، و نفقه و شیر بر پدر است. و ابن عباس در قول خدای عزوجل که فرموده:

﴿ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَ ﴾ (بقره / ۲۳۳)

«و بر وارث نیز چنین امری واجب است (یعنی هزینۀ شیر را بپردازد)».

گوید: از اینکه نباید مادر بواسطۀ فرزندش ضرر بخورد، رضاع بر مادر نیست.

و به همین اسناد شافعی (رحمه الله) در کتاب املاء گوید: لازم نیست که زن شیر دهد فرزند خود را، چه آن زن نزد شوهر خود باشد و یا نباشد مگر آنکه خود بخواهد چه زن شریفه باشد و یا غیر شریفه، چه غنی باشد و چه فقیر. زیرا خدا در سورۀ طلاق آیۀ ٦ فرموده:

﴿ وَإِن تَعَاسَرۡتُمۡ فَسَتُرۡضِعُ لَهُۥٓ أُخۡرَىٰ ﴾ (طلاق / ٦)

«اگر بر یکدگر سخت‌گیری کنید زن دیگری او را شیر خواهد داد».

و شافعی (رحمه الله) در کتاب اجاره زیاد کرده، پس گوید: خدای تعالی در کتاب خود اجاره را ذکر نموده، و بعضی از انبیاء به آن عمل کرده‌اند. در سورۀ قصص آیۀ ۲۷ دختر شعیب به پدر خود گوید:

﴿ يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ﴾

(قصص / ٢٦)

«ای پدر، موسی را اجیر کن که بهترین کسی را اجیر کرده‌ای، قوی و امین است».

پس خدا ذکر کرده که یکی از پیامبران او سال‌های معینی خود را اجاره داده که بآن ناموس زنی را مالک شود، پس دلالت دارد بر تجویز اجاره و اینکه باکی نیست در اجاره بر سال‌ها. بنابراین، اجاره بهر حالی جایز است. و گفته شده: او را اجیر کرد بر اینکه گله و چهارپایان او را بچراند. و الله اعلم.

آنچه از شا فعی رسیده در جراحت و غیر آن

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس محمد بن یعقوب الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای عزوجل در سورۀ انعام آیۀ ۱۵۱ به پیغمبر خود فرموده:

﴿ قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡ ﴾ (انعام / ۱۵۱)

«بگو: بیائید بر شما بخوانم آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده: که چیزی را شریک او نکنید و به والدین احسان کنید و اولاد خود را از نداری نکشید، ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم».

و در سورۀ تکویر آیات ۸ و ۹ فرموده:

﴿ وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ۝٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴾ (تکویر / ۸-۹)

«یعنی در روزی که سؤال شود از دختران زنده بگور. به چه گناهی کشته شده».

و در سورۀ انعام آیۀ ۱۳۷ فرموده:

﴿ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ قَتۡلَ أَوۡلَٰدِهِمۡ شُرَكَآؤُهُمۡ ﴾ (انعام / ۱۳۷)

«و این چنین شرکاء ایشان (یعنی خدام بتها) برای بسیاری از مشرکین زینت داده‌اند کشتن اولاد ایشان را».

شافعی (رحمه الله) فرموده: بعضی از عرب دختران کوچک از اولادشان را از خوف نداری و یا خوف عار می‌کشتند. پس خدای تعالی از آن نهی کرد حتی این دلالت می‌کند که از قتل اولاد مشرکین در دارالحرب و مکان جنگ نیز باید خودداری کرد، و قرآن و سنت بر این معنی دلالت دارد، علاوه بر آنچه کتاب دلالت دارد بر حرام بودن قتل بناحق.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که در قول خدای عزوجل در سورۀ اسراء آیۀ ۳۳:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِ ﴾ (اسراء / ۳۳)

«هر کس مظلوم کشته شود ما برای ولی او تسلطی قرار دادیم (که قصاص کند) پس باید اسراف در قتل نکند».

گوید: یعنی غیر قاتل را نکشد، و این مانند آیۀ دیگر است (و الله اعلم) که در سورۀ بقره آیۀ ۱۷۸ فرموده:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ﴾ (بقره / ۱۷۸)

«بر شما نوشته شد قصاص در کشتگان».

پس قصاص همانا از قاتل است نه از آنکه کاری نکرده. خدای عزوجل در کتابش قصاص (یعنی کیفر برابر) را واجب کرده و سنت بیان کرده که قصاص برای که و بر که.

خبر داد ما را ابوعبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: از مطلب معلومی که همه می‌دانند و بین احدی از کسانی که من ملاقات کرده‌ام اختلافی نبوده و از علمای عرب به ما رسیده اینکه قبل از نزول وحی از فضل فروشی جدائی بود(یک نوع معامله است) و فرق زیادی در بین همسایگان بود از قتل عمد و خطا. و در دیه بعضی برای بعضی برتری قائل بودند تا آنکه دیۀ مرد شریف چند مقابل دیۀ بنی قریظه بود. و مرد شریفی از عرب هرگاه کشته می‌شد از قاتل تجاوز می‌شد به سوی آنکه نکشته و بسا راضی نمی‌شدند مگر آنکه بجای مقتول که یک نفر بود چند نفری را بکشد. مثلاً یکی از طائفۀ غنوی، شأس بن زهیر عبسی را کشت، پدر او عده‌ای را جمع کرد، به او گفتند: در قتل چه خواهی کرد؟ گفت: یکی از سه کار که غیر این سه مرا راضی نکند.

به او گفتند: آن سه چه باشند؟ گفت: زنده کند شأس را. و یا رداء مرا پر کنند از ستارگان آسمان و یا تمام طائفۀ غنوی‌ها را بدهند من بکشم، تازه من نمی‌بینم عوضی گرفته باشم.

و کلیب وائل کشته شد، پس بین دو طائفه روزگار درازی قتال بود، ولی بعضی از ایشان کناره گرفت (و او حارث بن عباد بکری بود که گفت: «لا ناقة لی ولا جمل= من نه شتر نر دارم و نه ماده» و این مثل شد») پس فرزند او را گرفتند و کشتند، او آمد نزد ایشان و گفت: شما می‌دانید من کناره گرفتم، پس فرزند من «بجیر» بعوض «کلیب»، در حالی که او عزیزترین عرب بود؟ و از جنگ خودداری کنید. آنان گفتند: بجیر مقابل بند کفش کلیب نمی‌شود. پس او ناچار با ایشان قتال کرد در حالی که گوشه‌گیر بود.

شافعی (رحمه الله) گوید: آیۀ فوق در این قضایا و مانند اینها نازل شده از آنچه در جاهلیت به آن حکم می‌کردند. و حکم خدا بعدالت است، و از روی عدل مساوی کرده بین بندگان خود، و شریف و غیر شریف را در قصاص فرق نگذاشته، و در سوره مائده آیۀ ۵۰ فرموده:

﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ﴾ (مائده / ۵۰)

«آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟! و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای قوم اهل یقین».

شافعی (رحمه الله) گوید: اسلام آمد در حالی که بعضی از عرب از بعض دیگر مطالبۀ خون‌ها می‌کرد. پس دربارۀ ایشان نازل شد آیۀ ۱۷۸ از سورۀ بقره که فرموده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ ﴾ (بقره / ۱۷۸)

«ای مؤمنین، مقرر شد بر شما قصاص دربارهٔ کشته‌شدگان: آزاد در برابر آزاد، و بنده به بنده و زن به زن، (یعنی اگر شخص آزادی، آزادی را کشت، و یا اسیری اسیر دیگر را کشت و یا زنی زنی را کشت، باید عیناً همان آزاد، و یا اسیر و یا زن قاتل کشته شوند و به کس دیگر سرایت نکند)».

گوید: و ابتدای این، در دو فامیل از عرب بود که قبل از اسلام بمدت قلیلی قتال کردند و یکی از آنان بر دیگری برتری داشت. پس قسم خوردند در مقابل زن مرد را بکشند و در مقابل بنده آزاد را، و چون این آیه نازل شد راضی شدند (که همان قاتل را بکشند).

شافعی (رحمه الله) گوید: و چه قدر شبیه است این سخن به سخنی که گفته‌اند: خدای تعالی هر گناهکاری را به گناه خودش ملزم می‌کند و جرم احدی را بر غیر او قرار نداده. و لذا فرموده: ﴿**الْحُرُّ بِالْحُرِّ**﴾ «آزاد در برابر آزاد» در صورتی که قاتل است، و عبد (بنده) در برابر بنده هرگاه قاتل باشد. و زن در برابر زن هرگاه قاتل باشد، نه آنکه احدی غیر از قاتل کشته شود از کسانی که قتل نکرده‌اند. و از رسول خدا ﷺ روایت آمده که «دشمن‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیرقاتلی را بکشد»[1]. آنچه گفتم مخالفی ندارد، ولی از بعضی از اهل تفسیر نقل شده که مردی به مقابل زن کشته نمی‌شود.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ﴾ (بقره / ۱۷۸)

۱- مسند الشافعی (ص ۱۹۸، حدیث: ۹۵۸)، مسند احمد (۲/ ۱۷۹). شعیب ارنـؤوط مـی گویـد: «ایـن حدیث حسن است، و با شواهدش به درجه صحیح می رسد».

«ای کسانی که ایمان آوردید، نوشته شده بر شما قصاص دربارهٔ کشته‌شدگان».

گوید: ظاهر آیه این است که مقرر شده و نوشته شده بر بالغین که مخاطب آیه و سایر فرایض ایشانند که هرگاه مؤمنین را کشتند برادران دینی خود را کشته‌اند، و قول خدا که فرموده: ﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ﴾ «پس آن کس که از طرف برادر دینیش چیزی (از خونبها) بنفع او گذشت (و کسر) شد» برای آنست که بین مؤمنین برادری قرار داده، و در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۰ فرموده:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ ﴾ (حجرات / ۱۰)

«همانا مؤمنان برادرند».

ولی این برادری را بین مؤمنین و کافرین قطع نمود. گوید: و سنت رسول خداﷺ دلالت دارد بر مانند ظاهر این آیه.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ مائده آیهٔ ٤٥، دربارهٔ اهل کتاب تورات فرموده:

﴿ وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ ﴾ (مائده / ٤٥)

«و در تورات برای ایشان نوشتیم که جان در برابر جان است».

گوید: و در حکم خدا بین اهل تورات جایز نیست چیزی باشد مگر طبق آنچه در سورهٔ اسراء آیهٔ ۳۳ تجویز کرده که:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِ ﴾ (اسراء / ۳۳)

«هر کس مظلوم کشته شود پس ما برای ولی او سلطنت قرار دادیم که (قصاص کند) پس در قتل نباید اسراف کند».

و جایز نیست مگر اینکه چنین باشد که هر نفسی محترم است و بر کسی که او را بکشد قصاص است. لازمهٔ این سخن این است که مؤمن بمقابل کافر معاهد (اگر او را کشته باشد) کشته می‌شود و هم چنین در مقابل کافری که طلب امان کرده و در مقابل زن و بچهٔ اهل حرب نیز کشته می‌شود. و همچنین مرد بمقابل بندهٔ خود او و بندهٔ غیر او مسلم باشد و یا کافر (هرگاه آن بنده را کشته باشد) کشته می‌شود و همچنین مرد بمقابل فرزندش هرگاه فرزندش را بکشد.

و یا معنی قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿**وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً** ...﴾ چنین باشد که از کسانی که خون او مساوی خون قاتل باشد و هر کس که قصاص می‌شود براهنمائی کتاب خدا و یا سنت و یا اجماع باشد، چنانکه قول خدای عزوجل را که فرموده: ﴿**وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى**﴾ «زن در برابر زن» بگوئیم: هرگاه زن قاتل شد نه اینکه مردی بمقابل زن کشته نشود. و اینکه بدلالت کتاب و سنت باشد بهترین معانی آیه است، زیرا بر این معنی دلیل‌هائی است، از جمله قول رسول خدا ﷺ که فرموده: «**لَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ بِكَافِرٍ**» [1] «مؤمن در عوض کافر کشته نشود». و اجماع است بر اینکه مردی بمقابل پسرش و یا بنده‌اش و یا بمقابل کافری از اهل دارالحرب که امان یافته و بمقابل زنی یا بچه‌ای از دارالحرب کشته نشود. و همچنین مرد حر بمقابل بنده در هیچ حال کشته نشود.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ و ابوزکریا بن ابی اسحاق که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی از معاذ بن موسی از بکیر بن معروف از مقاتل بن حیان که مقاتل گفته: این تفسیر را از عده‌ای گرفتم از جمله مجاهد و حسن و ضحاک بن مزاحم، که در قول خدای تعالی در ذیل آیهٔ ۱۷۸ سورهٔ بقره که فرموده:

۱- صحیح بخاری (۳ / ۱۱۱۰، حدیث: ۲۸۸۲).

﴿ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١٧٨ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ ﴾ (بقره / ۱۷۸)

«پس کسی که از طرف برادرش چیزی بنفع او از خونبها گذشت شد (و کم گردید) باید بشایستگی پیروی کند و اداء دیه به برادرش به نیکی باشد (و نیکی برادرش را جبران کند). این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آن کس که بعد از این تجاوز کند برای او عذابی است دردناک، و برای شما در قصاص زندگی (و مایۀ حیات) است».

مقاتل گوید: بر اهل توراة نوشته شد که هر کس نفسی را بدون جهت بکشد حق است که قصاص بشود به آن، و از او عفو نشود و دیه از او پذیرفته نگردد. و بر اهل انجیل واجب شده اینکه از او عفو شود و کشته نگردد. ولی برای امت محمد ﷺ رخصت شده که اگر ولی خواست بکشد، و اگر خواست دیه بگیرد و اگر خواست عفو کند، و اینست قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾ یعنی، «دیه، تخفیفی و رحمتی از خداست (که دیه قرار داده و کشته نشود)». سپس می‌فرماید: ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ که می‌فرماید: «هر کس پس از گرفتن دیه و دریافت خونبها از حد در گذشته و بکشد برای او عذاب دردناک است».

و مقاتل در قول خدای تعالی: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ﴾ می‌گوید: یعنی «قصاص برای شما قوامبخش زندگی و حیات است» که بعضی از شما را از خوف

بعض دیگر جلوگیری می‌کند. و بعضی از شما بجهت ترس از کشته شدن، بعض دیگر را نمی‌کشد.

و خبر دادند ما را ابوعبدالله و ابوزکریا که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی از ابن عیینه از عمرو بن دینار که گفت: از مجاهد شنیدم که می‌گفت: از ابن عباس شنیدم می‌گوید: در بنی اسرائیل قصاص بود و دیه نبود، پس خدای عزوجل به این امت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ﴾. پس عفو این است که دیه قبول شود در قتل عمد. و فرمود: ﴿فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾، یعنی: نسبت به آنچه که که بر قبل از شما نوشته شده، به شما تخفیف داده شد. و در آخر می‌فرماید: ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾. «که هر کس پس از آن (دریافت خونبها) تجاوز کند (و بکشد) برای او عذاب دردناک است».

شافعی (رحمه الله) در روایتی که ابوعبدالله از او نقل کرده گوید: و آنچه ابن عباس در اینجا گفته چنانست که گفته (والله اعلم)، و همچنین آنچه مقاتل گفته، ولیکن تفحص و تعمق مقاتل در اینجا بیشتر از ابن عباس است و کتاب خدا دلالت می‌کند بر آنچه مقاتل گفته است. زیرا خدای جل ثنائه ذکر کرده قصاص را، سپس فرموده: ﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ پس اینکه برادرش نسبت به او عفو کند، جایز نیست گفته شود که عفو این است که مصالحه شود بر گرفتن دیه، زیرا عفو ترک حق است بدون عوض، بنابراین، جایز نیست که عفو گفته

شود مگر اینکه از آن قتل صرف نظر شود. پس چون عفو شد دیگر راهی به سوی او نیست، و گویا راهی به قاتل ندارند و فقط برای بخشندۀ قتل، مالی در مال قاتل است و آن دیۀ مقتول است که باید قاتل رفتاری شایسته نشان دهد و با نیکی و خوبی دیه را به خانوادۀ مقتول برساند. و یا اینکه منظور از عفو ایشان، عفو از قاتل باشد که چون از قاتل عفو کردند دیگر چیزی بر قاتل نیست. و عفو کننده نباید بدنبال قاتل بیفتد و بر قاتل چیزی نیست که به خانوادۀ مقتول رساند.

شافعی (رحمه الله) گوید: سنت با بیان قرآن موافق است پس حدیث ابی شریح کعبی را ذکر کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: «کسی که پس از عفو کسی را بکشد اهل مقتول مخیرند بین دو چیز: اگر خواستند او را بکشند. و اگر خواستند دیه را بگیرند»[1].

شافعی (رحمه الله) گوید: خدا در سورۀ اسراء آیۀ ۳۳ فرموده:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا ﴾ (اسراء / ۳۳)

«و هر کس مظلوم کشته شود پس ما برای ولی او سلطنتی قرار دادیم (که قصاص کند)».

و نزد اهل علم، از کسانی که مخاطب به این آیه می‌باشند، معلوم است که ولی کسی است که خدا میراث مقتول را برای او قرار داده است.

و در آنچه خبر داد مرا ابوعبدالله باجازه از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی در سورۀ مائده آیۀ ٤٥ آنچه را بر اهل تورات واجب کرده، ذکر کرده و می‌فرماید:

۱- سنن ابی داود (۲ / ۵۷۹، حدیث: ٤٥٠٤)، سنن ترمذی (٤ / ٤٢١، حدیث: ١٤٠٦)، و ترمذی فرموده: «این حدیث حسن و صحیح است». و آلبانی نیز به صحیح بودن این حدیث حکم کرده است. و بهمین معنی در صحیحین نیز روایت شده.

﴿ وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾ (مائده / ٤٥)

«و در تورات بر آنان نوشتیم که جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در مقابل دندان، و جراحت‌ها را قصاص ...».

شافعی (رحمه الله) گوید: و خلافی ندانستم در اینکه قصاص در این امت چنانست که خدای تعالی همچنان بین اهل تورات حکم کرده، و مخالفی ندانستم در اینکه قصاص بین دو مرد آزاد مسلمان در نفس و آنچه کمتر از آنست که جراحت‌هایی که قصاص در آن ممکن است انجام می‌شود البته بدون تلفی که از محل قصاص ترسیده شود.(یعنی در هنکام قصاص خطر کشته شدن داشته باشد در صورتی که نباید کشته شود)

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گفته: خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ٩٢ فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـًٔا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤۡمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ ﴾ (نساء / ٩٢)

«و مؤمن حق ندارد مؤمنی را بکشد مگر بخطا، و هر آن کس که مؤمنی را بخطا بکشد، پس جریمۀ او آزاد کردن یک بندۀ مؤمن و دیه دادن به خانوادۀ مقتول است».

گوید: خدای جل ثناؤه در کتاب خود حکم کرده بر قاتل مؤمنی که بخطا کشته اینکه دیه‌ای به خانوادۀ مقتول بپردازد. و بر زبان رسول او ﷺ بیان شده که دیه چه قدر است؟ و از عده‌ای از اهل علم در دیۀ مسلمان نقل شده که نزاعی ندارند که رسول خدا ﷺ

حکم به صد شتر نموده [1]، و این اقوی می‌باشد از نقل چند نفر بخصوص اگرچه نقل خصوصی هم شده و ما به همین حکم می‌کنیم که دیۀ قتل خطا صد شتر است.

شافعی (رحمه الله) گوید: عراقیین یعنی اهل عراق ملزم می‌باشند بقول خودشان که در دیه گفته‌اند بر کسی که درهم و دینار دارد ده هزار درهم است. و بتحقیق از عکرمه از رسول خدا ﷺ روایت شده که حکم کرد در دیه به دوازده هزار درهم. و عکرمه گمان کرده که نازل شده در این موضوع آیۀ ٧٤ سورۀ توبه: ﴿ **وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنۡ أَغۡنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضۡلِهِۦ** ﴾ (توبه / ٧٤)[2]. «آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند».

امام بیهقی گوید: حدیث عکرمه را روایت کرده ابن عیینه از عمرو بن دینار از عکرمه، یک بار بطور مرسل نقل نموده و مرتبۀ دیگر موصول که ذکر ابن عباس در آنست، و آن را محمد بن مسلم طائفی از عمرو از عکرمه از ابن عباس مسلسل نقل نموده است.

و به همان اسناد گوید: شافعی (رحمه الله) گفته: خدای تعالی امر کرده دربارۀ کافر پیمان بسته هرگاه بخطا کشته شود اینکه به خانوادۀ او دیه بدهند. و سنت رسول خدا ﷺ بر این است که مؤمن بمقابل کافر کشته نشود، علاوه بر آنچه خدا بین مؤمنین و کفار فرق گذاشته. پس جایز نیست که بر قاتل کافر حکم شود مگر به دیه و از آن کم نمی‌شود مگر به خبر معتبری.

۱- نگا: سنن أبی داود (۲/ ۵۹۲، حدیث: ٤٥٤١)، مسند احمد (۲/ ۱۸۳). آلبانی و شعیب ارنؤوط می گویند: «این حدیث حسن است».

۲- مشکل الآثار – الطحاوی (۱۰/ ۱۰۱)، معرفة السنن والآثار – البیهقی (۱۳/ ۲۳۸).

و عمر بن الخطاب، و عثمان بن عفان (رضی الله عنهما) در دیهٔ یهودی و نصرانی حکم کردند به ثلث دیهٔ مسلمان. و عمر ﷺ در دیهٔ مجوسی حکم کرد به هشتصد درهم، و این دو ثلث یکدهم دیهٔ مسلمان است، زیرا او دیهٔ مسلمان را دوازده هزار درهم معین می‌کرد.

و کسی را نمی‌شناسم که در دیه‌های ایشان کمتر از این گفته باشد. و گفته شده که دیهٔ ایشان بیش از اینها است. پس ما ملزم می‌دانیم قاتل هر یک از این کفار را به کمتر از آنچه گفته‌اند. و شافعی در این باره طول کلام داده است. و سخن ایشان را نقض کرده با استدلال به دیهٔ زن مؤمنهٔ آزاد و جنین و به بنده، و حال آنکه گاهی می‌شود که قیمت جنین ده درهم باشد. و در قتل هر یک از اینان آزاد کردن یک بندهٔ مؤمن واجب است، ولی در دیه مساوی نشده‌اند.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفته: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۹۲ فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟ ۚ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَـٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ﴾. (نساء / ۹۲)

«و مؤمن حق ندارد مؤمنی را بکشد مگر به خطا، و هر آن کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس جریمهٔ او آزاد کردن یک بندهٔ مؤمن و دیه دادن به خانوادهٔ مقتول است مگر اینکه ایشان در گذرند، و هرگاه مقتول از بین قومی بود که دشمن شمایند ولی آن مقتول مؤمن بود، پس بر قاتل آزاد کردن بندهٔ مؤمنی

کافیست، و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است، پس تکلیف ادای دیه به خانوادۀ مقتول و آزاد کردن بندۀ مؤمنی است».

شافعی (رحمه الله) گوید: ﴿**مِن قَوۡمٍ**﴾ یعنی در میان قوم دشمن. سپس کلام را کشانیده تا اینکه فرموده: در قرآن کفایت است از تأویل، یعنی تأویل لازم ندارد. زیرا خدای تعالی در قسمت اول آیه حکم کرده دربارۀ مؤمن در قتل خطا به دیه و کفاره، و بمانند آن حکم کرده دربارۀ آنکه بین ما و او پیمان است، و در بین این دو حکم فرموده: اگر مقتول مؤمنی است از طائفۀ دشمن که در این صورت فقط کافیست که بندۀ مؤمنی آزاد کند و دیه را ذکر نکرده، زیرا به طائفۀ دشمن متخاصم حربی نباید دیه یک نفر مؤمن را پرداخت نمود. و از سنت رسول خدا ﷺ این بود که چون دعوت را به مردم رسانید (و قبول نمی‌کردند) بر ایشان غارت می‌برد. و این دلیل است بر اینکه غارت مباح نیست بر آن خانه‌ای که اگر اهل آن کشته شود دیه دارد. شافعی (رحمه الله) گوید: و جایز نیست به مردی که طائفۀ او دشمنند گفته شود دشمن، زیرا عموم مهاجرین از قریش بودند و قریش اهل مکه دشمن و کافر بودند و همچنین سایر مهاجرین که از طوائف دیگر از عرب و عجم بودند در حالی که قبیلۀ آنان دشمن مسلمین بودند. پس اگر مسلمانی داخل در دارالحرب شد سپس مسلمان دیگری او را کشت بر او آزاد کردن بندۀ مؤمنی است، و اگر در حالی که او را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته او مسلم است او را کشته پس دیه ندارد. و در شرح آن اطالۀ کلام داده است.

شافعی (رحمه الله) در کتاب البویطی گوید: و هر قاتل عمدی که از او عفو شد و از او دیه گرفته شد بر او است کفاره، زیرا خدای عزوجل در خطا کفاره قرار داده با اینکه خطا گناه ندارد، پس در عمد بطریق اولی کفاره است. و دلیل این، کتاب خدا است که در سورۀ مجادله آیۀ ۲ دربارۀ ظهار فرموده:

﴿ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗا ﴾ (مجادله / ۲)

«و آنان بی‌تردید سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند»
و در آن کفاره قرار داده است.
و در سورهٔ مائده آیهٔ ۹۵ در قتل عمدی صید، کفاره قرار داده و فرموده:

﴿ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ ﴾

(مائده / ۹۵)

«و هر آن کس از شما که از روی عمد [و آگاهی] آن را بکشد، جزایی مانند آنچه کشته است، از چهارپایان [بر او] واجب است».

(قیاس کرده قتل عمدی در انسان را به قتل عمدی در حیوان).

و این را در کتاب و روایت المزنی نیز ذکر کرده، ولی عفو و گرفتن دیه را ذکر نکرده.

آنچه از شافعی رسید در قتال اهل بغی و مرتد

و در آنچه مرا خبر داد ابوعبدالله باجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای عزوجل در سورهٔ حجرات آیهٔ ۹ فرموده:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِ ﴾

(حجرات / ۹)

«و اگر دو طائفه از مؤمنین کارزار کردند، پس بین ایشان صلح دهید و اگر یکی از آنان بر دیگری ستم روا داشت پس با آنکه ستم می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بگردد ....».

پس خدا دو طائفه‌ای که امتناع از صلح دارند مؤمن نامیده، و امر کرده که بین ایشان را اصلاح دهند.

پس بر هر کسی حق است که دو طائفهٔ مؤمنین را هرگاه جدا شدند و ارادهٔ قتال کردند، ایشان را دعوت کند که قتال نکنند تا به سوی صلح دعوت شوند.

و امر کرده به قتال با گروه ستمکار که مؤمن نامیده شده‌اند تا به سوی امر خدا برگردد. پس اگر برگشت احدی حق قتال با او را ندارد زیرا خدا اذن قتال با ایشان را داده در مدتی که امتناع از برگشت دارند و فئ بمعنی برگشت از قتال است بواسطهٔ فرار و یا توبه و یا غیر اینها. و هر وقت قتال را ترک کرد پس همانا بر گشته، و فئ برگشت از قتال و از عصیان الهی است، و همچنین بمعنای خودداری از آنچه خدای تعالی حرام کرده است. و ابوذویب هذلی در شعرخود در واقعهٔ جنگی، فئ را بهمین معنی آورده است.

شافعی (رحمه الله) فرموده: اگر برگشتند باید با عدالت با ایشان رفتار شود و خدا ذکر نکرده حکم خون‌ها که ریخته شده، و همچنین ذکر نکرده حکم مال‌ها را که چه تبعه‌ای دارد و فقط اول و آخر صلح را ذکر کرده که بین ایشان اصلاح شود، و قبل از اذن بر قتال خدا اصلاح را خواسته است.

پس گویا تبعات و جراحات و خون‌ها و آنچه از اموال فوت شده از ایشان ساقط است. و احتمال دارد که قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ﴾ «پس اگر برگشت میانشان را بعدالت اصلاح دهید»، این باشد که حکم کارهائی را که کرده بعدالت معلوم کنید و حق را برای صاحبان حق بگیرید. سپس شافعی همان احتمال اول را اختیار کرده و دلیل آن را ذکر نموده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گوید: خدای عزوجل در سورهٔ منافقون آیات ۱ تا ۳ فرموده:

﴿ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ قَالُواْ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَكَـٰذِبُونَ ۝١ ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ۝٢ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴾ (منافقون / ۱–۳)

«چون منافقین نزد تو آیند بگویند: شهادت می‌دهیم که تو رسول خدائی، و خدا می‌داند که تو رسول اوئی، و خدا شهادت می‌دهد که منافقین دروغ گویند. سوگندهای خود را سپری کرده و از راه خدا دور بگشته‌اند و بتحقیق آنچه می‌کنند بد است، این بواسطهٔ این است که ایشان ایمان آورده سپس کافر شدند، پس بر دلهاشان مهر زده شده که ایشان نمی‌فهمند».

گوید: پس خدا در کتاب خود بیان کرده و از منافقین خبر داده که ایشان سوگندهای خود را سپر قرار داده‌اند که (والله اعلم) یعنی سپر از قتل. سپس خبر داده چگونه آن را سپر قرار داده‌اند، پس فرموده: به اینکه ایشان ایمان آورده سپس کافر شده‌اند، که هرگاه از ایشان سؤال شود ایشان اظهار و اقرار به ایمان کنند و از کفر توبه اظهار می‌دارند در حالی که بین خود و خدای خود مقیم بر کفرند. و خدای تعالی در سورهٔ توبه آیهٔ ۷٤ فرموده:

﴿ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَـٰمِهِمْ ﴾ (توبه / ۷٤)

«به خدا قسم می‌خورند که کفر نگفته‌اند و بتحقیق کلمهٔ کفر را گفته و پس از اسلامشان کافر گشتند».

پس خدا به کفر و انکار و کذب سرائر ایشان خبر داده، و کفر ایشان را در آیات متعدد ذکر، و ایشان را به نفاق معرفی نموده، زیرا ایشان اظهار ایمان نمودند، در حالی که بر غیر طریق ایمانی بودند. و (در آیهٔ ۱٤٥ سورهٔ نساء) فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ﴾

(نساء / ١٤٥)

«براستی منافقین در درک اسفل (پست‌ترین مرحلهٔ) از آتش باشند و برای ایشان یاوری نخواهی یافت».

پس خدا از منافقین به کفر خبر داده و بعلم خود اسرار خلق خود را که غیر او نمی‌داند بیان کرده که درغگویند و قسم‌هایشان برایشان سپری است در حالی که در باطن کافرند. و بر زبان رسول خود مانند آنچه را در قرآن بیان کرده روشن نموده (که اظهار ایمان مانع از قتل است). سپس شافعی کلام را در این باره طولانی نموده است.

و نیز شافعی گوید: خدای عزوجل از گروهی از بادیه‌نشینان خبر داده، پس در سورهٔ حجرات آیهٔ ١٤ فرموده:

﴿ قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡ ﴾ (حجرات / ١٤)

«بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده‌اید، ولکن بگوئید: اسلام آورده و تسلیم شده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما داخل نشده».

پس خدا اعلام کرده که اینان برای حفظ خون‌های خود اظهار ایمان می‌کنند. مجاهد گفته: ﴿أَسۡلَمۡنَا﴾ یعنی از ترس قتل و اسارت تسلیم شده‌ایم. سپس خدا خبر داده که اگر خدا و رسول او را اطاعت کنند خدا به ایشان جزا می‌دهد (البته این آیه راجع به

بعضی از بادیه‌نشینان است، ولی بعضی از بعضی بادیه نشینان تمجید و تعریف کرده که حقیقتاً دارای ایمانند چنانکه در سورۀ توبه آیۀ ۹۹ آمده است).

شافعی (رحمه الله) گوید: و اعراب (یعنی بادیه‌نشینان) به دینی متدین نمی‌شوند (البته بعضی از ایشان)، بلکه اظهار اسلام می‌کنند و شرک و تعطیل را مخفی می‌نمایند چنانکه خدای عزوجل در سورۀ نساء آیۀ ۱۰۸ فرموده:

﴿ يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ ﴾ (نساء / ۱۰۸)

«خیانت خویش را از مردم مخفی می‌دارند ولی از خدا مخفی نتوانند که خدا همیشه با ایشان است، و هنگامی که شبانه سخنان ناپسند می‌گویند».

و در سورۀ توبه آیۀ ۸٤ فرموده:

﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدًا ﴾ (توبه / ۸٤)

«و ابدا بر یکی از ایشان که مُرد نماز مکن و بر قبر او نایست».

پس اما امر خدا که فرموده: بر ایشان نماز مخوان، برای آنست که نماز رسول خدا ﷺ غیر از نماز دیگران است، - پدر و مادرم فدایش - او بر کسی نماز نمی‌خواند مگر آنکه اگر بخواند خدا او را می‌آمرزد.

و نیز خدا حکم کرده که مقیم بر شرک را نیامرزد پس رسول خود را از نماز بر کسی که نمی‌آمرزدش نهی نموده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: رسول خدا ﷺ مسلمانان را از نماز بر ایشان منع نکرد و همچنین کسی از ایشان را بعد از این نکشت.

شافعی (رحمه الله) در جای دیگر گوید: گفته شده: خدای عزوجل که شهادت بر کذب ایشان می‌دهد برای آنکه مخلص نبودند.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العاص از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای عزوجل در سورۀ نحل آیۀ ۱۰٦ فرموده:

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ ﴾ (نحل / ۱۰٦)

«کسی که به خدا کافر شود پس از ایمانش نه آنکه مجبور شود به کفر و دلش آرام به ایمان باشد، ولیکن هر کس سینه را به کفر باز کند پس برای ایشانست خشمی از خدا».

پس اگر دشمن مرد مسلمانی را اسیر کرد و او را به کفر مجبور نمود، زن او از ایمان جدا نگردد و چیزی از حکم مرتد بر او وارد نگردد. بتحقیق در زمان رسول خدا ﷺ بعضی از مسلمانان (چون عمار بن یاسر) مجبور شد بر کفر، و آن را بر زبان جاری کرد، سپس خدمت رسول خدا ﷺ آمد و برای او ذکر کرد آنچه به آن معذب بود [1]. پس آیۀ فوق نازل شد و رسول خدا ﷺ او را به اجتناب از زوجه‌اش امر نکرد، و چیزی از احکام مرتد را بر او جاری نساخت.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که فرمود: خدای عزوجل برای خلق خود روشن ساخت که متولی حکم در آنچه ایشان را ثواب دهد و عقاب کند خود اوست که بر طبق آنچه از سرائر و قلوب آنان دهد عمل می‌کند خواه باطن آنان موافق ظاهر باشد و یا نباشد، پس همانا جزای ایشان بر طبق باطن خواهد بود و عمل کسی که به او کافر است هدر کند.

۱- نگا: مستدرک الحاکم (۲/ ۳۸۹، حدیث: ۳۳٦۲)، السن الکبری – البیهقی (۸/ ۲۰۹). حاکم در حکم این حدیث می گوید: این حدیث صحیح، و طبق شرط شیخین (بخاری ومسلم) است، اما آنها آن را روایت نکرده اند. و ذهبی می گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم است.

سپس خدای تعالی دربارهٔ کسی که از دین خود به فتنه افتاده، فرموده: ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾، پس از مکرهین هدر شدن اعمال و گناه بواسطهٔ اظهار کفر را برداشته هرگاه دلشان بر ایمان و خلاف کفر آرام باشد. و به قتال کفار دستور داده که ایمان آورند و ایمان را ظاهر سازند. سپس برای منافقین دوزخ را واجب ساخته، زیرا کفر را در باطن پنهان کرده‌اند. و در سورهٔ نساء آیهٔ ۱٤٥ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ ﴾ (نساء / ١٤٥)

«براستی منافقین در پست‌ترین مرحلهٔ از آتش باشند».

و در سورهٔ منافقون فرموده که هرگاه ایشان نزد تو شهادت به ایمان دادند، دروغگو هستند و ایمان را سپر خود از قتل گرفته‌اند، ولی مانع از قتل ایشان است. و خدا در دنیا احکام ایمان را از ایشان بر نداشت بواسطهٔ ایمانی که اظهار می‌کنند، ولی درک اسفل را بر ایشان واجب نمود بواسطهٔ باطنی که ایشان دارند و خلاف ظاهرشان است. و به بندگان خود اعلام کرد که احدی مانند او نیست که به باطن‌ها و ظاهرها دانا باشد. و در سورهٔ ق آیهٔ ١٦ می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ﴾ (ق / ١٦)

«و بتحقیق انسان را آفریدیم و وسوسه و خیالات نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم».

و در سورهٔ غافر آیهٔ ۱۹ می‌فرماید:

﴿ يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ﴾ (غافر / ١٩)

«خدا گردش چشمان را بخیانت و آنچه را سینه‌ها مخفی کنند، می‌داند».

و همچنین آیات دیگر از قرآن.

و در کتاب خود به تمام خلق شناسانید که علمی ندارند جز آنچه به ایشان تعلیم نموده است. و در آیۀ ۷۸ سورۀ نحل فرموده:

﴿ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا ﴾

(نحل / ۷۸)

«خدا شما را از شکم مادرتان خارج کرد در حالی که چیزی نمی‌دانید».

و در سورۀ بقره آیۀ ۲۵۵ فرموده:

﴿ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ ﴾ (بقره / ۲۵۵)

«و به چیزی از دانش او احاطه ندارند جز آنچه او خود خواسته».

سپس خدا ایشان را تعلیم داد به آنچه به ایشان آموخت و امر کرد که به همان اکتفاء کنند. پس در سورۀ شوری آیۀ ۵۰ به رسول خود فرمود:

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ ﴾ (شوری / ۵۲)

«و بدین گونه ما به سوی تو وحی کردیم روحی (قرآنی) را به فرمان خودمان، تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چه باشد».

و در سورۀ کهف آیۀ ۲۳-۲٤ فرموده:

﴿ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ﴾

(کهف / ۲۳-۲٤)

«و البته در هیچ چیز مگو که من فردا آن را بجا می‌آورم، مگر آنکه خدا بخواهد».

و در سورهٔ احقاف آیهٔ ۹ به رسول خود می‌فرماید: به مردم بگو که:

﴿ وَمَآ أَدۡرِي مَا يُفۡعَلُ بِي وَلَا بِكُمۡ ﴾ (احقاف / ۹)

«من نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

و در سورهٔ اسراء آیهٔ ٣٦ فرموده:

﴿ وَلا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ ﴾ (اسراء / ٣٦)

«چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن».

سپس شافعی سایر آیاتی که در نفی علم غیب وارد شده ذکر کرده و اینکه علم قیامت را خدا از رسول خود محجوب نموده (بلکه بشر به چیز که نیامده و وجود پیدا نکرده علم ندارد). پس آن کس که تجاوز کند و خود را از ملائکهٔ مقربین و انبیاء مصطفین بهتر بداند علم او کوتاه‌تر و خود او ناتوان‌تر است از اینکه بتواند بر غیب کسی مطلع شود و حکمی برای باطن کسی صادر کند نه بدلیلی و نه بگمانی. زیرا علم او کمتر از علم انبیاء است، و انبیاء مأمورند به توقف و ترک پیروی آنچه را که نمی‌دانند، و در این موضوع کلام را بسط داده است.

آنچه در حدود از شافعی نقل شده

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵ و ١٦ می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةً مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً ۝١٥ وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ

فَـَٔاذُوهُمَا ۖ فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَآ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾ (نساء / ۱۵-۱٦)

«و آن کسان از زنان شما که کار ناشایستی بیاورند، پس (ابتدا) باید چهار شاهد از خود بر ایشان گواه گیرید، پس اگر آن چهار نفر شهادت دادند آن زنان را در خانه‌ها نگه دارید تا مرگ ایشان فرا رسد و یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد. و آن دو تن از بین شما که کار ناپسندی بجا آرند، پس آنان را بیازارید. پس اگر توبه کرده اصلاح شدند دست از ایشان بردارید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است».

شافعی (رحمه الله) گوید: این اول عقوبت زانی و زانیه در دنیاست، سپس این حکم از تمام زناکاران نسخ شده، چه حر و چه عبد و چه بکر و چه بیوه، و برای دو نفر آزاد مسلمان بکر در سورهٔ نور آیهٔ ۲ حدی معلوم کرده و فرموده:

﴿ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٍ ﴾ (نور / ۲)

«زن و مرد زناکار هر کدام را صد تازیانه (شلاق) بزنید».

و در مورد آیهٔ ﴿حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً﴾ «زنان زشت‌کار را در خانه نگهدارید تا ایشان را مرگ برسد یا خدا برایشان راهی قرار دهد» به حدیث عباده بن صامت استدلال کرده که مسلمین ابتدا ایشان را در خانه نگه می‌داشتند تا اینکه آیهٔ حدود نازل شد. پس پیغمبر ﷺ فرمود: «از من فراگیرید که خدا برای ایشان راهی قرار داده. پس بکر با بکر، هر کدام صد تازیانه و نفی بلد، و بیوه یا بیوه صد تازیانه و سنگسار»(۱). و در اثبات سنگسار بر زن بیوه استدلال کرده به حدیث ابی هریره و زید

۱- صحیح مسلم (۳ / ۱۳۱٦، حدیث: ۱٦۹۰)، سنن أبی داود (٤/ ١٤٤، حدیث: ٤٤١٥)، ترمذی (٤١/٤، حدیث: ١٤٣٤) و ترمذی فرموده: «حسن صحیح». وابن ماجه (٨٥٢/٢، حدیث: ٢٥٥٠).

بن خالد جهنی که مردی ذکر کرد که پسرش با زوجۀ مردی زنا کرد، پس رسول خدا ﷺ فرمود: «بین شما قضاوت می‌کنم به کتاب خدا»، پس پسر او را صد تازیانه زد و یکسال تبعید نمود، و انیس را امر کرد که صبح نزد آن زن برود، اگر اعتراف کرد، سنگسارش کند، پس اعتراف کرد و او سنگسارش نمود [1].

شافعی (رحمه الله) گوید: پسر او بکر بود و آن زن دیگر بیوه، پس رسول خدا ﷺ از طرف خدای جل ثنائه حد بکر و بیوه را در زنا ذکر کرد. و مانند این است در دلالت آنچه عمر گفته از حد بیوه در زنا.

و به همین اسناد شافعی در جای دیگر گوید: پس ثابت شد صد تازیانه و نفی بر طرفین بکر، و سنگسار است بر طرفین بیوه. پس اگر حکم ایشان جلد باشد همانا جلد و سنگسار از ایشان نسخ شده و تکرار کرده و گوید: نزد ما این بهترین معنی است (و الله اعلم).

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفت: خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۲۵ دربارۀ زنان مملوکه فرموده:

﴿ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ ﴾ (نساء / ۲۵)

«و چون زنان مملوکه شوهردار شدند، اگر کار زشتی کردند پس عذاب (مجازات) ایشان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است».

شافعی (رحمه الله) گوید: نصف نمی‌باشد مگر در تازیانه (شلاق) که صد عدد آن می‌شود پنجاه عدد، اما رجم و سنگسار کشتن است و نصف ندارد. سپس کلام را کشانیده به اینکه احصان زن مملوکه، اسلام اوست. و این را همانا گفتم بدلیل سنت و

۱- متفق علیه، [صحیح بخاری (۹۷۱/۲ ، حدیث: ۲۵۷۵) ، صحیح مسلم (۱۳۲٤/۳، حدیث: ١٦٩٧)].

اجماع. و زمانی که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه کنیز یکی از شما زنا کرد و معلوم شد باید او را تازیانه بزند»[1]، ولی نفرمود: محصنه باشد و یا غیر محصنه. ما استدلال می‌کنیم بر اینکه قول خدا در آیه که فرموده: ﴿**فَإِذَآ أُحۡصِنَّ**﴾ بمعنای «**إذا أسلمن**» می‌باشد نه «**إذا نكحن**» و نه «**إذا أعتقن**».

شافعی (رحمه الله) گوید: سخن جامع در معنی احصان این است که احصان بمعنی مصون بودن و مانع داشتن از ارتکاب حرام است، و اسلام مانع است، و همچنین آزادی مانع است، و هم شوهر داشتن مانع است، و هر چه مانع شد احصان است. و همچنین حبس در خانه مانع است، هر مانعی احصان است. خدا در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۰ فرموده:

﴿ وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡ ﴾ (انبیاء / ۸۰)

«و به داود صنعت زره‌پوشی آموختیم برای شما که حفظ کند و مانع شود از آسیبتان».

و در سورهٔ حشر آیهٔ ١٤ فرموده:

﴿ لَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرٗى مُّحَصَّنَةٍ ﴾ (حشر / ١٤)

«یهود همگی با شما مقاتله نکنند مگر در قریه‌های دیواردار مانع‌دار (یعنی حصاردار که مانع از حمله باشد)».

شافعی (رحمه الله) گوید: اول و آخر کلام این است که معنی احصان، عام است، و اینجا به معنی اسلام نه نکاح و نه حریت و نه در حصار رفتن به حبس و عفاف، و این نام‌ها را جمع می‌کند نام احصان.

شافعی (رحمه الله) گوید: محصنات در آیهٔ سورهٔ نور که فرموده:

۱- متفق علیه [صحیح بخاری (۷٥٦/۲، حدیث: ۲۰٤٦) ، صحیح مسلم (۱۳۲۹/۳، حدیث: ۱۷۰٤)].

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ ﴾ (نور / ٤)

«و آنان که زنان عفیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید».

محصنات: یعنی زنان بالغهٔ حرهٔ مسلمان.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ گفت: و حسن بن محمد گفت: در آنچه من از او خبر دارم و در کتاب او قرائت کردم از محمد بن سفیان بن سعید ابوبکر در مصر، از یونس بن عبدالاعلی که شافعی در قول خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٢٤ فرموده:

﴿ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ ﴾ (نساء / ٢٤)

«و (حرامست بر شما ازدواج با) زنان شوهردار مگر آنکه دست راست شما مالک آن باشد (کنیزان)».

گوید: مقصود از محصنات زن شوهردار است، و مقصود از

﴿ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ ﴾ (نساء / ٢٥)

همسران گردند نه از راه زنا که در آیهٔ ٢٥ فرموده، زنان عفیفهٔ غیر خبیثه می‌باشند، و در همان آیه که فرموده:

﴿ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ ﴾ (نساء / ٢٥)

«بر آن کنیزانست نصف عذاب زنان شوهردار».

خبر داد ما را ابوعبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گفته: خدا در سورهٔ مائده آیهٔ ٣٨:

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا ﴾ (مائد / ٣٨)

«مرد دزد و زن دزد را دستهاشان را ببرید جزائی مقابل آنچه کسب کرده‌اند».

گوید: و سنت رسول خدا ﷺ دلالت دارد که مراد از قطع در سرقت، کسی است که از حرزی سرقت کند، و سرقت او به یک چهارم دینار برسد نه غیر آنان از کسانی که نام سرقت به آن چسبیده است.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل در سورهٔ مائده آیهٔ ۳۳ فرموده:

﴿ إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ (مائده / ۳۳)

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول محاربه و جنگ می‌کنند و در زمین با سعی و کوشش فساد می‌نمایند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شده، یا از سرزمین خود تبعید شوند».

شافعی (رحمه الله) گوید: خبر داد ما را ابراهیم از صالح مولی توأمه از ابن عباس که دربارهٔ قطاع الطریق و راه زنان (که به کاروان‌ها حمله نموده و مردم بی‌گناه را کشته یا با اسلحه به اسارت و بی‌عفتی می‌کشانند، و مانند این اعمال انجام می‌دهند). گوید: هرگاه راه زنان کشتند و مال گرفتند پس کشته می‌شوند و به دار می‌روند، و هرگاه کشتند و مال نگرفتند کشته گردند و به دار نروند، و هرگاه مال گرفتند و کسی را نکشتند دست‌های ایشان سپس پاهای ایشان برخلاف یکدیگر قطع شود، (و هرگاه فرار کردند باید طلب شود تا یافت شوند که حد بر ایشان جاری گردد) و هرگاه فقط در راه‌ها مردم را ترسانیده و چیزی نگرفته (کسی را نکشته‌اند) باید تبعید شوند.

شافعی (رحمه الله) فرموده: قول ما همین و موافق معنی کتاب الله است، همانا این حدود نازل شده برای مسلمان است، و اما اهل شرک را حدودی نیست جز قتل و اسیری و جزیه.

ابن عباس گفته است که: اختلاف حدود باختلاف افعال ایشان است (یعنی خدا در آیه امر نموده به رعایت ترتیب در حدود بر حسب اختلاف درجات فساد).

و شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در آیهٔ ٣٤ سورهٔ مائده فرموده:

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡ ﴾ (مائده / ٣٤)

«مگر کسانی که قبل از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند».

یعنی: حدودی که ذکر شد جاری می‌شود مگر بر آنان که قبل از دستیابی بر ایشان توبه کرده‌اند. گوید: پس آنکه قبل از دست یابی بر او، توبه نمود، حد الهی از او ساقط است، ولی حقوق مردم از او گرفته می‌شود.

گوید: و دست راهزنان قطع نمی‌شود مگر آنکه باندازهٔ یک چهارم دینار و بالاتر گرفته باشد، قیاس بر سارق.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که شافعی (رحمه الله) گوید: تبعید شان اینست که دستگیر شوند و از شهری به شهر دیگر تبعید گردند. پس هرگاه بر ایشان دست یافتند، حدودی که لایق هر کدام است جاری گردد.

شافعی (رحمه الله) گوید: اولیاء مقتولین به دست راهزنان، حق عفو ندارند زیرا خدا حدود ایشان را ذکر کرده بدون اینکه از اولیاء ذکر کند. ولی در آیات قصاص ذکر کرده و در سورهٔ اسراء آیهٔ ٣٣ می‌فرماید:

﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومًا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنًا ﴾ (اسراء / ٣٣)

«و هر کس مظلوم کشته شود پس بتحقیق برای ولی او حکومت و تسلط قرار دادیم».

و در قتل خطا در سورۀ نساء آیۀ ۹۲ فرموده:

﴿ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْ ﴾ (نساء / ۹۲)

«و باید خونبها به خانوادۀ مقتول تسلیم کند مگر آنکه ایشان بعنوان صدقه بگذرند».

و در سورۀ بقره آیۀ ۱۷۸ قصاص دربارۀ کشته شدگان را ذکر کرده سپس فرموده:

﴿ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ ﴾ (بقره / ۱۷۸)

«و هر کس که از طرف برادر ایمانی او چیزی عفو شد پس رفتاری شایسته پیش گیرد (و گذشت برادر دینیش را جبران کند)».

بنابراین، در قتل خطا و عمد خانواده و کسان مقتول را ذکر نموده ولی در محاربه ذکر نکرده، و این دلیل است بر اینکه حکم قتل در محاربه با حکم قتل غیر آن اختلاف دارد. والله اعلم.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از عمر بن اوس که گفت: چنین بود که مرد به گناه غیر خود مؤاخذه می‌شد تا ابراهیم ﷺ آمد، پس خدای تعالی در سورۀ نجم آیۀ ۳۷ و ۳۸ فرمود:

﴿ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ۝٣٧ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ﴾

(نجم / ۳۷-۳۸)

«و ابراهیم که وفاکار است که بر ندارد هیچ گنه‌باری بار دیگری را».

شافعی (رحمه الله) گوید: و آنچه در آیۀ فوق شنیدم این است که احدی به گناه غیر، مؤاخذه نمی‌شود. و این گناه مربوط به عمل است نه مال او. پس اگر کشت و یا موجب حدی آورد، دیگری را به گناه او نمی‌کشند و حد نمی‌زنند. گناهکار باید بین خود و خدا توبه کند زیرا خدا بندگان را بر اعمال خودشان یا ثواب می‌دهد و یا عذاب می‌کند.

و هم چنین جنایت در اموالشان، پس جنایت احدی در مال بر مال دیگری نیست مگر آنجا که رسول خدا ﷺ جدا کرده که جنایت خطا بر عاقلۀ جانی است. و اما غیر این، پس اموال کسی را بواسطۀ جنایت غیر نمی‌توان گرفت، و اگر چه بر مردم در اموالشان حقوقی است از میهمانی و زکات و غیر اینها، ولی از جهت جنایت نیست.

تمام شد ترجمۀ جلد اول، «بحول و قوت الهی، وله الحمد».

احکام القرآن

از امام شافعی (رحمه الله)

(جلد دوم)

ترجمۀ:
سید ابوالفضل ابن الرضا
(علامۀ برقعی)

آنچه از شا فعی نقل شده در سِیَر و جهاد و غیر آن

خبر داد ما را سعید بن ابی عمرو از ابی العباس محمد بن یعقوب الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی (رحمه الله) که گوید: خدای عزوجل در سورهٔ ذاریات آیهٔ ٥٦ فرموده:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (ذاریات / ٥٦)

«نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بندگی کنند».

شافعی (رحمه الله) فرموده: خدا خلق را خلق کرد برای عبادت، سپس بیان کرد که بهترین خلق پیغمبران اویند. پس خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ٢١٤ می‌فرماید:

﴿ كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ﴾

(بقره / ٢١٣)

«مردم همه یک امت بودند، پس خدا پیامبران را بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد».

بنابراین، خدا پیامبرانش را از برگزیدگان قرار داد و آنان را امین وحی و قائم به حجت خود در میان بندگان قرار داد، سپس بعضی از برگزیدگان خاص خود را ذکر کرد. و در سورهٔ آل عمران آیهٔ ٣٣ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴾ (آل عمران / ٣٣)

«بتحقیق خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان».

پس مخصوص کرد آدم و نوح را به تکرار ذکر مقامشان. و ابراهیم را در سورهٔ نساء آیهٔ ١٢٥ ذکر کرد و فرمود:

﴿ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلاً ﴾ (نساءء / ۱۲۵)

«و خدا ابراهيم را خليل خود گرفت».

و در سورۀ مريم آيۀ ٥٤ اسماعيل بن ابراهيم را ذكر كرد و فرمود:

﴿ وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا ﴾ (مريم / ٥٤)

«و در اين كتاب اسماعيل را بخاطر آر، زيرا او در وعدۀ خود راستگو بود و رسولى بود خبر گيرنده و داراى شأن».

سپس در بين امت‌ها بر آل ابراهيم و آل عمران نعمت داد كه در سورۀ آل عمران آيۀ ۳۳ و ٣٤ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٣٣ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾

(آل عمران / ۳۳-٣٤)

«براستى كه خدا برگزيد آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر جهانيان. ذريه‌اى كه بعض ايشان از بعض ديگر است، و خدا شنوا و دانا است».

سپس برگزيد محمد ﷺ را از بهترين خاندان ابراهيم ؈، و خدا قبل از نزول قرآن كتبى را نازل نمود، و قرآن را بر محمد ﷺ نازل كرد، و صفت فضيلت او و فضيلت پيروانش را ذكر كرد، و در سورۀ فتح آيۀ ۲۹ فرموده:

﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي

وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ ﴾ (فتح / ۲۹)

«محمد رسول خداست، و آنانکه با اویند بر کفار سخت و بین خود رحیمند ایشان را رکوع‌کنان و سجده‌کنان می‌بینی که از خدا فضل و خوشنودی می‌جویند، نشانهٔ ایشان در صورتشان از اثر سجود است، این است وصفشان در توراة، و اما مثل ایشان در انجیل همچون زراعتی است که شاخک خود را بیرون دهد پس آن را کمک دهد و محکم کند تا ستبر گردد».

و دربارهٔ امت محمد ﷺ در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۱۰ می‌فرماید:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ ﴾ (آل عمران / ۱۱۰)

«شما بهترین امتی بودید که انتخاب شدید برای مردم، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

پس آنان را فضیلت داد برای بودنِ ایشان از امت او، نه سایر انبیاءِ قبل.

سپس خبر داد که رحمت خود را در وقت نبودن رسولان باز نمود، و در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۹ فرموده:

﴿ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٍ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖ ﴾ (مائده / ۱۹)

«ای اهل کتاب، بتحقیق رسول ما شما را آمد که بیان می‌کند برای شما بدوران نبودن پیغمبران، تا مبادا بگوئید: بشیر و نذیر برای ما نیامد، پس محققاً بشیر و نذیر برای شما آمد».

و در سورهٔ جمعه آیهٔ ۲ فرمود:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولاً مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَـٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴾ (جمعه / ۲)

«او آن خدائی است که در میان بی‌سوادان رسولی از خودشان فرستاد که آیات او را بر ایشان تلاوت کند و ایشان را تزکیه نماید و ایشان را کتاب و حکمت بیاموزد و حقا که از پیش در گمراهی آشکار بودند».

این آیات دلالت دارد که خدا رسولش را به سوی خلق فرستاده برای اهل کتاب و بی‌سوادان، و ابواب رحمت خود را باز نموده.

و نبوت را به آن حضرت ختم کرد و در سورهٔ احزاب آیهٔ ٤٠ فرموده:

﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَـٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ (احزاب / ٤٠)

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولیکن رسول خداست و ختم نموده پیامبران را».

و خدا حکم نمود که دین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند، پس در سورهٔ توبه آیهٔ ٣٤ فرموده:

﴿ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴾ (توبه / ٣٣)

«آن خدا همانست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آن را ظاهر سازد و غالب گرداند بر تمام ادیان، و اگرچه مشرکین کراهت داشته باشند».

ابتداء نزول قرآن و آنچه بر پیغمبر ﷺ و سپس بر مردم واجب است

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو، از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گوید: چون خدا رسول خود را مبعوث کرد، واجبات خود را چنانکه می‌خواست بر او نازل نمود که ﴿**لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ**﴾ **(الرعد: 41)** «حکم خدا را رد کننده‌ای نیست»، سپس آنها را بتدریج، و واجبی پس از واجبی و وقتی غیر وقت دیگر بدنبال یکدیگر آورد. گوید: و گفته شده: اول چیزی که به او نازل شد، سورهٔ علق بود که

﴿ ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ ﴾ (علق / ۱)

«بخوان بنام پروردگارت که آفرید».

سپس بر او نازل نمود آنچه را که مأمور نبود که مشرکین را به آن دعوت کند. سپس گفته می‌شود: جبرئیل از جانب خدا بر محمد ﷺ نازل شد که مشرکین را اعلام به نزول وحی کند و ایشان را دعوت کند به ایمان به آن. پس بر رسول خدا ﷺ کار بزرگ شد و از تکذیب ایشان خوف داشت که مبادا دستگیرش کنند. پس نازل شد بر او آیهٔ ٦٧ سورهٔ مائده که:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ﴾ (مائده / ٦٧)

«ای رسول، آنچه که از پروردگارت به سوی تو نازل شده برسان، و اگر نرسانی رسالت او را انجام نداده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند».

گوید: تو را از کشتن حفظ می‌کند تا تو برسانی. پس او آنچه مأمور به آن شد رسانید، و به او استهزاء کردند. پس نازل شد آیهٔ ٩٤- ٩٥ از سورهٔ حجر که فرموده:

﴿ فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ۝٩٤ إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ ﴾ (حجر / ۹۴-۹۵)

«آشکار کن آنچه را که مأموری و از مشرکین اعراض کن. ما تو را از استهزاء کنندگان کفایت می‌کنیم».

گوید: و خدا او را از کسانی که ایمان نمی‌آورند اعلام کرد.

در سورهٔ اسراء آیهٔ ۹۰-۹۳ فرمود:

﴿ وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ۝٩٠ أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا ۝٩١ أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ۝٩٢ أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ﴾ (اسراء / ۹۰-۹۳)

«و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه برای ما چشمه‌ای از زمین بیرون آوری، و یا ملکِ تو و برای تو باشد باغ و بوستانی از خرما و انگور که در خلال آن بشکافی و در آوری چشمه‌ای را، یا آنکه بیفکنی بر ما آسمان را چنانکه گمان برده‌ای بطوری که آسمان پاره پاره باشد و یا اینکه خدا و فرشتگان را فوج فوج در برابر ما بیاوری و حاضر کنی و یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد و یا به آسمان پرواز کنی و بالا روی، و هرگز به بالا رفتنت ایمان نیاوریم تا بر ما کتابی را که قرائت کنیم نازل گردانی، بگو: منزه است پروردگارم، آیا مگر من جز بشری پیغام‌آور هستم».

شافعی (رحمه الله) گوید: و خدای عزوجل نازل کرد بر او آیاتی که او را ثابت قدم و پایدار بدارد هنگامی که از آزار مردم سینه‌اش تنگ شد، و در سورهٔ حجر آیهٔ ۹۷-۹۹ فرمود:

﴿ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٌ ۗ لِّسَانُ ٱلَّذِى يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِىٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِىٌّ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِى ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ﴾ (حجر / ۱۰۳-۱۰۵)

«البته ما می‌دانیم که سینه‌ات بواسطهٔ آنچه می‌گویند تنگ می‌شود، پس با حمد پروردگارت او را تسبیح کن و از سجده کنان باش و پروردگارت را عبادت کن تا وفاتت برسد».

پس خدا بر او رسانیدن به ایشان و عبادت را واجب نمود، ولی قتال با ایشان را واجب نکرد، و در آیات بسیاری او را دستور داد که متعرض ایشان نشود و عزلت هم نکند، و بر او نازل نمود سورهٔ کافرون را که:

﴿ قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴾

(کافرون / ۱-۲)

«بگو: ای کافران، من نمی‌پرستم آنچه را شما می‌پرستید».

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ﴾

«و دین من برای خودم و دین شما برای خودتان».

و در سورهٔ نور آیهٔ ٥٤ فرمود:

﴿ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ (نور / ٥٤)

«پس اگر اعراض کنند و روگردانند همانا بر رسول است آنچه را پذیرفته و متحمل شده، و بر شماست آنچه متحمل شده‌اید، و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید، و بر رسول نیست جز رسانیدن آشکار».

و در قرآن مکرر ذکر شده که بر رسول فقط ابلاغ است.

و ایشان را امر کرد به اینکه شریکان و بت‌ها و بت‌پرستان را سب نکنند، و در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۸ فرمود:

﴿ وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ ﴾ (انعام / ۱۰۸)

«و آن کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند سب نکنید و دشنام ندهید پس ایشان خدا را بعداوت و بدون علم سب می‌کنند».

سپس بعد از آن بر او واجب گردانید که از مشرکین کناره‌گیری کند، و در سورهٔ انعام آیهٔ ٦٨ فرمود:

﴿ وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ (انعام / ٦٨)

«و چون دیدی کسانی را که دربارهٔ آیات ما سخنان نامناسب گویند، از ایشان اعراض کن تا به سخنان دیگری غیر آن پردازند و اگر شیطان تو را در فراموشی برد، پس بعد از متذکر شدن با قوم ستمگر مجالست مکن».

و بر پیروان او نیز بیان کرد آنچه را که مکلفند چنانکه بر آن حضرت واجب نموده، و در سورۀ نساء آیۀ ۱۴۰ می‌فرماید:

﴿ وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓۚ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴾

(نساء / ۱۴۰)

«و بتحقیق در این کتاب بر شما نازل شد که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفر و انکار و استهزاء می‌شود، پس با ایشان ننشینید تا به سخن دیگر پردازند، که در صورت مجالست با ایشان شما نیز مانند ایشان خواهید بود، براستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند».

اذن برای هجرت

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرموده: مسلمین در مکه زمانی که مأذون به هجرت نشدند مستضعف بودند، سپس خدا ایشان را اذن هجرت داد و برای آنان جای خروجی قرار داد، پس گفته می‌شود در این مورد نازل شده آیۀ ۲ سورۀ طلاق که فرموده:

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ﴾ (طلاق / ۲)

«و هر کس از خدا بترسد خدا برای او راه بیرون رفتنی قرار می‌دهد».

پس رسول خدا ﷺ ایشان را اعلام نمود که خدا بر ایشان راهی قرار داده، و در سورۀ نساء آیۀ ۱۰۰ فرموده:

﴿ وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ ﴾ (نساء / ۱۰۰)

«هر کس که در راه خدا هجرت کند در زمین مکان‌های بسیار و وسعت می‌یابد».

و ایشان را امر کرد به هجرت به بلاد حبشه. پس طائفه‌ای از ایشان به سوی حبشه هجرت کردند.

سپس اهل مدینه وارد به اسلام شدند، پس رسول خدا ﷺ طائفه‌ای را امر کرد که به سوی مدینه هجرت نمایند در حالی که بر سایرین ترک هجرت حرام نبود.

و خدای تعالی اهل هجرت را در کتاب خود ذکر کرده، و در سورهٔ توبه آیهٔ ۱۰۰ فرمود:

﴿ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ ﴾ (توبه/ ۱۰۰)

«و پیش آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنان که بنیکی پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند».

و در سورهٔ حشر آیهٔ ۸ فرموده:

﴿ لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ ﴾ (حشر / ۸)

«آنچه خدا عائد رسول خود نمود... برای فقرای مهاجرینی که از خانه‌های خود خارج شدند».

و در سورهٔ نور آیهٔ ۲۲ فرموده:

﴿ وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾ (نور / ۲۲)

«صاحبان فضل و وسعت خودداری نکنند از دادن مال به خویشاوندان و مساکین و مهاجرین در راه خدا».

شافعی (رحمه الله) گوید: سپس خدای تعالی به رسول خدا اذن داد که از مکه هجرت کند، پس آن حضرت به سوی مدینه هجرت کرد، و برای کسانی که در مکه اقامت داشتند اقامت آنها حرام نشد در حالی که خانهٔ شرک بود و اگر چه کم بودند با اینکه در فشار و فتنه بودند و به ایشان اذن جهاد نداد.

سپس خدای عزوجل اذن جهاد داد. و پس از آن فرض و واجب نمود که از دارالشرک هجرت کنند. و محل این سخن در جای دیگر است.

ابتدای اذن به جهاد

و به همین اسناد، شافعی (رحمه الله) گوید: پس ایشان به یکی دو جهاد مأذون شدند: به هجرت قبل از شروع به قتال، سپس مأذون شدند به اینکه با مشرکین قتال کنند. خدای عزوجل در سورهٔ حج آیهٔ ۳۹ فرموده:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ﴾

(حج / ۳۹)

«به کسانی که [با آنان] جنگ می‌شود، به سبب آنکه به آنان ستم شده، اجازه [جهاد] داده شد و خدا بر یاری ایشان تواناست».

و برای ایشان قتال را به معنائی که در کتاب خود بیان کرده مباح نمود. پس در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۰-۱۹۱ فرمود:

﴿ وَقَـٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ۝١٩٠ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ ثَقِفۡتُمُوهُمۡ وَأَخۡرِجُوهُم مِّنۡ حَيۡثُ أَخۡرَجُوكُمۡ ﴾

(بقره / ۱۹۰-۱۹۱)

«در راه خدا با کسانی که با شما قتال می‌کنند (و به جنگ اقدام نموده‌اند) قتال نمائید و تعدی مکنید، زیرا خدا تعدی‌کنندگان (و متجاوزان) را دوست ندارد. و آنان را هر جا یافتید بکشید و از همانجا که شما را بیرون راندند بیرونشان کنید».

تا آنکه فرمود:

﴿ وَلَا تُقَـٰتِلُوهُمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَـٰتِلُوكُمۡ فِيهِ ۖ فَإِن قَـٰتَلُوكُمۡ فَٱقۡتُلُوهُمۡ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَـٰفِرِينَ ﴾ (بقره / ۱۹۱)

«و نزد مسجد الحرام با ایشان قتال نکنید مگر آنکه ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر با شما پیکار کردند بکشید ایشان را که کیفر کافران چنین است».

شافعی (رحمه الله) گوید: این آیات در حق اهل مکه نازل شد و ایشان در عداوت مسلمین از دیگران شدیدتر بودند، پس در قتال ایشان آنچه را که خدای عزوجل ذکر کرده واجب شد.

سپس گفته می‌شود که از قتال با ایشان نهی شده مگر مادامی که ایشان اقدام به قتال کنند و (نیز) از قتال در ماه حرام نهی شده است. و خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۳ می‌فرماید:

﴿ وَقَـٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٌ ﴾ (بقره / ۱۹۳)

«با آنان (که به جنگ شما برخاسته‌اند) قتال کنید تا فتنه‌ای نباشد (و فتنه‌شان از بین برود)».

و نزول این آیه پس از وجوب جهاد است، و این در محل خود بیان شده است.

دستور هجرت

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) فرموده: چون جهاد را خدای عزوجل بر رسول خود واجب نمود بعد از آنکه مباح بود. و رسول خدا ﷺ بر مشرکین مکه سنگین شده

بود که ایشان چون کثرت واردین در دین خدا را دیدند بر مسلمین سخت گرفتند و ایشان را از دین باز می‌داشتند.

پس خدا دربارۀ کسانی از معذبین که از هجرت ناتوان بودند فرمود:

﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ ...﴾ (النحل: ١٠٦).

«جز کسی که مجبور به گفتن کفر باشد ولی دلش آرام به ایمان شده باشد».

و رسول خدا ﷺ به ایشان پیغام فرستاد که خدا برای شما بیرون رفتن را واجب کرده بر کسانی که می‌توانند هجرت کنند و هرگاه هجرت نکنند به فتنه مبتلا می‌شوند. و دربارۀ کسانی که بدون هجرت وفات کردند و از هجرت خودداری کردند آیۀ ۹۷ سورۀ نساء نازل شد که:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧ إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡ ﴾ (نساء / ۹۷-۹۹)

«آن کسانی را که ملائکه قبض روحشان کنند در حالی که بخود ظلم کرده باشند گویند: شما را چه حالی بود؟ گویند: ما ضعیفانی در سرزمین (کفر) بودیم در جوابشان گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است که بد بازگشتی است، مگر آن ضعیف

شمرده‌شدگان از مردان و زنان و اطفالی که حیله (و گریزی) نتوانند و راهی نیابند پس امید است که خدا ایشان را عفو نماید».

که خدا در این آیات عذر ضعیف شمرده‌شدگان و ناتوانان را بیان نموده است. و «**عسی**» امید است، و از خدا بمعنی واجب می‌باشد. و سنت رسول خدا ﷺ دلالت دارد بر اینکه فرض هجرت و مهاجرت بر کسی است که بتواند، و فقط برای کسی است که به فتنۀ دینی می‌افتد، پس هجرت کند به شهری که مردم آن اسلام آورده‌اند. زیرا رسول خدا ﷺ به قومی که در مکه بودند اذن ماندن در آن داد پس از آن که مسلمان شدند، از جمله به عباس بن عبدالمطلب، زیرا خوف از فتنه نداشتند. و رسول خدا ﷺ به لشکر خود امر کرد به مسلمانان مکه بگویند: اگر هجرت کردید به شما بهرۀ مهاجرین خواهد رسید، و اگر ماندید شما مانند سایر اعراب مسلمانید [1]، و مخیر نمی‌کرد کسی را مگر در آنچه حلال بود.

۱- نگا: صحیح مسلم (۳/ ۱۳۵٦، حدیث: ۱۷۳۱)، سنن ابی داود (۲/ ٤۳، حدیث: ۲٦۱۲).

فصل:
در اصل وجوب جهاد

شافعی (رحمه الله) گوید: و چون مدتی از هجرت رسول خدا ﷺ گذشت، و خدا جماعاتی را به پیروی رسول خدا ﷺ موفق کرد، و بعون و یاری خدا نیروی با تعدادی که قبلاً نبود برای مسلمین ایجاد شد، پس برای ایشان جهاد را بعد از آنکه مباح بود واجب نمود، پس خدای تعالی در آیهٔ ۲۱٦ سورهٔ بقره فرمود:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ ﴾ (بقره / ۲۱٦)

«قتال بر شما فرض شد».

و در سورهٔ توبه آیهٔ ۱۱۱ فرمود:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ ﴾ (توبه / ۱۱۱)

«البته خدا از مؤمنین جانهایشان و مالهایشان را خرید بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد».

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲٤٤ فرمود:

﴿ وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ (بقره / ۲٤٤)

«و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست».

و در سورهٔ حج آیهٔ ۷۸ فرمود:

﴿ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ ﴾ (حج / ۷۸)

«و در راه خدا جهاد کنید آن طوری که سزاوار اوست».

و در سورهٔ محمد آیهٔ ٤ فرمود:

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ ﴾ (محمد / ٤)

«پس چون با کافران برخوردید، گردنها [ی شان] را بزنید. تا هنگامی که [بسیاری از] آنان را کشتید، بند [اسارت] را استوار دارید».

و در سورۀ توبه آیۀ ۳۸ فرمود:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ ﴾ (توبه / ۳۸-۳۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد».

و در آیۀ ٤١ همان سوره فرمود:

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (توبه / ٤١)

«(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید».

سپس ذکر نموده قومی را که در جهاد از رسول خدا ﷺ تخلف کردند، کسانی که اظهار اسلام می‌کردند، و در سورۀ توبه آیۀ ٤٢ فرمود:

﴿ لَوۡ كَانَ عَرَضٗا قَرِيبٗا وَسَفَرٗا قَاصِدٗا لَّٱتَّبَعُوكَ ﴾ (توبه / ٤٢)

«اگر متاع و بهرهٔ نزدیکی و سفری آسان باشد تو را پیروی کنند ولیکن چون سفر دور است خودداری می‌کنند».

پس در همان آیه بیان کرد که بر ایشان جهاد است چه نزدیک باشد و چه دور، و در آیهٔ ۱۲۰ و ۱۲۱ همان سورهٔ فرمود:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ ﴾ (توبه / ۱۲۰–۱۲۱)

«این برای این است که به ایشان عطش و رنج و تنگی در راه خدا نمی‌رسد و قدمی بمحلی که کفار را به غضب می‌آورد نمی‌گذارند».

تا آنکه فرموده:

﴿لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾.

«(مگر) اینکه خدا ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کردند جزا دهد». و در مقابل عمل نیکشان دارای اجر زیادند.

شافعی می‌گوید: بزودی بیان می‌کنیم آنچه در ذهن داریم. ان شاء الله.

گوید: و خدا جل ثناؤه در آیهٔ ۸۱ سورهٔ توبه فرمود:

﴿ فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ﴾ (توبه / ۸۱)

«متخلفین از جنگ خوشند که بر خلاف رسول خدا نشستند و نخواستند که با مال و جان در راه خدا جهاد کنند و گفتند: در گرما حرکت نکنید. بگو: آتش جهنم حرارتش سخت‌تر است، اگر بفهمند».

و در سورهٔ صف آیهٔ ٤ فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ (صف / ٤)

«البته خدا دوست می‌دارد کسانی را که چون ستونی آهنین و یکپارچه در راه او کارزار می‌کنند».

و در سورهٔ نساء آیهٔ ۷۵ فرموده:

﴿وَمَا لَكُمۡ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (نساء / ۷۵)

«چه شده شما را که در راه خدا قتال نمی‌کنید».

علاوه بر آنچه در سایر آیات ذکر نموده از وجوب جهاد و حکم متخلفین.

فصل:
در بیان کسانی که جهاد بر ایشان واجب نیست و کسانی که واجب است

و بهمان اسناد شافعی (رحمه الله) فرمود: چون خدای تعالی جهاد را در کتاب خود واجب نمود، و سپس بر زبان رسول خدا ﷺ راهنمائی کرد که جهاد بر مملوک و زن بالغ و حر غیر بالغ واجب نیست. برای قول خدای تعالی که در سورۀ توبه آیۀ ٤١ می‌فرماید:

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (توبه / ٤١)

«(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید».

پس برای مملوک مالی نیست که با آن جهاد کند و مجاهدی نیست مگر آنکه در جهاد مخارجی از مال لازم دارد.

و خدای تعالی در سورۀ انفال آیۀ ٦٥ به رسول خود فرموده:

﴿ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِ ﴾ (انفال / ٦٥)

«مؤمنین را بر قتال تحریض کن».

که دلالت دارد مردان را اراده کرده نه زنان را، زیرا زنان مؤمنات اند نه مؤمنین. و در آیۀ ١٢٢ سورۀ توبه فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً ﴾ (توبه / ١٢٢)

«و مؤمنین را توانائی نبوده که همگی (به سوی میدان جهاد) حرکت کنند».

و در سورۀ بقره آیۀ ٢١٦ فرموده:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ ﴾ (بقره / ٢١٦)

«قتال بر شما فرض شد».

و تمام این آیات دلیل است که ذکور را اراده نموده است.

و خدای عزوجل چون برای ورود اذن گرفتن را امر نمود، و در سورۀ نور آیۀ ۵۹ فرمود:

﴿ وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَـٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُوا۟ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ (نور / ۵۹)

«و چون اطفال شما به سن احتلام رسیدند (یعنی بالغ شدند) باید (هنگام ورود بر شما) اذن ورود و اجازه بگیرند همچون آنان که پیش از ایشان بودند و اذن می‌گرفتند».

پس خدا اعلام کرد که وجوب اذن برای بالغین می‌باشد. و در سورۀ نساء آیۀ ٦ فرموده:

﴿ وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ﴾ (نساء / ٦)

«و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر در ایشان رشد عقلی یافتید اموالشان را به ایشان بسپارید».

پس برای رشد حکمی قرار نداد مگر پس از بلوغ. بنابراین، دلالت دارد که وجوب عمل همانا بر بالغ است. و آنچه من در بین اهل علم مخالفی با آن نمی‌دانم این است که سنت همین را می‌گوید. و ذکر کرده در این موضوع حدیث ابن عمر را.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورۀ توبه آیۀ ۹۱ تا ۹۳ دربارۀ جهاد فرمود که:

﴿ لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا۟ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ مَا عَلَى

ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۝٩١ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ۝٩٢ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾

(توبه / ۹۱-۹۳)

«بر ناتوانان و بیماران و فاقدان بودجۀ جهاد حرج و گناهی نیست (اگر به جهاد حاضر نشوند) در صورتی که برای خدا و رسول او خیرخواه باشند، بر نیکوکاران راهی (عتاب و سرزنشی) نیست، و خدا آمرزندۀ رحیم است. و باکی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آن که سوارشان کنی گفتی: نمی‌یابم چیزی را که شما بر آن حمل کنم، برگشتند در حالی که چشمانشان از اشک جاری بود از غصۀ اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند. همانا راه (مؤاخذه در امر جهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند خشنود شده‌اند که با بازماندگان باشند، و خدا بر دلهای ایشان مهر زده، پس ایشان نمی‌دانند».

و خدای عزوجل در سورۀ نور آیۀ ٦١ فرموده:

﴿ لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ ﴾ (نور / ٦١)

«بر کور و بر لنگ و بر بیمار باکی نیست».

شافعی (رحمه الله) گوید: و گفته شده که اعرج زمین‌گیر است، اغلب عرج بمعنای لنگی در یک پا است.

و گفته شده: آیه نازل شده در اینکه بر ایشان حرجی نیست که جهاد نکنند، و این خوب سخنی است، و احتمال غیر این نیست، و آنان داخل در ضعفایند. ولی از وجوب حج و نماز و روزه و حدود خارج نیستند. پس احتمال داده می‌شود که مقصود این آیه هم همان حرج در جهاد باشد نه سایر واجبات.

و شافعی (رحمه الله) گوید: در جائی که قتال و جنگ در آن دور است ، و آن جائی است که دو شب و بالاتر راه باشد. در این صورت بر آنکه قوی و بدن سالم دارد لازم نیست حاضر شود هرگاه واجد مرکب و سلاح و نفقه نباشد. و برای کسی لازم است که نفقه باندازۀ ماندن خود در جنگ داشته باشد. خدای عزوجل در سورۀ توبه آیۀ ۹۲ فرموده:

﴿ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ﴾ (توبه / ۹۲)

«و حرجی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آنکه ایشان را سوارشان کنی و بفرستی، گفتی: وسائلی که شما را با آن حمل کنم ندارم آنان برگشتند در حالی که چشمانشان از اشک جاری بود از اندوه اینکه نیافته‌اند چیزی را که خرج کنند».

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: رسول خدا ﷺ قتال کرد و با او بعضی از منافقین بودند که نفاقشان شناخته شده بود.

سپس روز خندق با او حاضر شدند و سخنانی گفتند، چنانکه در سورۀ احزاب آیۀ ۱۲ از ایشان نقل کرده که گفتند:

﴿ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴾ (احزاب / ۱۲)

«خدا و رسول او ما را وعده ندادند مگر برای مغرور کردن و فریب».

سپس در جنگ بنی المصطلق عده‌ای منافقین حاضر شدند و سخنانی گفتند که خدا در سورۀ منافقون آیۀ ۸ از آنان حکایت کرده که گفتند:

﴿ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ ﴾

(منافقون / ۸)[1]

«اگر به مدینه برگشتیم البته عزیزتر ذلیل‌تر را خارج می‌کند».

و غیر این از سخنانی که خدا از نفاق ایشان حکایت کرده.

سپس غزوۀ تبوک رسید، عده‌ای از ایشان با رسول ﷺ آمدند که شب عقبه شتر او را رم دادند تا او را بکشند، پس خدا او را از شر ایشان حفظ کرد، و عده‌ای از ایشان تخلف کردند. سپس خدای عزوجل در تبوک و یا در برگشت، اخبار ایشان را به رسول خود خبر داد، و در تبوک جنگی نشد، پس خدا در آیۀ ٤٦ تا ٥٠ سورۀ توبه فرمود:

﴿ وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ۝٤٦ لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالٗا وَلَأَوۡضَعُواْ خِلَٰلَكُمۡ يَبۡغُونَكُمُ ٱلۡفِتۡنَةَ وَفِيكُمۡ سَمَّٰعُونَ لَهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ۝٤٧ لَقَدِ ٱبۡتَغَوُاْ ٱلۡفِتۡنَةَ مِن قَبۡلُ

۱- نگا: صحیح بخاری (۳ / ١٢٩٦، حدیث: ۳۳۳۰)، صحیح مسلم (٤/ ١٩٩٨، حدیث: ٢٥٨٤).

وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَظَهَرَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٤٩﴾ إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡۖ وَإِن تُصِبۡكَ مُصِيبَةٞ يَقُولُواْ قَدۡ أَخَذۡنَآ أَمۡرَنَا مِن قَبۡلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمۡ فَرِحُونَ ﴾ (توبه / ٤٦-٥٠)

«و اگر ایشان ارادۀ خروج به جهاد داشتند بدون تردید بر آن ساز و برگی فراهم می‌کردند، ولیکن خدا آمدنشان را به جهاد مکروه دانست، و ایشان را بازداشت و گفته شد: با نشستگان بنشینید، و اگر در میان شما بیرون می‌آمدند جز فساد و مکر برای شما نمی‌افزودند، و هر آینه در میان شما شتاب می‌کردند که برایتان فتنه جویند، و در میان شما بنفع ایشان جاسوسانی است، و خدا بحال ستمگران داناست، و همانا از پیش فتنه جوئی می‌کردند و امور را برای تو دگرگون می‌ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند، و بعضی از منافقین آنانند که می‌گویند: به من اذن بده و مرا به فتنه میفکن. آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند و محققاً دوزخ محیط به کافرین است، و اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می‌گویند: ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (که در خانه‌ها نشستیم) و رو می‌گردانند در حالی که خوشحالند».

پس خدا برای رسول خود اسرار ایشان را آشکار کرد و خبر جاسوسانشان را و فتنه جوئی‌ها و نشر کذب و اراجیف و بدخواهی ایشان را بیان کرد. پس خبر داد که خدا حرکت کردن ایشان را با تو صلاح ندانست، زیرا نیت بد داشتند زیرا ضرر بر مسلمین می‌داشتند.

سپس در تأکید این مطلب بیانی زیاد کرد، و در سورۀ توبه آیۀ ۸۱ تا ۸۳ فرمود:

﴿ فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ٨١ فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلٗا وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرٗا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٢ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ﴾ (توبه / ۸۱-۸۳)

«واماندگان از جهاد در جلوس شان بر خلاف رسول خدا شادند و نخواستند که با مال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند: در گرما حرکت نکنید. بگو: آتش دوزخ حرارتش سخت‌تر است، اگر بفهمند. پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند بجزای آنچه کسب می‌کردند. پس اگر خدا ترا به سوی گروهی از ایشان برگردانید و از تو اجازۀ خروج به سوی جهاد خواستند بگو: هرگز و ابداً با من خارج نخواهید شد، و بهمراه من با دشمن قتال نخواهید کرد زیرا شما بار اول به نشستن خوشنود بودید پس بنشینید با تخلف‌کنندگان».

و شافعی کلام را بسط داده است.

و بهمین اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ توبه آیۀ ۱۲۳ فرموده:

﴿ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ ﴾ (توبه / ۱۲۳)

«قتال کنید با کفاری که به شما نزدیکند».

پس جهاد با مشرکین را واجب کرده، سپس بیان نمود که به جهاد چه کسانی ابتدا کنند و اعلام کرد که با کسانی که نزدیکترند. و معقول هم همین است، زیرا مسلمین به جهاد آنان که نزدیک باشند قویتر خواهند بود زیرا ضرر آن که نزدیک است بیش از کسی است که دور باشد.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ر بیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در کتاب خود و بر زبان نبی خود جهاد را واجب نمود، سپس تأکید نمود به حرکت برای جهاد، پس در سورۀ توبه آیۀ ۱۱۱ فرمود:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ﴾ (توبه / ۱۱۱)

«خدا از مؤمنین جان‌های ایشان و مال‌های ایشان را خریداری نمود بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد، کارزار می‌کند در راه خدا پس می‌کشند و کشته می‌شوند، وعده‌ای است ثابت بر او: در توراة و انجیل و قرآن ...».

و در آیۀ ۵ همان سوره فرمود:

﴿ فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴾ (توبه / ۵)

«پس چون ماه‌های حرام منقضی شد بکشید مشرکین را».

و در آیۀ ۲۹ فرمود:

﴿ قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ ﴾ (توبه / ۲۹)

«کارزار کنید با آنان که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آنچه خدا و رسول آن حرام کرده، حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند».

و شافعی (رحمه الله) ذکر نمود حدیث ابی هریره را از رسول خدا ﷺ که فرمود: «**لَا أَزَالُ أُقَاتِلُ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ** = «با مردم قتال می‌کنم تا بگویند: لا إله الا الله»[1].

سپس شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ توبه آیۀ ۳۸-۳۹ فرمود:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡـٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ (توبه / ۳۸-۳۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد، و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

۱- متفق علیه [صحیح بخاری (۲/ ۵۰۷، حدیث: ۱۳۳۵)، صحیح مسلم (۱/ ۵۲، حدیث: ۲۱) با عبارت: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ...»].

و در آیۀ ٤١ فرمود:

﴿ ٱنفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٌ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴾ (توبه / ٤١)

«(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید!»

شافعی (رحمه الله) گوید: این آیات احتمالات دارد که می‌خواهد جهاد و کوچ کردن را واجب کند بر هر کس که طاقت دارد مانند نماز و زکات، پس هر کس جهاد کرد از دیگری ساقط نمی‌شود، زیرا عمل این برای دیگری نوشته نمی‌شود. و احتمال دارد واجب کفائی باشد که اگر عده‌ای بقدر کفایت برای جهاد حرکت کردند از دیگران ساقط می‌شود، و اگر دیگران حرکت نکردند گناه نکرده‌اند.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۹۵ فرموده:

﴿ لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴾ (نساء / ۹۵)

«آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد و خودداری می‌کنند باستثنای آنان که صاحب عذر و ضررند با آنان که در راه خدا با مال‌ها و جان‌های خود جهاد می‌کنند مساوی نیستند، خدا کسانی که با مال‌ها جان‌های خود مجاهدند برتری داده بر متقاعدین بدرجه‌ای، و همه را وعده‌ی نیکو داده است».

شافعی (رحمه الله) فرمود: پس متخلفین از جهاد را خدا وعدۀ نیک داده بخاطر ایمانشان، و بیان کرده که مجاهدین برتری دارندزمانی متخلفین گناهکارهستند در

صورتی که عدهٔ کافی به جهاد قیام نکرده باشند ، هرآینه متخلفین به گناه ترک جهاد معاقب بودند . اگر خدا عفو نکرده باشد.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ توبه آیهٔ ۱۲۲ فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى ٱلدِّينِ ﴾ (توبه / ۱۲۲)

«مؤمنین را توانایی نبوده که همگی کوچ کنند (در راه جهاد)، پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای کوچ نمی‌کنند تا تعلم کنند در دین».

پس خدا خبر داده که مسلمین همگی کوچ‌کننده نیستند و کوچ بر بعضی دون بعضی است، و تفقه نیز بر بعضی است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و رسول خدا ﷺ جنگ کرد، و عده و جمعی از اصحاب او با او بودند، و عدهٔ دیگر می‌ماندند، حتی آن که در جنگ تبوک علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) به امر رسول خدا ﷺ نیامد. و شافعی (رحمه الله) در این مورد کلام را بسط داده و جهاد را نظیر تشییع جنازه و نماز بر جنازه قرار داده که بعمل بعضی از دیگران ساقط است (در صورتی که جهاد فرض کفایی باشد، نه فرض عین).

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو که گفتند: حدیث کرد ما را ابو العباس الاصم از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل در سورهٔ انفال آیهٔ ۱ فرمود:

﴿ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ ۖ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ ۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُواْ ذَاتَ بَيْنِكُمْ ۖ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴾

(انفال / ۱)

«سؤالت می‌کنند از انفال؟ بگو: انفال مال خدا و رسول است، پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید، وخدا و رسول او را اطاعت کنید اگر ایمان دارید».

پس غنیمت‌های جنگ بدر مال رسول خداست آن را به هر جا که خواهد مصرف کند. و همانا آیهٔ ٤١ انفال که فرموده:

﴿ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ (انفال / ٤١)

«و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققا یک پنجم آن برای خدا است، و برای رسول، و برای صاحب قرابت و یتیمان و مساکین و راهگذر، اگر مؤمن به خدا هستید و به آنچه ما نازل کردیم بر بندهٔ خودمان، روز فرقان (جدا شدن) روزی که دو جماعت به هم رسیدند و خدا بر همه چیز توانا است».

نازل شد پس از بدر و چنانکه برای تو تعریف شد رسول خدا ﷺ از هر غنیمتی پس از بدر یک پنجم آن را بر می‌داشت و چهار پنجم دیگر را به آنان که در جنگ حاضر بودند از مسلمین قسمت می‌کرد مگر لباس مقتول که مخصوص قاتل او بود، پس لباس مقتول خارج از غنائم بود و همچنین صنفی از غنائم (یعنی، آنچه رسول خدا ﷺ از غنائم قبل از تقسیم برای خود انتخاب کرده بر می‌داشت)، و در آن اختلاف شده و گفته شده که پیغمبر ﷺ آن را از غنائم خارج می‌کرد و گفته شده آن را از سهم خود از خمس می‌گرفت.

و همچنین اسیران در جنگ از حکم غنائم خارج بودند که رسول خدا ﷺ دربارۀ آنان رفتاری داشت، بعضی را به قتل می‌رساند و از بعضی فدیه می‌گرفت و بعضی را به اسارت مسلمین می‌گذاشت.

شافعی (رحمه الله) گوید: و اما واقعه و قصۀ عبدالله بن جحش و ابن الحضرمی (که عبدالله را با چند نفر، رسول خدا ﷺ فرستاد برای انتقام از کفار، اینان در آخر جمادی الثانی در بطن نخله، ابن الحضرمی را دیدند با قافلۀ تجارتی قریش، پس حمله کردند و ابن الحضرمی را کشتند و قافله را غارت کردند، و این اولین جنگ و اولین غنیمتی بود که نصیب مسلمین شد، ولی چون این قضیه در اول ماه رجب که ماه حرام بود واقع شد در حالی که عبدالله بن جحش خیال کرده بود از جمادی است، و لذا مورد سؤال واقع شد و خدا در سورۀ بقره آیۀ ۲۱۷ جواب داده)[1]. شافعی (رحمه الله) گوید: این قبل از بدر و قبل از نزول آیۀ غنیمت، و در اولین روز ماه حرام بود، پس در این کار توقف کردند تا آیۀ ۲۱۷ سورۀ بقره نازل شد که:

﴿ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ قِتَالٖ فِيهِۖ قُلۡ قِتَالٞ فِيهِ كَبِيرٞۚ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفۡرُۢ بِهِۦ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَإِخۡرَاجُ أَهۡلِهِۦ مِنۡهُ أَكۡبَرُ عِندَ ٱللَّهِۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ ﴾ (بقره / ۲۱۷)

«از تو سؤال می‌کنند دربارۀ جنگ در ماه حرام؟ بگو: قتال در آن ماه (گناه) بزرگی است، ولی باز داشتن از راه خدا و کفر به او و (هتک حرمت) مسجد الحرام و بیرون راندن اهلش از آن، نزد خدا (گناهش) بزرگتر است، و فتنه (برگرداندن دیگران از دین) از کشتن بزرگتر است».

۱- نگا: تفسير ابن أبي حاتم (۷ / ٤٤٢)، سيرة ابن هشام (۱ / ٦٠٤).

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان از عمرو بن دینار از ابن عباس که چون نازل شد آیۀ ٦٥ سورۀ انفال که فرموده:

﴿ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِ ﴾ (انفال / ٦٥)

«اگر از شما (مسلمین) بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر غلبه کنند».

پس مقرر شده بود که بیست نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، بعد خدای عزوجل آیۀ ٦٦ را نازل کرد که می‌فرماید:

﴿ ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ صَابِرَةٞ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِ ﴾ (انفال / ٦٦)

«اکنون خدا از شما سختی را برداشت و بار شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است، پس اگر از شما صد نفر صابر باشند بر دویست نفر غلبه کنند».

و مقرر شد که صد نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند [1].

شافعی (رحمه الله) گوید: چنانکه ابن عباس گفته ان شاء الله بواسطۀ تنزیل از تأویل بی‌نیازیم که چون خدا مقرر کرد که بیست نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، که یک نفر از مقابل ده نفر فرار نکند، پس خدا تخفیف داد. پس امر بر این شد که صد نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، یعنی یک نفر از مقابل دو نفر. و روایت کرده شافعی بسند دیگری از ابن عباس که او گفته: هر کس از مقابل سه نفر فرار کند فرار نکرده، و اگر از مقابل دو نفر فرار کند فرار نموده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ انفال آیات ١٥ تا ١٦ می‌فرماید:

۱- صحیح بخاری (٤/ ١٧٠٦، حدیث: ٤٣٧٥).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ۝١٥ وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ (انفال / ۱۵-۱٦)

«ای مؤمنین، چون کافران را در جنگ ملاقات کردید در حالی که زیاد بودند و به شما رو آوردند پس به آنان پشت نکنید. و هر کس در آن روز (روز جنگ) جز برای بازگشت و آماده شدن و یا برای مکان‌گیری و ملحق شدن به گروه دیگر از مجاهدین به ایشان پشت کند، پس بتحقیق به غضب خدا مبتلا شده و جای او دوزخ و بد باز گشتی است».

شافعی (رحمه الله) گوید: پس اگر یک نفر از مقابل دو نفر فرار کند به راست و چپ، و به عقب و جلو، برای برگشت و حمله، و یا جای گرفتن به گروهی از مسلمین، کم باشند و یا زیاد که در حضور او باشند و یا جدای از او، فرق ندارد این بسته به نیت اوست که خدای عزوجل می‌داند پس چنین کسی از غضب الهی استثناء شده است، و اگر غیر این باشد می‌ترسم بر او که به غضب الهی دچار شود، مگر آنکه خدا او را عفو کند.

گوید: و اگر مشرکین از دو مقابل ایشان زیادتر باشند، من دوست ندارم که رو بگردانند و نزد من مستوجب غضب خدا نیستند اگر روگردان شدند، زیرا بیان کردیم که خدا غضب دارد بر آن که ترک واجب او را در جهاد نموده، و این غضب در موردی است که مسلمین با دو مقابل دشمن باشند و فرار کنند.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل دربارهٔ یهودیان بنی النضیر هنگامی که رسول خدا ﷺ با ایشان جنگ کرد، در سورهٔ حشر آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ مَا ظَنَنتُمۡ أَن يَخۡرُجُواْۖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَيۡثُ لَمۡ يَحۡتَسِبُواْۖ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَۚ يُخۡرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيۡدِيهِمۡ وَأَيۡدِى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِى ٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴾

(حشر / ۲)

«اوست خدائی که کفار اهل کتاب را از خانه‌هاشان برای اولین بار بیرون راند، گمان نمی‌کردید که خارج شوند و آنان گمان داشتند که قلعه‌هاشان مانع ایشان از عذاب خدا است، پس امر و عذاب خدا برای ایشان آمد از جائی که گمان نمی‌کردند و خدا در دلهای ایشان چنان ترسی انداخت که خانه‌های خود را بدست خودشان و بدست مؤمنین خراب می‌کردند، پس ای صاحبان بصیرت، عبرت گیرید».

پس خدا توصیف کرده ایشان را به خراب کردن خانه‌هاشان، گویا راضی است، و رسول خدا ﷺ امر کرد به قطع درختان ایشان، و گویا خدا به این کار راضی بود که آیهٔ ۵ را نازل کرده و فرموده:

﴿ مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيُخۡزِىَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴾ (انفال / ۵)

«آنچه از درختان خرما را که قطع کردید و یا آنکه گذاشتید تا بر ریشه بپا باشد، پس باجازۀ خداست و تا فاسقان خوار شوند».

پس قطع و یا ترک آن را مورد رضا و مباح کرده و قطع درخت و ترک یعنی گذاشتن آن، در کتاب و سنت موجود است، رسول خدا ﷺ قطع کرد درختان بنی النضیر را، و گذاشت درختان دیگری را.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) دربارۀ کافر حربی گوید: هرگاه اسلام آورد در حالی که مسلم و یا معاهد و یا امان یافته‌ای را به قتل و یا به جراحت رسانیده و یا مالی گرفته، ضامن نیست، مگر اینکه نزد او مال شخص معینی باشد، و استدلال کرده به قول خدای تعالی در سورۀ انفال آیۀ ۳۸ می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ (انفال / ۳۸)

«بگو به کفار: اگر از کفر خودداری کنند، گذشتۀ ایشان آمرزیده شود».

شافعی (رحمه الله) گوید: آنچه گذشته چیزی است که رفته، مانند آیۀ ربا که در آیۀ ۲۷۸ سورۀ بقره فرموده:

﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ﴾ (بقره / ۲۷۸)

«از خدا بترسید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید».

و امر نکرده به رد آنچه گذشته. و شافعی (رحمه الله) کلام را در این مورد بسط داده.

شافعی در جای دیگر به همین اسناد در این آیه گوید: رسول خدا ﷺ به حکم خدا هر ربائیکه در جاهلیت بود نگرفت و احدی را امر نکرد که نسبت به ربائی که در جاهلیت قبض نموده، رد نماید.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق در میان عده‌ای که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از

حسن بن محمد از عبیدالله بن ابی رافع که گفت: از علی (رضی الله عنه) شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا ﷺ من و زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: بروید تا برسید به روضهٔ خاخ، آنجا زن کنیزی است که با او نامه‌ای است پس ما بیرون رفتیم و اسبان ما می‌دویدند ناگهان آن زن را دیدیم و گفتیم: بیرون بیاور نامه را، او گفت: با من نامه‌ای نیست، گفتیم: یا بیرون آور و یا جامه‌های تو را می‌افکنیم، پس نامه را از میان گیسوان خود بیرون آورد، ما آن را خدمت رسول خدا ﷺ آوردیم، ناگه در آن نوشته‌ای از حاطب بن ابی بلتعه بود به مردی از مشرکین مکه، که بعضی از اخبار مربوط به رسول خدا را اطلاع داده بود، رسول خدا ﷺ فرمود: ای خاطب، این چیست؟ عرض کرد در قضاوت عجله نکنید من از خود قریش نبودم و حلیف ایشان بودم، مهاجرین دیگر خویشانی دارند که حمایت از نزدیکان ایشان بکنند، ولی من خویش در مکه نداشتم، پس دوست داشتم که بر ایشان منتی بگذارم، و والله این کار را برای شک در دین خود نکردم و خوشنود از کفر نیستم پس از اسلام. رسول خدا ﷺ فرمود: راست می‌گوید، عمر گفت: یا رسول الله، مرا بگذار گردن این منافق را بزنم، پیغمبر ﷺ فرمود: او در بدر حاضر شده و چه می‌دانی شاید خدا به اهل بدر توجه کرده و فرموده: آنچه خواهید بکنید که برای شما آمرزیدم [1]. پس نازل شد آیهٔ ۱، سورهٔ ممتحنه که می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ ﴾ (ممتحنه / ۱)

«ای مؤمنین، دشمن خدا و دشمن خودتان را دوستانی قرار ندهید که با ایشان طرح دوستی افکنید».

۱- متفق علیه [صحیح بخاری (٤/ ١٥٥٧، حدیث: ٤٠٢٥)، صحیح مسلم (٧/ ١٦٧، حدیث: ٦٥٥٧)].

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) فرمود: در این حدیثی که ذکر شد می‌رساند که بواسطۀ گمان‌ها نباید حکم کرد، زیرا آن نامۀ حاطب محتمل بوده که برای شک در اسلام این کار را نکرده و آن را بجا آورده برای آن که خانوادۀ او از اذیت کفار محفوظ باشند. و احتمال لغزشی از او بوده نه اعراض از اسلام، و احتمال معنی زشت‌تری داشته. ولی قول، قول اوست در حمل کردن به صحت. و شافعی (رحمه الله) در اینجا بسط کلام داده.

خبر داد ما را ابوسعید محمد بن موسی از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورۀ توبه آیۀ ۳۳ فرمود:

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴾ (توبه / ۳۳)

«خدا همانست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آن را بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین نخواهند».

شافعی (رحمه الله) گوید: خدا دین خود را ظاهر ساخت بواسطۀ رسول خود بر ادیان، به اینکه هر کس شنید گفت: این دین حق است و ادیان مخالف این دین بر باطل است. و ظاهر ساخت که تمام شرک در دو دین است: دین اهل کتاب، و دین امیین. پس رسول خدا ﷺ بر امیین غلبه کرد تا اینکه ایشان بخواهی و نخواهی اسلام را پذیرفتند، و از اهل کتاب کشت و اسیر کرد تا بعضی از ایشان دین را پذیرفت و بعضی دیگر در حال ذلت جزیه داد و حکم آن حضرت بر ایشان جاری گردید، و این است معنای ظهور دین. و اینجا مکرر کرده است.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی (رحمه الله) که گوید: خدای عزوجل در سورۀ توبه آیۀ ۵ فرموده:

﴿ فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ ﴾

(توبه / ۵)

«پس چون ماه‌های حرام منقضی شد مشرکین را هر جا یافتید بکشید».

و در سورهٔ انفال آیهٔ ۳۹ فرموده:

﴿ وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴾ (انفال / ۳۹)

«و با ایشان کارزار کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد ولی اگر خودداری کنند پس محقق است که خدا به آنچه می‌کنند بیناست».

و در جای دیگر شافعی (رحمه الله) گوید: منظور از دفع فتنه، دفع شرک است. و دین تمامش یکی باشد برای خدا. و ذکر کرده حدیث ابی هریره را از پیغمبر ﷺ که فرمود: «**لاَ أَزَالُ أُقَاتِلُ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ**»[۱] همواره با مردم قتال می‌کنم تا بگویند: لا اله الا الله.

شافعی (رحمه الله) گوید: و خدای تعالی در سورهٔ توبه آیهٔ ۲۹ فرموده:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ﴾

(توبه / ۲۹)

۱- متفق علیه [صحیح بخاری (۲/ ۵۰۷، حدیث: ۱۳۳۵)، صحیح مسلم (۱/ ۵۲، حدیث: ۲۱) به عبارت: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ...»].

«با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت نمی‌آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق گردن نمی‌نهند و از آنان که کتاب داده شده‌اند کارزار کنید تا اینکه از دست خود در حال ذلت جزیه دهند».

و ذکر نموده حدیث بریده را از رسول خدا ﷺ در دعوت به اسلام که فرمود: «اگر به سوی اسلام اجابت نکردند ایشان را به جزیه دعوت کن، پس اگر دادند بپذیر و رهاشان کن و اگر نه از خدا یاری جو و با ایشان قتال کن»[1].

سپس شافعی (رحمه الله) گوید: این دو آیه ناسخ و مخالف یکدیگر نیستند، و همچنین هیچ یک از دو حدیث ناسخ دیگری و مخالف با یکدیگر نیست، ولیکن یکی از دو آیه و دو حدیث عام است که مراد به آن خاص است، و از مجملاتی است که آیهٔ دیگر آن را تفسیر می‌کند. پس امر خدا به قتال مشرکین تا ایمان آورند و هم چنین حدیث ابو هریره، از بت پرستان و وجوب قتال اهل کتاب تا جزیه دهند اگر ایمان نیاورند و هم حدیث که بریده روایت کرده دربارهٔ بت پرستان، پس واجب این است که در حال قدرت با ایشان قتال کنی تا ایمان آورند و از بت‌پرستان جزیه قبول نشود، ولی واجب دربارهٔ اهل کتاب و کسانی که قبل از اسلام دینی داشتند این است که با ایشان قتال کنی تا جزیه دهند و یا اسلام آورند، چه عرب باشند و چه عجم.

شافعی (رحمه الله) گوید: و برای خدای تعالی کتبی است که قبل از قرآن نازل شده، معروف نزد عموم تورات و انجیل است، و خدای عزوجل در سورهٔ نجم آیهٔ ٣٦-٣٧ خبر داده که غیر این دو نیز نازل شده و فرموده:

﴿ أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۝٣٦ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ﴾

(نجم / ٣٦-٣٧)

١- صحیح مسلم (١٣٥٧/٣، حدیث: ١٧٣١) ، سنن أبی داود (٣٧/٣ ، حـدیث: ٢٦١٢)، ترمـذی (٢٢/٤، حدیث: ١٤٠٨) وترمذی فرموده: «حسن صحیح».

«آیا خبر داده نشده به آنچه در صحف موسی است و صحف ابراهیمی که وفا کرده است».

و زبور داود را ذکر کرده، ولی صحف ابراهیم و یا زبور داود در دسترس نیست، و در سورهٔ شعراء آیهٔ ١٩٦ فرموده:

﴿ وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴾ (شعراء / ١٩٦)

«براستی که وصف این قرآن در کتاب‌های گذشتگان است».

شافعی (رحمه الله) گوید: مجوس را کتابی غیر از تورات و انجیل بوده و بتحقیق کتاب خود را فراموش کردند و تبدیل، و رسول خدا ﷺ در گرفتن جزیه از ایشان اذن داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و قومی از عرب قبل از نزول قرآن، به دین اهل کتاب بودند، پس رسول خدا ﷺ از بعضی از ایشان جزیه گرفت و از جمله در جائی نام برده نام اکیدر دومه را، و او مردی بود از غسان و یا از کنده.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی دربارهٔ مشرکین دو حکم نمود: پس دربارهٔ بت پرستان حکم نموده که مقاتله شوند تا اسلام آورند و با اهل کتاب مقاتله شود تا جزیه دهند اگر اسلام نیاورند.

و خدا زنان اهل کتاب و طعام ایشان را حلال نموده، پس احتمال دارد که این حکم شامل تمام اهل کتاب باشد و یا بعضی از ایشان باشد، ولی آنچه روایت شده از رسول خدا ﷺ که در آن مخالفی ندانم این است که مراد اهل تورات و انجیل از بنی اسرائیل است نه مجوس. و شافعی (رحمه الله) در این مورد بسط کلام داده و فرق گذاشته بین بنی اسرائیل و کسانی از غیر بنی اسرائیل که قبل از اسلام به دین بنی اسرائیل بودند، و بین غیر بنی اسرائیل. بواسطهٔ آنکه خدا در چند جای کتاب خود نعمت خود را بر بنی اسرائیل ذکر کرده و آنچه به ایشان داده و به غیر ایشان نداده از معاصرین ایشان. پس هر

کس از غیر بنی اسرائیل قبل از نزول قرآن به دین بنی اسرائیل بوده و اهل کتابی نبوده‌اند از ایشان جزیه گرفته شود، ولی زنانشان نکاح نشود و ذبایح ایشان خورده نشود مانند مجوس. زیرا خدای تعالی برای ما حلال کرده نکاح و حلیت طعام کسانی را که کتاب بر ایشان نازل شده، و روایتی هم در این موضوع از عمر و علی – رضی الله عنهما – وارد شده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: و آنچه از ابن عباس روایت شده در حلیت ذبائح ایشان، و او تلاوت کرده آیهٔ ۵۱ سورهٔ مائده را که

﴿ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ ﴾ (مائده / ۵۱)

«هر کس اهل کتاب را دوست و یاور گیرد او از ایشانست».

(که خواسته از این آیه حرمت را استفاده کند) پس این روایت اگر از ابن عباس راست باشد، قبول کردن قول عمر و علی – رضی الله عنهما – اولی و بهتر است، و طبق حکم عقل است و اما آیهٔ ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ پس معنی آن چیز دیگری است غیر مربوط به ذبایح.

شافعی (رحمه الله) گوید: اگر صابئون و سامره از بنی اسرائیل باشند و دین یهود و نصاری را داشته باشند زنانشان نکاح می‌شود و ذبحشان خورده می‌شود و اگرچه در فرعی از دین مخالف آنان باشند، زیرا اختلاف بین ایشان در فروع است.

و اما اگر در اصل دینداری مخالف اهل کتاب باشند ذبائح ایشان خورده نمی‌شود و زنانشان نکاح نگردد.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ توبه آیهٔ ۲۹ فرمود:

﴿ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ﴾ (توبه / ۲۹)

«تا اینکه آنان جزیه از دست دهند در حال ذلت».

پس خدا اذن نداده در گرفتن جزیه از آنان تا آن که خودشان بدست خود در حال ذلت بدهند.

شافعی (رحمه الله) گوید: و از مردانی از اهل علم شنیدم که می‌گویند: صغار به این معنی است که حکم اسلام بر ایشان جاری شود با اینکه اسلام را قبول ندارند و چون حکم اسلام بر ایشان جاری گردد کوچک شمرده شده‌اند.

شافعی (رحمه الله) گوید: در آیه روشن است (و الله اعلم) که آنان که قتال با ایشان واجب است تا جزیه دهند کسانی اند که حجت بر ایشان بواسطۀ بالغ شدن اقامه شده باشد، پس دین خدا را رها کرده و بر دین پدران خود بمانند از اهل کتاب و روشن است که خدا با کسانی امر به قتال کرده که بالغ شده‌اند، و رسول خدا ﷺ نیز مانند کتاب خدا جزیه را از بالغین گرفته نه از اطفال و نه از زنان. و بسط کلام داده است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورۀ توبه آیۀ ۲۸ فرموده:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَا ﴾ (توبه / ۲۸)

«همانا مشرکین نجسند پس بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند».

گوید: من از بعضی از اهل علم شنیدم که می‌گفت: مسجد الحرام حرم است، و از اهل تاریخ از چند نفر شنیدم که روایت می‌کردند در نامۀ رسول خدا ﷺ بوده که پس از این سال مسلم و مشرک در حرم جمع نشوند.

و به همان اسناد شافعی گوید: خدا واجب کرده قتال با غیر اهل کتاب را تا مسلمان شوند و قتال با اهل کتاب تا جزیه دهند. و در سورۀ بقره آیۀ ۲۸٦ فرموده:

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا ﴾ (بقره / ۲۸٦)

«خدا به کسی تکلیف نمی‌کند مگر بقدر وسع او».

بنابراین، اگر مسلمین عاجز شدند باکی نیست که از قتال هر دو فرقه خودداری و صلح کنند، سپس کلام را کشانیده تا گفته: رسول خدا ﷺ با اهل مکه در حدیبیه صلح کرد و صلح میانشان تا ده سال دوام پیدا کرد. و در همان سفر بر او نازل شد آیات ۱ و ۲ سورهٔ فتح که می‌فرماید:

﴿ إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ﴾ (فتح / ۱-۲)

«حقا که ما فتح آشکاری نصیب تو کردیم تا خدا گناه متقدم و متأخر ترا بیامرزد».

شافعی (رحمه الله) گوید: ابن شهاب گفته: در اسلام فتحی بزرگ‌تر از آن نبوده و گوید: هنگامی که امن حاصل شد مردم داخل اسلام شدند.

شافعی (رحمه الله) ذکر کرده که صلح با کسانی که قدرت بر قتالشان هست آن کسانی که جزیه نمی‌دهند، بیشتر از چهار ماه نیست، زیرا خدای عزوجل در سورهٔ توبه آیهٔ ۱-٤ فرموده:

﴿بَرَآءَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ۝١ فَسِيحُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ....﴾ (توبه / ۱-۲)

«بیزاری خدا و رسول اوست به سوی مشرکینی که با ایشان پیمان بسته‌اید، پس چهار ماه بآزادی در زمین سیر کنید».

شافعی (رحمه الله) گوید: چون اسلام قوی شد خدای تعالی در مراجعت پیغمبر ﷺ از تبوک نازل نمود آیهٔ: ﴿بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم...﴾. سپس شافعی (رحمه الله) کلام را کشانیده تا اینکه گوید: گفته شده که آنان که پیمان با رسول خدا ﷺ بسته بودند، قومی بودند که تا مدت غیر معلومی پیمانشان بود، پس خدای عزوجل آن را چهار ماه قرار داد و امر کرد رسول خود را که پیمانشان را تا مدتی قرار دهد و نسبت به پیمانی که قبل از نزول آیات فوق بود اگر به پیمان خود عمل کردند مدتی که برایشان قرار داده شده تمام شود، و آن کس که از او خوف خیانت است پیمانش به سویش افکنده شود، پس اجازهٔ پیمان جدید پس از نزول این آیه و قدرت مسلمین نداد.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: هر کس از مشرکین بود و خواست اسلام را بفهمد، پس بر امام مسلمین سزاوار است که او را امان دهد تا بر او کتاب خدا تلاوت شود و او را به اسلامی که امیدوار دخول اوست دعوت کند، زیرا خدا در سورهٔ توبه آیهٔ ٦ به رسول خود فرموده:

﴿ وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ﴾ (توبه / ٦)

«و اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محل امن خودش برسان».

که مسلمین و معاهدین آنان که در بلاد اسلامند مانع او نشوند و یا مردمی که متصل به بلاد اسلام می‌باشند (مانع او نشوند).

شافعی (رحمه الله) گوید: و قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ﴾ «سپس او را به محل امن خودش برسان» یعنی (والله اعلم) امن از تو و یا از کسانی که

بر دین تو هستند نه امن از طرف غیر تو و دشمنانی که او را امان نمی‌دهند و مطیع تو نیستند.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: مجموع وفاء به نذر و عهد چه به سوگند باشد و یا به غیر سوگند، در قول خداست که در آیهٔ اول سورهٔ مائده فرموده:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾. (مائده / ۱).

«ای مؤمنین، به عقدها و پیمان ها وفا کنید».

و در قول خدای تعالی در سورهٔ دهر آیهٔ ۷ فرموده:

﴿ يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرًا ﴾ (دهر / ۷)

«نیکوکاران به نذر وفا می‌کنند واز روزی که شر آن پرواز کنان است می‌ترسند».

و بتحقیق خدای عزوجل وفای به پیمان را در کتاب خود مکرر واجب کرده، از آن جمله در سورهٔ نحل آیهٔ ۹۱-۹۲ می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَـٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَـٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا ﴾ (نحل / ۹۱-۹۲)

«و به پیمان خود وفا کنید چون پیمان بستید و قسم‌ها را پس از تأکید آن مشکنید».

تا آنجا که فرموده:

﴿تَتَّخِذُونَ أَيۡمَـٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ﴾

«سوگندهای خود را خدعه و مکر بین خودتان مگیرید».

و از آن جمله، در سورهٔ رعد آیهٔ ۲۰ فرموده:

﴿ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ﴾ (رعد / ۲۰)

«خردمندان کسانی اند که به پیمان خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند».

و آیات دیگر که وصف کرده نیکان را به اینکه به عهد و پیمان وفا می‌کنند و پیمان‌ها را نقض نمی‌کنند.

شافعی (رحمه الله) گوید: این وسعت کلام عربست که خطاب عام و شامل هر عقد و پیمانی است و هر بستن نذری، در وقتی که در این عقد و نذر طاعت خدا باشد نه کار عصیان. و استدلال کرده به اینکه رسول خدا ﷺ در حدیبیه با قریش مصالحه کرد بر اینکه رد کند و برگرداند به سوی ایشان هر کس از ایشان نزد او بیایند. پس آیه نازل شد در حق زنی از ایشان که نزد آن حضرت آمد در حالی که اسلام آورده بود، و در جای دیگر نام آن زن را ذکر کرده ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط، و آیهٔ ۱۰ سورهٔ ممتحنه نازل شد که:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْ ﴾

(ممتحنه / ۱۰)

«ای مؤمنین، وقتی زنان مؤمنه هجرت کردند آنان را امتحان کنید خدا به ایمانشان داناتر است، اگر آنان را با ایمان یافتید به سوی کفار برمگردانیدشان، نه اینان به کافران حلالند و نه کفار برای ایشان حلالند و هر چه خرج کردند بدهیدشان».

پس خدا واجب کرد که زنان را به سوی کفار برنگردانند و حال آن که پیمان داده بودند که هر کس آمد برگردانند ولی رسول خدا ﷺ به امر خدا زنان را نگه داشت.

شافعی (رحمه الله) گوید: رسول خدا ﷺ پیمان بست با قومی از مشرکین، پس خدا سورۀ توبه را به بیزاری از آنان نازل کرد.

شافعی (رحمه الله) گوید: در صلح حدیبیه و صلح با مشرکین اطاعت خدا بود، یا خدا امر کرد به آنچه عمل کرد و یا خداوند برای او مقرر کرده که با هر کس صلاح دید پیمان بندد پس به قضاء الهی توکل کردند، و هر کاری کردند در وقت خودش اطاعت خدا بود. و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: و روشن بود در آیه منع زنان مهاجرات از اینکه به دارالکفر برگردانیده شوند و اینکه بواسطۀ اسلام بین ایشان و بین شوهرانشان قطع عصمت شده. و سنت دلالت دارد بر اینکه جدا شدن عصمت و محرمیت وقتی است که عدۀ زنان بگذرد و شوهران مشرک ایشان مسلمان نشوند. و معلوم است که باید رد کنند نفقه و مخارجی که از شوهرانشان گرفته‌اند و آن مهرهای ایشانست هرگاه داده باشند. و معلوم است که مهر شوهرانشان به ایشان برای آنست که شوهرانشان ممنوع اند و مسلمین مأذون اند که آنان را نکاح کنند هرگاه مهر ایشان را بدهند. زیرا اشکالی نیست که زنان بی‌شوهر را می‌توان ازدواج کرد، همانا اشکال در نکاح زنان شوهردار است تا وقتی که خدا علاقۀ با شوهرانشان را قطع کند بواسطۀ اسلام زنان و گذشتن عده‌ای که رسول خدا ﷺ بیان کرده.

پس احدی نفقۀ زنی را که از دستش رفته نمی‌دهد مگر آنکه به زوجیت باقی باشد. شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورۀ ممتحنه آیۀ ۱۰ فرموده:

﴿ وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ ﴾ (ممتحنه / ۱۰)

«و به ازدواج زنان کافر چنگ مزنید».

و رسول خدا ﷺ بیان کرده که به گذشتن عده حکم عوض می‌شود و اگر پس از اسلام زن، مرد هم مسلمان شود قبل از گذشتن عده و یا اسلام زوج قبل از اسلام زوجه باشد دیگر اختلافی بین زوجین نیست.

و خدای تعالی در همان آیه فرموده:

﴿ وَسۡـَٔلُواْ مَآ أَنفَقۡتُمۡ وَلۡيَسۡـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْ ﴾ (ممتحنه / ۱۰)

«و آنچه انفاق کرده‌اید بخواهید و کفار آنچه خرج کرده‌اند بخواهند».

یعنی (والله اعلم) ای مؤمنین، شما مهری که به زن کافره داده‌اید بخواهید و کفار آنچه به زن مهاجره داده‌اند پس بگیرند. پس خدا در همان آیه فرموده:

﴿ وَإِن فَاتَكُمۡ شَيۡءٞ مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ إِلَى ٱلۡكُفَّارِ فَعَاقَبۡتُمۡ ﴾ (ممتحنه / ۱۱)

«و اگر فوت شود و از دست شما برود چیزی از مهر زنانتان به سوی کافران پس شما تلافی کنید».

یعنی، (والله اعلم) اگر کفار مهری که شما به زن کافره داده‌اید نپرداختند شما تلافی و عقاب کنید و آن مهری که به زن مؤمنه داده‌اند به ایشان ندهید. بعد فرموده:

﴿ فَـَٔاتُواْ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتۡ أَزۡوَٰجُهُم مِّثۡلَ مَآ أَنفَقُواْ ﴾ (ممتحنه / ۱۱)

«بدهید به آنان که زنانشان رفته‌اند بمانند آنچه به آن زن داده‌اند».

شافعی (رحمه الله) گوید: نوشته می‌شود بر صاحبان پیمان از مشرکین که بدهند به مسلمان آنکه زنش به طرف ایشان رفته، مهری را که مسلمان داده به او رد کند. سپس شافعی بسط کلام در فروعات این سخن داده در قصهٔ دخول زنان در صلح حدیبیه.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ انفال آیهٔ ۵۸ فرموده:

﴿ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ ﴾ (انفال / ۵۸)

«و البته اگر از قومی ترس خیانتی داشتی پس پیمانشان را بطور منصفانه به سوی ایشان بینداز زیرا خدا دوست نمی‌دارد خیانتکاران را».

این آیه نازل شده در پیمان اهل صلح، به رسول خدا ﷺ از ایشان چیزی و خبری رسید که دلیل بر خیانت ایشان بود. پس هرگاه چنین دلالتی آمد بر اینکه آنان بجمیع آنچه عهد کرده‌اند وفا نکرده‌اند برای زمامدار است که پیمان‌نامهٔ او را به طرف او بیندازد و او را به محل خودش برساند، سپس اگر خواست با او محاربه کند مانند دیگران که صلحی نکرده‌اند.

و به همان سند شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی به رسول خدا دربارهٔ اهل کتاب در سورهٔ مائده آیهٔ ٤۲ فرموده:

﴿ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ وَإِن تُعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيۡـٔٗاۖ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ ﴾ (مائده / ٤۲)

«اگر کفار اهل کتاب نزد تو برای محاکمه آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن، و اگر از ایشان اعراض کنی هیچ گونه ضرری به تو هرگز نزنند و اگر حکم کردی پس به عدالت بین ایشان حکم کن».

شافعی (رحمه الله) گوید: در این آیه بیان شده (والله اعلم) که خدای عزوجل برای رسول خود اختیار قرار داده و او را مخیر کرده در اینکه حکم بکند بین ایشان و یا خیر، اعراض کند، و اگر حکم کرد به عدالت حکم کند، حکمی که خدا بر او نازل کرده طبق قرآن، چنانکه در سورهٔ مائده آیهٔ ٤۹ فرموده:

﴿ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴾

(مائده / ٤٩-٥٠)

«و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان دوری کن که مبادا تو را از بعض آنچه خدا به سوی تو نازل نموده فریبت دهند، پس اگر رو برگردانند بدان که خدا می‌خواهد ایشان را به بعضی از گناهانشان بگیرد، و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند. آیا پس حکم جاهلیت را می‌جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین».

شافعی (رحمه الله) گوید: و در این آیه و آیات قبل خدای تعالی امر کرده به رسول خود که حکم کند به آنچه نازل شده نه آنچه هوی و هوس ایشانست.

شافعی (رحمه الله) گوید: از کسی که از او خرسندم از اهل علم می‌گفت: در بیان قول خدای تعالی: ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ «و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده» یعنی: اگر حکم کردی نه اینکه حتماً بین ایشان حکم کن. سپس کلام را کشانیده تا اینکه روایتی از ابن عباس نقل کرده که او گفته: «شما چگونه از اهل کتاب از چیزی سؤال می‌کنید در حالی که کتاب شما که خدا بر پیغمبرش نازل کرده اخبار را ذکر کرده که قرائت می‌کند حقیقت خالصی که مخلوط به خرافات نیست. آیا خدا شما را خبر نداده در کتابش که آنان کتاب خدای عزوجل را تحریف کرده و کتابی را بدست خودشان نوشته‌اند و گویند: این از نزد خداست که خریداری کنند متاع قلیلی را. و خدا در سورۀ بقره آیۀ ۷۹ فرموده:

﴿ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ (بقره / ۷۹)

«می‌گویند: این از نزد خداست تا بواسطۀ آن متاع کمی بدست آورند».

آیا این علمی که برای شما آمد شما را نهی نکرده از سؤال از ایشان، ما ندیدیم مردی از آنان هرگز از شما سؤال کنند از آنچه به سوی شما نازل شده است»[1]. و این قول اوست در کتاب حدود، و به همین جواب داده در کتاب قضاء که حکم می‌شود به سوگند و شاهد. و در آن کتاب گوید: شنیدم از کسی که از او خوشنودم که می‌گفت: قول خدای تعالی: ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم﴾ معنایش این است اگر حکم کردی بمعنای قول دیگر خداست که فرموده: ﴿فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ﴾ «پس حکم کن بین ایشان یا از ایشان اعراض کن» پس آن جملهٔ اول مفسر جملهٔ اخیر است.

گوید: و در قول خدای تعالی در سورهٔ مائده آیهٔ ٤٩ که فرموده:

﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ﴾ (مائده / ٤٩)

«پس اگر رو بگردانند».

دلالت است که اگر ایشان رویگردان شدند حکم بین ایشان نیست، و اگر قول خدا که فرموده: ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم﴾ الزامی بود برای حکم بین ایشان باید در حالی که روگردانند حکمی باشد. زیرا آنان رو می‌گردانند پس از آمدن برای حکم، اما اگر نیامدند گفته نمی‌شود رویگردانند.

به همان اسناد از شافعی (رحمه الله) نقل شده که گوید: از اهل علم به تاریخ و سیره مخالفی ندانستم که رسول خدا ﷺ چون وارد مدینه شد قرار مصالحه گذاشت با یهود بدون جزیه، و همانا آیهٔ

﴿فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ﴾ (مائده / ٤٢)

۱- صحیح بخاری (۲ / ۹۵۳، حدیث: ۲۵۳۹).

«اگر کفار اهل کتاب نزد تو برای محاکمه آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن».

نازل شد در حق یهودی که بدون اینکه جزیه بدهند مصالحه کرده بودند، و قرار نگذاشته بودند که حکم رسول بر ایشان جاری گردد. و بعضی گفته‌اند: آن آیه نازل شد دربارۀ دو نفری که زنا کرده بودند. گوید: گویا قول اینان صحیح باشد برای آن که خدا در سورۀ مائده آیۀ ٤٣ فرموده:

﴿ وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ﴾ (مائده / ٤٣)

«چگونه تو را حکم قرار می‌دهند و حال آنکه نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا می‌باشد».

و گوید: جملۀ: ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾ «و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده»، و جملۀ:

﴿ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡ ﴾

(مائده / ٤٩)

«پس اگر رو بگردانند بدانکه خدا می‌خواهد ایشان را ببعضی از گناهانشان بگیرد».

می‌رساند که اگر از حکم تو رو گردانند چون طبق رضای ایشان نیست پس مجبور بر حکم تو نیستند. و آنانکه نزد رسول خدا ﷺ محاکمه کردند در موضوع زن و مردی از ایشان بود که زنا کرده بودند از همان یهودیانی که با رسول خدا ﷺ مصالحه داشتند، در تورات حکم سنگسار بود ولی آنان امیدوار بودند که رسول خدا ﷺ حکمش سنگسار

نباشد، پس رسول خدا ﷺ حکم همان سنگسار را بیان کرد [1]. و شافعی حدیث ابن عمر را ذکر کرده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: پس هرگاه قومی از اهل شرک با امام مصالحه داشتند و شرط نکرده بودند که حکم امام بر ایشان جاری شود، سپس برای محاکمه آمدند، امام مختار است که حکم بکند و یا ترک کند، و اگر حکم کردن را اختیار کرد باید حکم او مانند حکم بین مسلمین باشد. پس اگر بعد از رضای به حکم قبول نکردند با ایشان محاربه کند. گوید: و امام مختار نیست دربارۀ آنان که مصالحه کرده‌اند که حکم او جاری باشد. پس هرگاه آمدند دربارۀ اجرای حدی باید حد را اجراء کند.

گوید: و اگر بعضی قبول نکردند و طالب حق آمد نزد امام و حق خود را مطالبه کرد بر امام لازم است که حق را به نفع او بیان کند و اگر چه طرف او راضی به حکم امام نباشد، زیرا بیان کردیم از قول خدای تعالی که فرموده: ﴿**وَهُمْ صَاغِرُونَ**﴾ یعنی ذلت است که حکم اسلام بر ایشان جاری شود، با اینکه راضی نیستند و کلام را بسط داده در فروعات آن. و گویا هنگامی که کتاب جزیه را تصنیف کرد متوجه شده که آیۀ مختار بودن امام نازل شده در حق آنان که مصالحه داشته‌اند، پس از آنچه در کتاب گفته برگشته، و آیه را در حق هم پیمانان آورده، و واجب دانسته که حکم بین ایشان طبق ما انزل الله باشد در صورتی که نزد مسلمین مراجعه کنند.

آنچه از شا فعی نقل شده در صید و ذبایح و در طعام و شراب

در کتاب سنن خواندم که حرملة بن یحیی از شافعی نقل کرده که گوید: خدای تعالی در سورۀ مائده آیۀ ٤ فرموده:

۱- نگا: صحیح بخاري (٦ / ٢٤٩٩، حدیث: ٦٤٣٣)، صحیح مسلم (٣ / ١٣٢٦).

﴿ يَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ ﴾ (مائده / ٤)

«از تو سؤال می‌کنند چه چیز برای ایشان حلال است؟ بگو: آنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده، (و نیز صید) حیوانات شکاری و سگهای آموخته (و تربیت یافته) که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده‌اید، (بر شما حلال است) پس، از آنچه این حیوانات برای شما (صید می‌کنند و) نگاه می‌دارند، بخورید و نام خدا را بر آن ببرید».

شافعی (رحمه الله) فرموده: منطقی است که خدای تعالی هرگاه اجازه دهد در خوردن آنچه حیوانات شکاری نگه داشته‌اند، همانا ایشان حیوانات شکاری را نگاه می‌داشتند برای آنچه دسترسی نداشتند و نمی‌توانستند آن را بدست آورند جز بوسیلهٔ حیوان شکاری، و اگر چه نصی در کتاب خدا نازل نشده بود. پس خدای تعالی در سورهٔ مائده آیهٔ ۹٤ نازل نمود که

﴿ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ ﴾

(مائده / ۹٤)

«خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند».

و در همان سوره، آیهٔ ۹۵ فرمود:

﴿ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞ ﴾ (مائده / ۹۵)

«در حالی که محرم هستید صید را مکشید».

و در آیهٔ ۲ فرمود:

﴿ وَإِذَا حَلَلۡتُمۡ فَٱصۡطَادُواْ ﴾ (مائده / ۲)

«و چون از احرام خارج شدید صید کنید».

شافعی (رحمه الله) گوید: و چون خدای تعالی امر به ذبح را ذکر کرد و فرمود: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ﴾ «مگر آنچه را ذبح نمائید». همانا امر به ذبح کرده در چیزی که ذبح و تذکیهٔ آن ممکن باشد. و چون آیه در حکم خدا احتمال داده می‌شود، بیان کردم سزاوار است برای اهل علم که بدانند چه حیوانی حلال است و تذکیهٔ حیوانی که مقدور است مانند ذبح و یا نحر، و تذکیهٔ آنچه مقدور نیست مانند آنچه کشته شود بتوسط حیوان شکاری و یا بواسطهٔ سلاحی.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) فرمود: سگ تعلیم داده شده آن است که چون فرستادی برود و چون گرفت نگاه دارد و نخورد، پس این عمل را مکرر کرد یاد گرفته و صاحب آن می‌خورد از آنچه نگاه داشته و اگر چه به قتل رساند مادامی که از آن چیزی نخورده باشد.

شافعی (رحمه الله) گوید: و بتحقیق گاهی حیوان جوارح نامیده می‌شود زیرا مجروح می‌کند. پس نامی لازم شده برای آن و مطلقاً حلال است آنچه نگاه دارد.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: و چون حیوانات قربانی همانا خونی است که بآن تقرب جسته می‌شود، پس بهترین قربانی‌ها نزد من محبوبست. و بعضی از مفسرین در قول خدای عزوجل که در سورهٔ حج آیهٔ ۳۲ فرموده:

﴿ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ﴾ (حج / ۳۲)

«و آنکه شعائر الهی را بزرگ شمرد پس آن از پرهیز دلها است».

ادعا کرده‌اند تعظیم شعائر چاق کردن حیوان قربانی و نیکو پرورش دادن آنست، و از رسول خدا ﷺ سؤال شد کدام قربانی افضل است؟ فرمود: «هر کدام قیمت بیشتر و نزد اهل آن مرغوب‌تر شد»[1].

شافعی (رحمه الله) فرمود: و عقل ناچار است که بداند هر چیز وقتی موجب تقرب الی الله است که گرانبها باشد، پس هر چه زحمت آن بر شخص بزرگ باشد اجر آن عظیم‌تر باشد.

و خدای عزوجل در حق آنکه حج تمتع می‌کند در سورهٔ بقره آیهٔ ١٩٦ فرموده:

﴿ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِ ﴾ (بقره / ١٩٦)

«هر چه میسر است از قربانی بفرستید».

ابن عباس گفته: آن گوسفندی است [2]. و رسول خدا ﷺ به اصحاب خود امر فرمود: هر کس بعمره به سوی حج می‌رود یک گوسفند، ذبح کند. و این کمترین چیزی بود، پس چون کمترین آن کافی باشد پس بر تو و بالاتر از آن بهتر است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) فرموده: خدای تعالی طعام اهل کتاب را حلال کرده، و طعام ایشان بنظر بعضی که من از قول او حفظ دارم از اهل تفسیر: ذبایح ایشان است. و آثار دلالت دارد بر حلال بودن ذبایحشان، پس اگر در ذبح نامه خدا می‌برند آن حلال است، و اگر نام غیر خدا می‌برند مانند نام مسیح و یا بنام دیگر، حلال نیست.

شافعی (رحمه الله) گوید: گاهی چیزی مطلقا مباح می‌شود ولی مقصود بعضی از آن است نه بعض دیگر. پس هرگاه کسی گمان کند که مسلمان اگر نام خدا را نسیان کرد ذبیحهٔ او خورده می‌شود، و اگر نام خدا را برای استخفاف ترک کرده ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود، و آن برای شرک نیست، ولی برای شرک خورده نشود اولی است.

١- متفق علیه [صحیح بخاری (٢/ ٨٩١، حدیث: ٢٣٨٢)، صحیح مسلم (١/ ٨٩، حدیث: ١٣٦)].

٢- موطأ مالک (١/ ٣٨٥، حدیث: ٨٦٢).

شافعی (رحمه الله) گوید: و بتحقیق خدا گوشت قربانی را حلال کرده مطلقاً، و در سورهٔ حج آیهٔ ٣٦ فرموده:

﴿ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا ﴾ (حج / ٣٦)

«پس هرگاه (آن شتران بعد از نحر بی جان) به پهلو افتادند از آن بخورید».

ما بعضی از مسلمین را یافتیم که معتقد از گوشت شتر قربانی که به نذر باشد و یا جزاء صید و یا فداء باشد نمی‌خورند. پس چون احتمالی در این آیه آمد ما به این احتمال توجه کرده و تمام آن را ترک کردیم نه اینکه بر خلاف قرآن باشد، ولیکن احتمال معقولی است که هر کس چیزی در مال او واجب باشد برای او سزاوار نباشد از آن چیزی مأخوذ دارد، پس همچنین ذبایح اهل کتاب که مورد احتمال است برای آنچه گفتیم *.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: کسی که قربانی مستحبی انجام داده واجب است که اطعام کند به بینوای درویش، زیرا خدای تعالی در سورهٔ حج آیهٔ ۲۸ فرموده:

﴿ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ ﴾ (حج / ۲۸)

«پس از گوشت آنها بخورید و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید!».

ودر همان سوره آیهٔ ٣٦ فرموده:

﴿ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّ ﴾ (حج / ٣٦)

«پس بخورید از آن قربانی و به سائل و راه گذر بخورانید».

و «قانع» سائل است، و «معتر» زائر و مرور کنندهٔ بدون وقت است.

پس چون به یک نفر از آنان اطعام کرد از اطعام کنندگان است، و به آیه عمل کرده، و من دوست دارم که ثلث آن را اطعام کند، و ثلث دیگر را هدیه بفرستد و ثلث دیگر را

* در اینجامترجم جملات را به خوبی درک نکرده ولذا جمله گنگ است . ناشر

ذخیره کند و هر کاری خواست بکند. شافعی (رحمه الله) گوید: قربانی مصرفش در این راه است.

و در کتاب «البویطی» گوید: «قانع»، فقیر است و «معتر» زائر که به این عطاء می‌رسند.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) فرموده: و اهل تفسیر و یا کسی که من از او شنیده‌ام از اهل تفسیر، در معنی قول خدای تعالی در آیهٔ ۱٤۵ سورهٔ انعام که فرموده:

﴿ قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ ﴾

(انعام / ۱٤۵)

«بگو: در آنچه که به من وحی شده است [چیز] حرامی را بر خورنده‌ای که آن را بخورد، نمی‌یابم. مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده و یا گوشت خوک باشد، زیرا آن پلیدی است ....».

می‌گوید: یعنی از آنچه شما می‌خورید، زیرا عرب چیزهایی را حرام می‌دانست باعتبار اینکه خبائث است و چیزهایی را حلال می‌دانست باعتبار اینکه طیبات است، پس حلال شد برای ایشان آنچه طیبات می‌دانستند مگر آنچه از آن استثناء شده باشد و نیز آنچه خبائث بود بر ایشان حرام شد، چنانکه خدای تعالی در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷ فرموده:

﴿ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ ﴾ (اعراف / ۱۵۷)

«بر ایشان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند و حرام می‌گرداند بر ایشان خباث را».

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ مائده آیهٔ ۹٦ فرموده:

﴿ أُحِلَّ لَكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَحۡرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِلسَّيَّارَةِۖ وَحُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَرِّ مَا دُمۡتُمۡ حُرُمٗا ﴾ (مائده / ٩٦)

«برای شما حلال شد صید دریائی و طعام آن، برای شما و برای قافله متاعی است، و حرام شد بر شما صید صحرا مادامی که در لباس احرامید».

پس دو چیز حلال بودند که حلیت یکی را اثبات کرد و آن صید دریا و طعام شور او و هر چه دریا آن را بیرون اندازد در حالی که زنده باشد، متاع ایشان است که به خوردن آن بهره‌برند. و صید صحرا را که از خوردن آن بهره برند حرام نمود، یعنی در حال احرام در کتاب خدا و سنت رسول چنین است، و خدا از صید صحرا در حال احرام، حرام نمی‌کند مگر آنچه را که قبل از احرام برای ایشان حلال بوده است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۱۹ فرموده:

﴿ وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تَأۡكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ إِلَّا مَا ٱضۡطُرِرۡتُمۡ إِلَيۡهِ ﴾ (انعام / ۱۱۹)

«چه شده شما را که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و حال آنکه برای شما بیان شده آنچه بر شما حرام شده مگر آنکه به آن مضطر شوید».

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۳ و سورهٔ نحل آیهٔ ۱۱۵ فرموده:

﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ ﴾

(بقره / ۱۷۳ و نحل / ۱۱۵)

«همانا خدا بر شما حرام نموده مردار و خون و گوشت خوک و ..».

و در توضیح آنچه حرام شده در سورهٔ مائدهٔ آیهٔ ۳ می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾

(مائده / ۳)

«پس هر کس مضطر شد در سال مجاعه و مائل به گناه نباشد همانا خدا آمرزنده و رحیم است».

شافعی (رحمه الله) فرموده: در اضطرار حلال می‌شود آنچه حرام بوده از مردار و خون و گوشت خوک و هرچه حرام شده از آنچه عقل را تغییر ندهد از خمر. و مضطر آن مردی است در جایی باشد که نه طعامی باشد و نه چیزی که سد جوع کند از شیر و مانند آن، و گرسنگی او را به حدی برسانند که خوف مرگ داشته باشد، و یا بیماری و اگر چه از مرگ نترسد و یا او را ضعیف کند، و یا به او ضرر زند، و یا او را علیل کند، و یا پیاده است از رسیدن مقصود ناتوان می‌شود و یا سواره است از سوار شدن ناتوان شود، و یا آنچه به این معنی باشد از ضرر معلوم، پس هر کدام اینها به او برسد می‌تواند از حرام بخورد و یا بیاشامد غیر مسکر، بمانند آبی که در آن میته و چیزی شبیه آن باشد، واجب است که بخورد و یا بیاشامد و یا جمع کند. پس بنابراین، خوف او که قطع شد و به مقداری از قوه رسید دیگر خودداری کند زیرا اضطرار زائل شده است. و چون به سیری و سیراب شدن رسید حق ندارد تجاوز کند زیرا تجاوز از آن به ضرر نزدیکتر است.

شافعی (رحمه الله) فرموده: اما کسی که بیرون شد برای سفری که در آن عصیان خداست، پس به هیچ حالی برای او حلال نمی‌شود، زیرا خدای عزوجل حلال کرده برای مضطری که ظالم و تجاوزگر و گناه کن نباشد.

و اگر خارج شد بعنوان عصیان، سپس توبه کرد و ضرورت و اضطرار به او رسید پس از توبه، امید است که خوردن محرم و شرب آن برای او جایز باشد.

و اگر بیرون رفت نه برای عصیان، سپس نیت عصیان کرد و به اضطرار رسید و نیت او عصیان شده می‌ترسم نتواند محرم را مرتکب شود، زیرا من به نیت او در حال اضطرار نظر می‌کنم نه قبل و بعد آن.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: و دلیل در اینکه آنچه اصلا مباح بوده و بواسطۀ مالک شدن مالکی حرام می‌شود مگر آنکه مالک آن اذن دهد و محجور نباشد، این است که خدای تعالی در سورۀ نساء آیۀ ۲۹ فرموده:

﴿ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ ﴾ (نساء / ۲۹)

«اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید مگر آنکه بصورت تجارت و داد و ستد از روی رضایت طرفین شما باشد».

و در سورۀ نساء آیۀ ۲ فرموده:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلْيَتَٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ﴾ (نساء / ۲)

«اموال یتیمان را به ایشان بدهید».

و در آیۀ ٤ فرموده:

﴿ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحْلَةً ﴾ (نساء / ٤)

«و مهریه و صداق زنان را بطیب خاطر (و بدون توقع) بعنوان پیش کشی بدهید».

بعلاوۀ آیات بسیاری در کتاب خدای عزوجل که از اموال مردم منع شده مگر با رضایت خودشان و مگر به آنچه خدا واجب کرده باشد در کتاب خود سپس سنت رسول او ﷺ و حجتی به آن آمده باشد.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و اگر مردی ناچار شد و از مرگ ترسید سپس به طعامی می‌گذشت باکی نمی‌بینم که بخورد به قدری که گرسنگیش بر طرف شود، سپس قیمت آن را بدهد. و در شرح این بسط کلام داده است.

گوید: و گفته شده از اضطرار است که مردی بیمار شود و مردی از اهل علم به او بگوید و یا خود او اهل علم باشد که کمتر کسی است که از مانند این مرض خوب شود مگر آنکه بخورد و یا بیاشامد فلان چیز را. و یا گفته شود به او که فلان چیز زودتر تو را خوب می‌کند که فلان چیز را بخوری و یا بیاشامی و او ناچار بخورد مادامی که خمر نباشد که هرگاه فلان مقدار شود تو را مست کند و یا چیزی از عقل تو را ببرد از محرمات و غیر آن. زیرا بردن عقل حرام است، و ذکر کرده حدیث عرنیین را در بول شتر و شیر آن و اذن رسول خدا ﷺ در شرب آنها برای اصلاح بدنشان.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی درسورۀ آل عمران آیۀ ۹۳ فرموده:

﴿ كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِىٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ ﴾ (آل عمران / ۹۳)

«هر طعامی بر فرزندان اسرائیل حلال بود مگر آنچه را یعقوب قبل از نزول تورات بر خود حرام نمود».

و در سورۀ نساء آیۀ ۱٦۰ فرموده:

﴿ فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ ﴾ (نساء / ۱٦۰)

«بسبب ستم یهودیان، برایشان طیباتی که حلال بود حرام کردیم».

یعنی، خدا داناتر است طیباتی بوده که برایشان حلال بوده و حرام شده. و در آیهٔ ۱٤٦ سورهٔ انعام فرمود:

﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍۖ وَمِنَ ٱلْبَقَرِ وَٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلْحَوَايَآ أَوْ مَا ٱخْتَلَطَ بِعَظْمٍۚ ذَٰلِكَ جَزَيْنَٰهُم بِبَغْيِهِمْۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ﴾

(انعام / ١٤٦)

«و بر یهودیان حرام کردیم هر حیوان ناخن‌داری و از گاو و گوسفند بر ایشان حرام کردیم، پیه‌های آنها را جز پیهی که بر پشت‌های آنها باشد و یا پشگلدان‌های آنها و یا آنچه مخلوط به استخوان باشد، این حرام کردن کیفریست بدیشان دادیم بسبب ستمشان، و همانا ما راستگوئیم».

شافعی (رحمه الله) گوید: ﴿الْحَوَايَا﴾ که در آیه آمده است آن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هائی است که در شکم آنهاست. پس همواره آنچه خدا بر بنی اسرائیل حرام کرده بود بر یهود و غیر یهود بطور عموم بود تا آنکه خدا محمد ﷺ را مبعوث کرد، پس ایمان به او را واجب نمود و امر کرد به پیروی او و اطاعت امر او، و به خلق خود اعلام کرد که اطاعت او اطاعت خداست، و دین او اسلام است که ناسخ هر دینی است که قبل از او بوده و قرار داد که هر کس او را درک کند و به او ایمان نیاورد و پیروی او را نکند کافر است، پس در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹ فرمود:

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ﴾ (آل عمران / ۱۹)

«همانا دین نزد خدا اسلام است».

و دربارهٔ مشرکین اهل کتاب آیهٔ ٦٤ سورهٔ آل عمران را نازل نمود که می‌فرماید:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ﴾ (آل عمران / ٦٤)

«بگو: ای اهل کتاب، بیائید به سوی کلمه‌ای که بین ما و بین شما مساوی باشد که جز خدا را نپرستیم و چیزی را به او شریک نگردانیم و بعضی از ما بعضی را اربابی جز خدا نگیرد، و اگر اعراض کردند بگوئید گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم امر خدائیم».

و امر کرد به قتال آنان تا جزیه دهند اگر مسلمانان نشوند، و دربارۀ آنان نازل کرد آیۀ ۱۵۷ سورۀ اعراف که می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾

(اعراف / ۱۵۷)

«آنان که پیروی می‌کنند از فرستادۀ (خدا)، پیغامبر امی (درس ناخوانده) که می‌یابند (صفات) او را نوشته شده نزدشان در تورات و انجیل که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند برایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را، و بر می‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهایی که بر

ایشان بود، پس آنان که به او ایمان آوردند و تأییدشان کنند و یاریش نمایند نوری که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران».

که این رسول بار سنگین را از دوش ایشان بر می‌دارد، پس گفته شده اوزار و گناهان مذکور در آیه همان محرمات و ممنوعاتی بود که خود ایجاد کرده بودند قبل از شرع محمدی ﷺ. پس باقی نماند خلق عاقلی از ابتدای بعثت محمد ﷺ چه کتابی و چه بت پرستی، و هیچ زنده‌ای از جن و انس که دعوت محمد ﷺ به او رسیده باشد مگر آنکه حجت بر او قائم شده و حجت خدا به او رسیده که باید تابع دین او و مؤمن به پیروی او باشد، و به ترک پیروی او کافر است. و به هر مردی از آنان لازم است که به او ایمان آورد و آنچه را خدای عزوجل به زبان پیغمبرش حرام کرده حرام بداند، در یکی از ملل مباح بوده و یا غیر مباح.

و حلال بداند آنچه را بر زبان محمد ﷺ حلال کرده، خواه در یکی از ملل حرام باشد و یا نباشد. و خدا حلال کرده طعام اهل کتاب را که وصف آن را در ذبایح ایشان گفتیم و از آن چیزی استثناء نکرده پس جایز نیست که حرام بدانی ذبیحهٔ کتابی را و نیز آن ذبیحه‌ای که حرام بوده بر اهل کتاب قبل از محمد ﷺ، و جایز نیست که چیزی از پیه گاو و گوسفند بر حرمت باقی بماند اگر کتابی ذبح کرد برای خودش و مباح کرد برای مسلمان. و جایز نیست که چیزی از حلال برای کسی حرام باشد، زیرا خدای تعالی بطور عموم مباح کرده نه بطور خصوص. و آیا بر اهل کتاب حرام است آنچه قبل از محمد ﷺ بر ایشان حرام بود از همین پیه‌ها و غیر پیه‌ها هرگاه پیروی محمد ﷺ را نکردند؟ شافعی گوید: گفته شده کل آن حرام است بر ایشان تا آنکه ایمان آورند. و حال آنکه سزاوار نیست بر ایشان حرام باشد چیزی که به دین محمد ﷺ نسخ شده هرگاه خمر برای ایشان حلال بود، چون بر زبان پیغمبر ما محمد ﷺ حرام شده بر ایشان حرام است و اگر چه داخل دین او نشده‌اند.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) فرموده: مشرکین بر خود حرام کردند چیزهایی از اموال خودشان را که خدا بیان کرد آنها بواسطهٔ تحریم ایشان حرام نیست، و این مانند بحیره و سائبه و وصیله و حام که رها می‌کردند و آنها را ترک می‌کردند در مورد شتر و گوسفند مانند عتق. پس شیر آنها و گوشت آنها و ملک آنها را حرام می‌کردند که من در غیر اینجا آن را تفسیر کردم. و خدا در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۳ فرموده:

﴿ مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ ﴾

(مائده / ۱۰۳)

«خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حام را...».

و در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۴۰ فرموده:

﴿قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوۡلَٰدَهُمۡ سَفَهَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفۡتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِۚ قَدۡ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ﴾ (انعام / ۱۴۰)

«بتحقیق زیان‌کارند آنان که از سفاهت و نادانی اولاد خود را کشتند، و آنچه خدا روزی ایشان نموده حرام کردند برای افتراء بر خدا، بتحقیق گمراهند و هدایت یافته نیستند».

و باز خدای عزوجل در همان سوره آیهٔ ۱۳۸-۱۳۹ ذکر می‌کند آنچه را که حرام کرده‌اند، و می‌فرماید:

﴿ وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣٨ وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن

يَكُن مَّيۡتَةٗ فَهُمۡ فِيهِ شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾ (انعام / ۱۳۸-۱۳۹)

«و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی‌خورد اینها را مگر کسی که ما بخواهیم، بگمانشان. و چهارپایانی حرام شده پشتهایشان (یعنی سواری بر آنها) و چهارپایانی که نام خدا را بر آنها نمی‌برند برای افتراء بر خدا، بزودی جزا دهیم ایشان را بمقابل افترای شان و گفتند: آنچه در شکم‌های این چهارپایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر زنان ما، و اگر آنچه در شکم حیوان مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند، بزودی جزا می‌دهیم ایشان را بر سخنانشان، زیرا خدا حکیم و داناست».

و در آیهٔ ۱٤۳ فرموده:

﴿ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۖ مِّنَ ٱلضَّأۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡمَعۡزِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ نَبِّـُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ (انعام / ۱٤۳)

«(مشرکین می‌گفتند): هشت جفت، از گوسفند دوتا، و از بز دوتا (بر ما حرام است) بگو: آیا آن دو نر حرام است و یا دو ماده و یا آنچه در رحم آن دو ماده است؟! طبق دانش خبر دهید مرا اگر راست می‌گوئید» تا آخر آیهٔ ۱٤۵.

پس خدای تعالی ایشان را اعلام کرد که چیزهائی که خود حرام کرده‌اند بر ایشان حرام نیست، و فرمود:

﴿قُلۡ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشۡهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَاۖ فَإِن شَهِدُواْ فَلَا تَشۡهَدۡ مَعَهُمۡ﴾. (انعام / ۵۰).

«بیاورید شاهدان خود را که شهادت دهند خدا اینها را حرام کرده و تازه اگر شهادت دادند تو شهادت مده» تا آخر آیات.

که رد کرده خرافات و محرمات ایشان را، همچون بحیره و سائبه و وسیله و حام، و بیان کرده که خداوند این چیزها را با تحریم کردن ایشان حرام نکرده است. و در اول سورۀ مائده می‌فرماید:

﴿ أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ﴾ (مائده / ۱)

«برای شما حلال است چهار پایان مگر آنچه تلاوت می‌شود بر شما».

﴿إلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ (که خدا داناتر است) یعنی از مردار.

و گفته می‌شود که در این باره نازل شده آیۀ ۱٤٥ سورۀ انعام که فرموده:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ﴾ (انعام / ۱٤٥)

«بگو: در آنچه به سوی من وحی شده حرامی که بر خورندۀ طعام حرام باشد نمی‌بینم مگر مردار و یا خون ریخته شده و یا گوشت خوک باشد که آن پلیدی است و یا حیوانی که بعنوان فسق نام غیر خدا به آن برده شده و ذبح شده».

و خدای تعالی در آیۀ ۱۱٤-۱۱٥ سورۀ نحل فرموده:

﴿ فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١١٤ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ ﴾ (نحل / ۱۱٤-۱۱٥)

«پس از آنچه خدا شما را روزی کرده بخورید حلال پاکیزه و نعمت خدا را شکر گذارید اگر او را می‌پرستید. همانا بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا بآن بانگ شده (نام برده شده و برای غیر خدا ذبح شده) حرام است».

و این آیه مانند آیات قبل روشن است.

شافعی (رحمه الله)، (در روایت حرمله از او) گوید: خدای عزوجل در سورۀ مائده آیۀ ۵ فرموده:

﴿ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلࣱّ لَّكُمۡ ﴾ (مائده / ۵)

«و طعام اهل کتاب برای شما حلال است».

گوید: احتمال ذبایح و غیر ذبایح را دارد از طعام ایشان که ما معتقدیم بر ما حرام نیست، پس ظرفهایشان هرگاه شسته شود دیگر در نفس ما چیزی نیست. سپس کلام را بسط داده در مباح بودن طعام ایشان که در غیاب ما تهیه می‌کنند، هرگاه ندانیم در آن چیز حرامی و نجسی باشد.

سپس شافعی فرموده: در اینجا که خرید و فروش با مسلمانی که کسب حلال و حرام دارد و بازارهایی که پول حرام در آن وارد می‌شود چگونه است، و اگر کسی اجتناب کند و بپرهیزد ولی به نیت حرام ترک نکند کار نیکی است، زیرا برای او حلال است که ترک کند چیزی را که شکی در حلیت آن ندارد. ولیکن من خوش ندارم که بعنوان حرام آن را ترک کند که جهل به سنت و اعراض از آن است.

و به اسناد سابق شافعی در قول خدای تعالی در آیۀ ۲۹ سورۀ نساء که می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضࣲ مِّنكُمۡ ﴾ (نساء / ۲۹)

«ای مؤمنین، اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید مگر آنکه بصورت تجارت و با رضایت طرفین باشد».

گوید: کیفیت اموال در این جا سه قسم احکام دارد، و سوای آنها اکل به باطل است. بر مرد در مال او واجبی از خدای تعالی است که سزاوار نیست در آن تصرف کند و چیزی می‌دهد به میل خودش، و از باطل است که بگوید: بگو در دست من چه قدر است؟ اگر گفتی، مال تو.

و به همان اسناد شافعی گوید: تمام آنچه حلال است که مرد از مرد مسلمان بگیرد بر سه وجه است: یکی آنچه در مال مردم واجب است که حق ندارد خودداری کنند از جنایات خود و جنایات بستگان خود، و آنچه واجب است بر ایشان بزکات و نذر و کفارات و مانند اینها.

و دوم، آنچه بر خود لازم کرده‌اند که در مقابل گرفتن عوض باشد از قبیل خرید و فروش و اجاره و بخشش‌های برای ثواب و مانند اینها.

و سوم، آنچه می‌دهند بقصد استحباب برای طلب رضای خدا و ثواب او، و دیگر برای حمد و ثنای گیرنده، و هر دو خوب و نیکو است. و ما امیدوار ثوابیم بر آن ان شاء الله.

سپس آنچه مرم از اموال خود را می‌دهند غیر از وجوهی که ذکر شد به یکی از دو صورت است: یا حق است و یا باطل. آنچه از باطل بدهند برای ایشان جایز نباشد نه برای آنان و نه برای گیرندگان، و همین است قول خدای تعالی که در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۸ فرموده:

﴿ وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ وَتُدۡلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلۡحُكَّامِ لِتَأۡكُلُواْ فَرِيقٗا مِّنۡ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلۡإِثۡمِ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴾

(بقره / ۱۸۸)

«و اموال یکدیگر را بین خودتان به باطل مخورید و آن را به سوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را بگناه (مثل رشوه و مانند آن) بخورید و حال آنکه می‌دانید (چنین خوردنی ناحق است)».

پس حق از این وجوه که در قرآن ذکر شده و در سنت و در تاریخ، آن است که خدا تکلیف کرده اهل دین خود را.

و در آیهٔ ٦٠ سورهٔ انفال فرموده:

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ ﴾ (انفال / ٦٠)

«و مهیا سازید برای کفار هر چه می‌توانید از قوی و اسباب و اسبان مهیا که با آن بترسانید دشمن خدا و دشمن خود را».

پس اهل علم به تفسیر گمان کرده‌اند که قوهٔ مقصود در آیه تیراندازی است.

و خدای تبارک و تعالی در آیهٔ ٦ سورهٔ حشر فرموده:

﴿وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ﴾ (حشر / ٦)

«و آنچه خدا از مال کفار به رسول خود عائد نمود پس شما اسبی و شتری بر آن نتاختید».

سپس شافعی (رحمه الله) ذکر فرموده حدیث ابی هریره و سپس حدیث ابن عمر را در مسابقهٔ اسب دوانی و تیر اندازی و غیره، سپس حلال و حرام آن را ذکر نموده است.

آنچه از شا فعی نقل شده در قسم‌ها و نذرها

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل در سورۀ نور آیۀ ۲۲:

﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ﴾ (نور / ۲۲)

«و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید در گذرند و عفو نمایند، آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ و خدا آمرزندۀ رحیم است».

گوید: این آیه نازل شده دربارۀ مردی که قسم خورد به مرد دیگری بهره ندهد. پس خدا او را امر کرده که از قسم خود دست بکشد و به او بهره بدهد. امام بیهقی گوید: آیه نازل است در حق ابوبکر الصدیق ﷺ چون در قصۀ افک و تهمت به عایشه –رضی الله عنها–، شخصی بنام مِسطح که از بستگان صدیق بود در تهمت به عایشه –رضی الله عنها– شرکت داشت. بعد از آنکه آیاتی در سورۀ نور نازل شد و خدای تعالی حضرت عایشه را از آن تهمت تبرئه کرد، و معلوم شد حضرت عایشه پاک بوده، حضرت صدیق قسم خورد که دیگر به مسطح همراهی نکند، زیرا قبلاً به او همراهی می‌کرد و به او بخشش می‌کرد، پس این آیه نازل شد که صاحبان فضل، یعنی صدیق باید گذشت و عفو کنند و از بذل و عطائی که داشته‌اند خودداری ننمایند و آن را ادامه دهند [۱].

و به همان اسناد ربیع گوید: به شافعی (رحمه الله) گفتم: قسم لغو کدام است؟ گفت: الله اعلم، اما آنچه من معتقدم آن چیزی است که از عایشه (رضی الله عنها) روایت شده

۱– متفق علیه [صحیح بخاری (۲/ ۹۴۲، حدیث: ۲۵۱۸)، صحیح مسلم (٤/ ۲۱۲۹، حدیث: ۲۷۷۰)].

که او گفته: قسم لغو قول انسان است: «لا والله، و بلی والله» (که در محاورات و معاملات هر دم عرب تکرار می‌کنند)[۱].

شافعی (رحمه الله) فرموده: لغو در کلام عرب کلامی است که از دل بر نخیزد، و جامع لغو در خطا است. و به همان اسناد در جای دیگر حدیث عایشه -رضی الله عنها- که ذکر شد مکرر کرده که «بلی والله و لا والله» است، در جای لجاجت و غضب و عجله که قصد قلبی نباشد.

و عقد قسم این است که قصد کند چیزی را بجا نیاورد و یا بجا بیاورد و قسم بخورد و اگر طبق قسم عمل نکند کفاره دارد، زیرا بیان کرده‌ام خدای عزوجل کفارات را قرار داده در گناه عمد، مثلاً نسبت به صید در حرم در سورهٔ مائده آیهٔ ٩٦ فرموده:

﴿ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ أَوۡ كَفَّٰرَةٞ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوۡ عَدۡلُ ذَٰلِكَ صِيَامٗا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمۡرِهِۦ ﴾

(مائده / ۹۵)

«نکشید صید را در حالی که محرمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته از چهارپایان، بمثلیت آن حکم می‌کند دو نفر عادل از شما، در حالی که آن را هدیه و به کعبه برساند، و یا آنکه بعنوان کفاره مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روز گرفتن، این حکم برای این است که بچشد بدی کارش را ...».

و یا مانند اینکه در کفارهٔ ظهار در سورهٔ مجادله آیهٔ ۲ فرموده است:

۱- صحیح بخاری (٤/ ١٦٨٦، حدیث: ٤٣٣٧).

﴿ وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ۝٢ وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مِّن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۚ ذَٰلِكُمۡ تُوعَظُونَ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ۝٣ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ مِن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۖ فَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ فَإِطۡعَامُ سِتِّينَ مِسۡكِينٗاۚ ﴾ (مجادله / ۲-٤)

«وحقا که ایشان سخنی ناهنجار و دروغ می‌گویند، و بتحقیق خدا دارای گذشت و آمرزنده است. و آنان که دربارۀ زنانشان ظهار می‌کنند سپس بر می‌گردند برای آنچه گفته‌اند، وظیفه: آزاد کردن بنده‌ای است پیش از آنکه یکدیگر را مس می‌کنند، این احکامی است که پند داده می‌شوید به آن، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است، پس هر کس نیابد و واجد نباشد پس بر او روزه گرفتن دو ماه پی در پی است پیش از آنکه یکدیگر را مس می‌کنند پس هر کس نتواند بر او اطعام شصت مسکین است».

شافعی (رحمه الله) فرموده: کافی است در کفارۀ قسم مدی از گندم مانند مد پیغمبر (که تقریباً یک چارک است) باشد. و آنچه قوت اهل هر شهر است کافی است که مدی بدهند.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و کمترین چیزی از کسوه که نام کسوه بر آن صدق می کند کافی است از عمامه و یا زیرجامه و یا دامن جامه، و یا روسری و غیر اینها برای مرد و زن و طفل، زیرا خدای عزوجل مطلق گفته است، و اگر خواست طعام دهد جایز نیست کمتر از ده نفر باشد و همچنین کسوه باید ده نفر را بپوشاند. و در کفارۀ قسم هرگاه بنده آزاد کند کافی نیست مگر آنکه بندۀ مؤمن را آزاد کند. و هر نقصی داشته

باشد که به عمل او ضرر نزند، ضرری که واضح باشد، پس در این صورت کافی است. و کلام را در شرح آن بسط داده است.

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل که در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۰٦ فرموده:

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ ﴾ (نحل / ٦)

«کسی که بخدا کافر شود پس از ایمانش نه آن کس که مجبور شود و دلش به ایمان آرام شده باشد».

گوید: خدا قول آن کس که مکره است آمرزیده و مؤاخذهٔ دنیا و آخرت را از او برداشته است. پس معنایی که به فکر ما می‌رسد این است که قول او مانند عدم است در حکم، و شافعی (رحمه الله) تعمیم داده، و قولی که اختیار کرده این است که قسم شخص مکره چیزی را بر او ثابت نمی‌کند، برای آنکه استدلال کرده به آن از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ. شافعی (رحمه الله) فرموده: و این قول عطاء است که از مردم خطا و نسیان برداشته می‌شود.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) در حق کسی که قسم خورده با مردی تکلم نکند، پس قاصدی نزد او فرستاده و یا نامه‌ای به او نوشته، گوید: آیا پیغام بتوسط قاصد و یا نامه شکستن قسم است یا خیر؟ دو قول است. پس ورع این است که شکسته است، ولی روشن نیست، زیرا رسول و نامه غیر از گفتن کلام است، و اگر چه در یک حال کلام و یا بحکم کلام باشد.

کسی که می‌گوید: شکسته است، دلیل آورده که آن کلام است، زیرا خدای تعالی وحی و ارسال رسول را کلام شمرده، و در آیهٔ ۵۱ سورهٔ شوری فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآيِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ ﴾ (شوری / ٥١)

«و درخور هیچ انسانی نبوده که خدا با او سخن گوید مگر بوحی و یا از پس پردهای، و یا بفرستد فرستادهای که باذن او آنچه بخواهد وحی نماید».

و گوید: خدای عزوجل در سورهٔ توبه آیهٔ ٩٤ به مؤمنین دربارهٔ منافقین میفرماید:

﴿ قُل لَّا تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ﴾ (توبه / ٩٤)

«بگو: عذرخواهی نکنید که هرگز به شما ایمان نیاوریم. بتحقیق خدا از اخبار شما ما را خبر داده».

که وحی به اخبار منافقین را گویا کلام منافقین شمرده است.

و کسی که میگوید: فرستادن رسول و نامه شکستن قسم نیست، گوید: زیرا کلام آدمی شبیه کلام خدا نیست، کلام آدمی آنست که با طرف روبرو شوی، آیا نمیبینی که اگر مردی از مردی قهر کرد و جدا شد، فوق سه روز بر او حرام است، و اگر به او نامه نویسد و یا قاصد فرستد در حالی که میتواند با او سخن گوید از قهر و جدائی خارج نشده و گناهکار است.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و هرگاه مردی قسم بخورد که البته بندهٔ خود را صد تازیانه بزند، پس آن صد را جمع کند و به آن صد عدد یک مرتبه بزند، آیا به قسم خود عمل کرده یا خیر؟ اگر احاطهٔ علمی دارد که به آن مجموعه تمامش به بدن او رسیده بتحقیق نیکو کرده، و به قسم خود عمل کردهظغ و اگر علم ندارد، در حکم قسم را نشکسته، ولی در ورع شکسته، و استدلال کرده به آیهٔ ٤٤ سورهٔ ص که فرموده:

﴿ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَٱضْرِب بِّهِۦ وَلَا تَحْنَثْ ﴾ (ص / ٤٤)

«و با دست خود دسته‌ای از شاخهٔ ریحان بگیر پس با آن بزن و قسم را مشکن»*.

و ذکر کرده خبر آن زمین‌گیری که در زنا به شاخهٔ خرمائی که مجموعه‌ای صد عددی بود، حد زده شد [1].

آنچه از شا فعی نقل شده در قضا و شهادات

به همان اسناد سابق در قول خدای تعالی در سورهٔ حجرات آیهٔ ٦ که فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ﴾ (حجرات / ٦)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بتحقیق پردازید تا مبادا گروهی را بنادانی رنجی رسانید، و بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید».

و در سورهٔ نساء آیهٔ ٩٤ که می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا ﴾ (نساء / ٩٤)

---

* خدا به ایوب ﷺ دستور داد که مجموعه شاخهٔ ریحان که صد عدد شاخه داشت عیالش را بزند که به قسم خود عمل کرده باشد بنابراین اگر به دسته‌ای ریحان بزند که حاوی صد عدد باشد کافی است و به قسم خود عمل کرده است. مترجم.

۱- مسند شافعی (ص ۳۶۲، حدیث: ۱۶۶۸)، سنن ابن ماجه (۲ / ۸۵۹، حدیث: ۲۵۷۴)، مسند أحمد (۵/ ۲۲۲). آلبانی و شعیب أرنؤوط می گویند: صحیح است.

«ای مؤمنین، هنگامی که در راه خدا (برای جهاد و کارزار با دشمنان) حرکت کردید، پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما سلام و اظهار اسلام کرده نگوئید که تو مؤمن نیستی».

و شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی امر کرده به کسی که بر کسی از بندگان خدا می‌گذرد قبل از آنکه کاری و اقدامی کند تحقیق کافی کند. و کلام را در این مورد بسط داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۵۹ فرموده:

﴿ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ ﴾ (آل عمران / ۱۵۹)

«و در کارها با ایشان مشورت کن».

و در سورهٔ شوری آیهٔ ۳۸ فرموده:

﴿ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ ﴾ (شوری / ۳۸)

«و امرشان بین خودشان بمشورت است (کار مؤمنین مشورت است)».

شافعی گوید: حسن بصری گفته که رسول خدا ﷺ از مشورت مردم بی‌نیاز بود، ولیکن خدا خواسته که برای حکامِ پس از رسول ﷺ سنتی باشد.

شافعی (رحمه الله) گوید: و هرگاه بر حاکم امری رخ داد که احتمال چند وجه می‌دهد و یا مشکل باشد، سزاوار این است که مشورت کند با شخصی که بین علم و امانت جمع نموده است. و بسط کلام داده است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای عزوجل در سورهٔ ص آیهٔ ۲۶ فرموده:

﴿ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ ﴾ (ص / ۲۶)

«ای داود، ما تو را جانشین حکام زمین قرار دادیم پس میان مردم بحق حکم نما».

و دربارۀ حکم بین اهل کتاب در سورۀ مائده آیۀ ٤٢ فرموده:

﴿ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ ﴾ (مائده / ٤٢)

«و اگر حکم کردی پس بین ایشان بعدالت حکم کن».

و نیز به رسول خود در آیۀ ٤٩ همان سوره فرموده:

﴿ وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ ﴾ (مائده / ٤٩)

«و حکم کن بین ایشان طبق آنچه خدا نازل نموده و پیرو هواهای آنان مباش».

و در سورۀ نساء آیۀ ٥٨ فرموده:

﴿ وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ ﴾ (نساء / ٥٨)

«و چون بین مردم حکم نمودید بعدالت حکم نمائید».

شافعی (رحمه الله) فرموده: خدا به رسول خود ﷺ اعلام کرده که او و بر هر کس قبل از او بوده و بر مردم واجب نموده که هرگاه حکم کردند مطابق حق و بعدالت حکم کنند، و پیروی از حکم نازل شده نمایند.

و در قول خدای عزوجل در سورۀ مائده آیۀ ٤٩-٥٠:

﴿ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ۝ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ﴾ (مائده / ٤٩-٥٠)

«و از ایشان حذر کن که مبادا تو را از بعض آنچه خدا نازل کرده به سوی تو فریبت دهند، پس اگر رو بگردانند بدان که خدا می‌خواهد ایشان را ببعضی از گناهانشان بگیرد، و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند. آیا پس حکم جاهلیت را می‌جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین».

شافعی (رحمه الله) گوید: احتمال داده می‌شود که سهل انگاری ایشان در احکامشان بوده و احتمال داده می‌شود که طبق هوی بوده، و هر کدام باشد خدا نهی نموده، و امر کرده که حکم بین ایشان باید طبق آنچه بر رسول خود ﷺ نازل کرده باشد.

و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۷۸-۷۹ فرموده:

﴿ وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ۝٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمًا وَعِلۡمًا ﴾ (انبیاء / ۷۸-۷۹)

«و داود و سلیمان را بیاد آر هنگامی که دربارهٔ آن زراعت حکم می‌کردند وقتی که گوسفندان آن قوم در آن شبانه چریدند و ما شاهد حکم ایشان بودیم، پس آن را به سلیمان فهماندیم و هر کی را حکم و علم دادیم».

شافعی (رحمه الله) گوید: حسن بن ابی الحسن گفته: اگر این آیه نبود من دیده بودم که حکام به هلاکت رسیده‌اند، ولیکن خدای تعالی ستایش کرده این را که به صواب رفته و آن را که کوشش نموده است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ قیامت آیهٔ ۳٦ فرموده:

﴿ أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَن يُتۡرَكَ سُدًى ﴾ (قیامت / ۳٦)

«آیا انسان گمان می‌کند که بی‌حساب و بیهوده رها می‌شود».

گوید: پس اهل علم به قرآن اختلاف ندارند که «سدی» آن است که مورد امر و نهی نباشد.

و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۲ فرموده:

﴿ وَأَشۡهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعۡتُمۡ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«چون معامله و خرید و فروش نمودید پس شاهد و گواه بگیرید».

گوید: امر خدا به شاهد گرفتن در بیع دو احتمال دارد: یکی راهنمائی و ارشادی که بواسطهٔ شهادت بهره برید و ترک آن مباح است و حتمی نیست که هر کس ترک کند عاصی باشد. و احتمال دوم آن است که امر حتمی باشد که در ترک آن گناه کرده باشد. و آنچه من اختیار می‌کنم این است که طرفین بیع شاهد گرفتن را ترک نکنند. برای اینکه هرگاه شاهد گرفتند خاطر جمع‌ترند، زیرا امر شارع اگر حتمی باشد که آنان تکلیف را اداء کرده‌اند و اگر ارشادی باشد که بهرهٔ خود را گرفته‌اند.

شافعی (رحمه الله) گوید: و هر چه خدا آن را مقرر کرده چه واجب باشد و چه دلالت و ارشاد، برای عمل‌کننده برکت است. آیا نمی‌بینی که شاهد گرفتن در بیع هرگاه دلالت و ارشاد باشد اگر طرفین و یا یکی از آنها بخواهد ستم کند دو شاهد علیه او هستند و مانع از ظلم و گناه او هستند، و اگر ترک اشهاد کنند مانعی از ستم نباشد، و اگر یکی از آنان فراموش کند مانعی از ستم نباشد، و اگر یکی از آنان فراموش کند و یا بخیالی انکار کند شاهد مانع است، و همچنین ورثهٔ ایشان. آیا نمی‌بینی که آن دو و یا یکی از آنان اگر وکیل گرفت، پس خود او به مردی فروخت و وکیل او به دیگری فروخت، و ندانستند کدام یک از دو معامله قبل بوده و کدام بعد؟

اگر دو شاهد باشد ثابت می‌شود که کدام آنها اول بوده و در چه وقت بوده است. پس شهادت سبب قطع مظالم و تثبیت حقوق است، و هر امری که از خدای تعالی باشد و یا از رسول ﷺ خیر است که در ترک آن عوضی نیست.

شافعی (رحمه الله) گوید: و آنچه به نظر می‌رسد آنست که امر به اشهاد در بیع ارشادی است نه حتمی، و خدای عزوجل در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۷۵، فرموده:

﴿ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ ﴾ (بقره / ۲۷۵)

«خدا بیع را حلال و ربا را حرام نموده».

و دیگر اینکه خدا نفرموده، در بیع باید بینه و شاهد باشد.

و شافعی (رحمه الله) در آیهٔ دَین (آیهٔ ۲۸۲ سورهٔ بقره) که خدا فرموده:

﴿ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«چون معاملهٔ دینی (و قرار وام) با یکدیگر نمودید ....».

گوید: دَین، یک معامله است که خدا امر کرده به شاهد گرفتن در آن، معنای آن روشن است که امر به اشهاد بسته به نظر و اختیار است نه حتمی، زیرا فرموده: ﴿فَٱكۡتُبُوهُ﴾ «آن را بنویسید»، و سپس در ذیل آن فرموده:

﴿ وَإِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ مَّقۡبُوضَةٌۖ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضًا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ ﴾ (بقره / ۲۸۳)

«و اگر بر سفری بودید و کاتبی نیافتید پس گروی بگیرید، و اگر بعضی شما بعض دیگر را امین دانست آن کس که امین شمرده شده باید امانت او را رد کند».

پس چون خدا در صورتی که نویسنده‌ای نباشد به گرو امر نمود، سپس ترک گرو را مباح کرد در صورتی که شخص امین و مورد اطمینان موجود باشد، و فرمود:

﴿ فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ ﴾ (بقره / ۲۸۳)

«پس اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانست (و اطمنیان حاصل بود گروگان لازم نیست) باید امین امانت را ادا کند».

بنابراین، دلالت دارد که امر اول حتمی نبوده که تارک آن عاصی باشد. سپس به خبر استدلال کرده، و آن در جای دیگر ذکر شده است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ٦ فرموده:

﴿ وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْۚ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ فَإِذَا دَفَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡ فَأَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ﴾ (نساء / ٦)

«و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر از ایشان رشد عقلی دیدید، پس اموال ایشان را به ایشان رد کنید، و اموال ایشان را از ترس آن که مبادا بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید، و هر کس غنی است باید عفت جوید (و به آن اموال دست نزند)، و هر کس فقیر است باید بطور پسندیده مصرف کند، و چون اموال ایشان را به ایشان دادید بر آنان گواه بگیرید، و خدا برای حسابرسی کافی است».

در این آیه، دو معنی احتمال دارد: یکی اینکه امر به اشهاد ارشادی باشد نه حتمی، و جملهٔ:

﴿ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ﴾ (بقره / ۲۸۳)

«خداوند برای حسابگری کافی است».

گویا به ترک اشهاد رخصت داده، یعنی (والله اعلم) اگر شاهد نگرفتید خدا شاهد کافی است. احتمال دوم اینکه ولی یتیم باید شاهد گیرد که اگر روزی یتیم در اخذ مال انکار کرد، ولی بتواند خود را از تهمت بری نماید.

شافعی (رحمه الله) (در روایت المزنی از او در کتاب وکالت) استدلال کرده به این آیه در مورد وکیل که هرگاه وکیل ادعا کرد که مال موکل را به او داده و یا به کسی که موکل امر کرده، از او بدون دلیل قبول نشود، زیرا امین نبوده که ادعای او قبول شود، چنانکه یتیمان امانت ولی را قبول ندارند پس خدا امر نموده به اشهاد. و به همین جهت فرق است بین وکیل و بین امین که از امین قبول می‌شود بدون اشهاد. و در کتاب ودیعه نیز در روایت ربیع بهمین معنی ذکر نموده است.

و بهمان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵ فرموده:

﴿ وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡ ﴾ (نساء / ۱۵)

«و آن زنانی از شما که مرتکب فحشاء شوند پس بر ایشان چهار نفر گواه از خودتان بگیرید».

پس خدای تعالی در شهادت به فاحشه که زنا باشد چهار شاهد ذکر کرده، پس در زنا شهادت تمام نیست مگر به چهار نفر مرد نه زن، و در استدلال بر این بسط کلام داده است.

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ طلاق آیهٔ ۲ فرموده:

﴿فَإِذَا بَلَغۡنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمۡسِكُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ فَارِقُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖ وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ (طلاق / ۲)

«پس چون (زنان مطلقه) به مدت خود رسیدند، یا آنان را طبق عرف بخوبی نگه دارید و یا از ایشان بخوبی جدا شوید، و دو نفر عادل از خودتان را شاهد گیرید».

پس خدا در طلاق و رجوع امر به اشهاد نموده و ذکر کرده که شاهد دو نفرند، و دلالت کرده که کمال شهادت در طلاق رجوع به دو شاهد است که زن نباشد، زیرا شاهدین باید بهر حال دو مرد باشند.

و من مخالفی را از اهل علم ملاقات نکردم (والله اعلم) که طلاق به دو اشهاد را حرام بداند و دلالت دارد که اشهاد اختیاری است، و احتمال دارد شهادت به رجوع مانند شهادت به طلاق باشد. سپس کلام را کشانیده تا آنکه گوید: اختیار من این است که در این مورد و در غیر آن از موارد که به اشهاد امر شده همان اشهاد است.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سیاق آیات ۲۸۲ و ۲۸۳ سورۂ بقره که راجع به دَین است. فرموده:

﴿ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰ ﴾ (بقره / ۲۸۲-۲۸۳)

«و شاهد بگیرید دو شاهد از مردان خودتان را، و اگر دو مرد نبود پس یک مرد و دو زن، از اشخاصی که مورد اعتماد و پسند شما باشند، تا در صورت فراموشی یکی، دیگری آن را بخاطرش آورد و متذکر شود».

شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی شاهد در زنا را چهار نفر، و شاهد زنا شهادت بر حدی است که مال در آن نیست، و شهود طلاق و رجوع بر تحریم پس از حلیت است، و تحلیل است بدون مال.

سپس گوید: احدی از اهل علم را ندانستم که مخالف باشد در اینکه در زنا جایز نیست مگر شهادت مردان، و دانستم که اکثر شان گفته‌اند: و نه در طلاق و نه در رجوع، هرگاه زوجین منکر یکدیگر باشند. و همین را گفته‌اند در وصیت. پس طبق حکایتی که از اقوال ایشان کردم دلالت دارد بر موافقت ظاهر کتاب خدای عزوجل و سزاوارترین امور به قرآن، رجوع کردن و به سوی آن رفتن است.

و در شهود دَین، خدای عزوجل ذکر کرده زنان را، و دَین مربوط به مال است که از مدیون گرفته می‌شود، پس امر خدا که فرق گذاشته بین احکام شهادات این است که هر جا شهادت مالی نیست باید شاهد مرد باشد و اگر امر مالی شد، شهادت زنان با مردان جائز است، و در جائی است که خدا به زنان اجازه داده، و اختلافی در این قول نیست، و غیر این جایز نباشدوالله اعلم.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی در سورۀ نور آیۀ ٤-٥ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةً وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدًاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ ﴾ (نور / ٤-٥)

«و آنان که زنان عفیفه را نسبت ناروا می‌دهند و چهار گواه نمی‌آورند پس آنان را هشتاد تازیانه بزنید و گواهی ایشان را هیچ وقت نپذیرید و آنان خود فاسقند. مگر آنان که پس از آن توبه و اصلاح کنند».

پس خدای تعالی امر کرده به زدنِ آنکه نسبت بد به زن مؤمنه داده و امر نموده که شهادت او پذیرفته نشود و او را فاسق نامیده، سپس استثنا کرده مگر آن که توبه و خود را اصلاح نماید. شافعی (رحمه الله) روایت کرده از عمر بن الخطاب و از ابن عباس

سپس از عطاء و طاوس و مجاهد که هرگاه قاذف یعنی تهمت زننده توبه کرده شهادت او قبول است، و از شعبی سؤال کردند، او گفت: خدا توبهٔ او را قبول می‌کند و شما شهادت او را قبول نمی‌کنید؟!

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای جل ثناؤه در سورهٔ اسراء آیهٔ ۳٦ فرموده:

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولاً ﴾ (اسراء / ۳٦)

«آنچه به آن علم نداری پیروی مکن زیرا گوش و چشم و دل هر یک از اینها مسؤولند».

و در سورهٔ زخرف آیهٔ ۸٦ فرموده:

﴿ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴾ (زخرف / ۸٦)

«مگر آنکه بحق شهادت دهد در حالی که بدانند».

و در سورهٔ یوسف آیهٔ ۸۱، حکایت کرده که برادران یوسف شهادت خود را سزاوار دانستند، پس حکایت کرده که بزرگ ایشان گفت:

﴿ ٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيكُمۡ فَقُولُواْ يَـٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبۡنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدۡنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمۡنَا وَمَا كُنَّا لِلۡغَيۡبِ حَـٰفِظِينَ ﴾ (یوسف / ۸۱)

«به سوی پدرتان برگردید و بگوئید: ای پدر ما، فرزندت دزدی کرد و ما شهادت نمی‌دهیم مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نیستیم و به آن علمی نداریم».

شافعی (رحمه الله) گوید: شاهد حق ندارد شهادت دهد جز به آنچه دانسته است، و علم از سه صورت حاصل می‌شود: آنچه را مشاهده کرده. پس همانطور گواهی می‌دهد، و از آنچه شنیده پس طبق دیدن و شنیدنش شهادت می‌دهد، و از تواتر اخبار و تظاهر

آثار آنچه را که به عیان ندیده، پس به همان صورت شهادت دهد. و در شرح آن بسط کلام داده.

و به همان اسناد، شافعی (رحمه الله) فرموده است که در آنچه بر مرد واجب است از قیام به شهادت، هرگاه شهادت دهد آیاتی است، از جمله: آیۀ ۸ سورۀ مائده که فرموده:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ﴾

(مائده / ۸)

«ای کسانی که ایمان دارید، قیام‌کنندگان برای خدا و گواهان بعدالت باشید».

و از جمله در سورۀ نساء آیۀ ۱۳۵ فرموده:

﴿ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ﴾ (نساء / ۱۳۵)

«قیام‌کنندگان بعدالت و گواهان برای خدا باشید و اگر چه بر ضرر خود و یا والدین و نزدیکانتان باشد».

و در سورۀ انعام آیۀ ۱۵۲ فرموده:

﴿ وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ﴾ (انعام / ۱۵۲)

«و هرگاه سخن گوئید پس بعدالت گوئید و اگر چه دربارۀ خویشان باشد».

و در سورۀ معارج آیۀ ۳۳ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَـٰدَٰتِهِمْ قَآئِمُونَ ﴾ (معارج / ۳۳)

«و آنانکه به شهادات خود قیام‌کنندگانند».

و در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۳ فرموده:

﴿ وَلَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ ﴾

(بقره / ۲۸۳)

«و شهادت را کتمان مکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است (قلبی گناه آلود دارد)».

و در آیۀ ۲ سورۀ طلاق فرموده:

﴿ وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ ﴾ (طلاق / ۲)

«و شهادت را برای خدا بپا کنید».

شافعی (رحمه الله) گوید: آنچه من حفظ کرده‌ام از هر کس از اهل علم شنیده‌ام در این آیات، این است که بر شاهد لازم است که شهادت را ادا کند و بر او واجب است که به آن قیام کند و اگر چه بر ضرر او و والدین و فرزندان او و نزدیک و دور و دوست و دشمن باشد، و از احدی کتمان نکند و از احدی منع ننماید.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: قول خدای تعالی در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۲:

﴿ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«و نویسنده خودداری نکند از آنگونه که خدا به او آموخته بنویسد».

احتمال می‌دهد که حتم باشد بر آن کس که دعوت به کتاب می‌شود که بنویسد و گرنه عصیان نموده، و احتمال دارد که واجب کفائی باشد که اگر دو نفر نویسنده هستند یکی حاضر برای نوشتن شد، از دیگری ساقط است، و از گناه خارج است، و این مناسب‌ترین معنی می‌باشد.

گوید: و قول خدای عزوجل که در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۲ فرموده:

﴿ وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«و شاهدان هرگاه دعوت شدند از حضور و شهادت خودداری نکنند».

احتمال می‌رود که واجب عینی باشد که هر شاهدی ابتداءاً دعوت شد باید اجابت کند، و احتمال دارد کفائی باشد که اگر چند نفر شاهد بودند عدۀ کافی از ایشان که برای شهادت حاضر شدند، ترک دیگران بر ایشان گناه نباشد، و اگر همه ترک کردند گناهکار باشند (والله اعلم)، و این معنی مناسب‌تر است.

گوید: و اما کسی که شهادت او جلوتر بوده به اینکه شهادت داده و یا حقی برای مسلمانی و یا معاهدی را گواهی داده، پس او حق ندارد تخلف کند در جائی که برای قطعی شدن حق طلب شود.

و به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی در سورۀ مائده آیۀ ۱۰٦ فرموده:

﴿ شَهَـٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ ﴾ (مائده / ۱۰٦)

«گواه بین شما چون مرگ یکی از شما برسد هنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما».

و در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۲ فرموده:

﴿ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

«و شاهد بگیرید دو شاهد از مردان خودتان را، واگر دو مرد نبود پس یک مرد و دو زن، از اشخاص که مورد اعتماد و به شهادت آنان خوشنودید».

گوید: پس از این آیه و از این خطاب استفاده می‌شود که مقصود اشهاد آزادگان پسندیده شدۀ مسلمین می‌باشد، از جهت اینکه ﴿**مِمَّن تَرۡضَوۡنَ**﴾ همان اهل دین ما هستند نه مشرکین، زیرا بواسطۀ دین قطع دوستی شده بین ما و ایشان، و رجال مقصود

آزادگان مایند نه ممالیک که در امور خود مغلوبند، و دیگر اینکه اهل فسق مورد پسند ما نیستند، رضای ما بر عدول است، و پسند بر بالغین مخاطب است نه با اطفال. و بسط کلام داده است.

به همان اسناد شافعی (رحمه الله) گوید: قول خدای عزوجل در سورۀ بقره آیۀ ۲۸۲:

﴿ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ ﴾ (بقره / ۲۸۲)

و نیز قول خدای تعالی در سورۀ طلاق آیۀ ۲:

﴿ وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ ﴾ (طلاق / ۲)

«و شاهد بگیرید دو عادل از خودتان».

دلالت دارد بر اینکه مقصود از خود مسلمین است. سپس کلام را کشانیده به اینکه: کسی که می‌گوید: شهادت اهل ذمه جایز است، پس عادلترین آنان شرکش به خدا بزرگتر و برای صلیب خاضع تر و به کنیسه ساکن‌تر است.

پس اگر کسی بگوید: خدای عزوجل در سورۀ مائده آیۀ ۱۰۶ می‌فرماید:

﴿ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ ﴾

(مائده / ۱۰۶)

«هنگام وصیت دو عادل از شما و یا دو عادل از غیر شما».

یعنی از غیر اهل دین شما. شافعی (رحمه الله) فرموده: شنیدم کسی که این آیه را تأویل می‌کند می‌گوید: مقصود از غیر شما یعنی از مسلمین از غیر قبیلۀ شما!

شافعی (رحمه الله) گوید: و الله اعلم قرآن دلالت بر همین دارد، زیرا خدا در همان آیه فرمود:

﴿ تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ ﴾ (مائده / ١٠٦)

«حبس می‌کنید آن دو را پس از نماز».

و وقت نماز برای مسلمین است. و نیز برای اینکه خدا در همان آیه می‌فرماید:

﴿ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ لَا نَشۡتَرِي بِهِۦ ثَمَنٗا وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ ﴾

(مائده / ١٠٦)

«پس اگر شک داشتید قسم به خدا خورند که به این شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگر چه بسود خویشاوند باشد».

و همانا خویشی بین مسلمین است که با رسول خدا ﷺ بودند از عرب، و یا خویشی که بین ایشان و بت پرستان بود نه بین ایشان و اهل ذمه، و نیز قول خدای تعالی در همان آیه که می‌فرماید:

﴿ وَلَا نَكۡتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡأٓثِمِينَ ﴾ (مائده / ١٠٦)

«و کتمان شهادت الهی را نمی‌کنیم که در آن هنگام از گناهکاران خواهیم بود».

پس همانا کتمان و گناه آن از کتمان کردن شهادت را کسی اجتناب و دوری می‌کند که از مسلمین باشد نه اهل ذمه.

شافعی (رحمه الله) گوید: و بتحقیق شنیدم از کسی که می‌گفت: این آیه منسوخ است به قول خدای تعالی که در سورهٔ طلاق آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ ﴾ (طلاق / ۲)

«و شاهد بگیرید دو عدل از خودتان را»

و الله اعلم.

سپس در ضمن کلام شافعی (رحمه الله) که گوید: به او گفتم: همانا خدا این آیه (آیهٔ ١٠٦ سورهٔ مائده) را در وصیت مسلمانی ذکر کرده، و آیا در وصیت مسلمانی در سفر

جایز می‌دانی؟ گفت: نه، گفتم: آیا ایشان را قسم می‌دهی؟ گفت: نه، گفتم: برای چه و حال آنکه تأویل کرده‌ای که این آیه در وصیت مسلمانی است، گفت: زیرا نسخ شده، گفتم: اگر نسخ شده در چه موضوعی نازل شده تا آخر.

شافعی از این آیه در سبب نزول این آیه بنابر نقل آنچه از مقاتل بن حیان و غیر او آمده، جواب دیگری داده.

و این در خبری است که ما را ابو سعید بن ابی عمرو نقل کرده از ابی العباس از ربیع از شافعی که خبر داد ابو سعید معاذ بن موسی از جعفری از بکیر بن معروف از مقاتل بن حیان که او گفت: این تفسیر را گرفتم از مجاهد و حسن و ضحاک که قول خدای تعالی:

﴿ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ ﴾ (مائده / ۱۰۶)

«دو نفر عادل از خودتان و یا دو نفر دیگر از غیر خودتان».

نازل شده هنگامی که دو مرد نصرانی از اهل دارین که یکی از ایشان تمیمی و دیگری عدی بوده با یک نفر از طائفه قریش در سفری تجارتی مصاحبت نمودند، پس در دریا به مسافرت پرداختند. و با قریشی مالی معلوم بود که خانوادهٔ او دانسته بودند از ظروف و پوست و سیم و زر، پس قریشی بیمار شد و وصیت خود را به آن دو نفر نصرانی نمود و وفات کرد، و آن دو نفر مال او را با وصیت او گرفتند و به اولیاء آن میت دادند، ولی بعضی از مال او را آوردند. خانوادهٔ او چون نظر به کمی مال کردند گفتند: این رفیق شما با مال زیادی حرکت کرد زیادتر از آنچه شما آورده‌اید، آیا چیزی فروخت و یا چیزی خرید و یا بیماری او طولانی شد که خرج زیادی کرد؟ گفتند: نه، گفتند: پس شما خیانت کرده‌اید، و مال را برداشتند و امر خود را نزد رسول خدا ﷺ بردند. پس خدای تعالی نازل فرمود آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ مائده را که می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ إِنۡ أَنتُمۡ ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَأَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةُ ٱلۡمَوۡتِۚ تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ لَا نَشۡتَرِي بِهِۦ ثَمَنٗا وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ وَلَا نَكۡتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡأٓثِمِينَ ﴾ (مائده / ۱۰٦)

«ای مؤمنین، گواه بین شما چون مرگ شما برسد هنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما و یا از غیر شما است اگر در سفری بودید که حادثۀ مرگ به شما رسید، اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان دارید پس از نماز قسم بخورند که بگویند: به این شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگر چه به سود خویشاوند باشد و کتمان شهادت الهی نمی‌کنیم، زیرا در این هنگام گنهکار خواهیم بود».

پس چون آن دو نفر قسم خوردند رها شدند، ولی چون جام مکلل پیدا شد. آن دو نفر خدمت رسول خدا ﷺ احضار شدند و مؤاخذه شدند، آنان گفتند: ما اینها را از او در زمان حیات او خریداری کرده بودیم. از آنان شاهد و بینه خواسته شد نتوانستند شاهد بیاورند. پس آیۀ فوق نازل شد [1] که:

﴿ فَإِنۡ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسۡتَحَقَّآ إِثۡمٗا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَٰنِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ

۱- سنن البیهقی الکبری (۱۰/ ۱٦٤) و و بهمین معنی روایت شده در صحیح بخاری (۳/ ۱۰۲۲، حدیث: ۲٦۲۸)، سنن ابی دواد (۲/ ۳۳۱، حدیث: ۳٦۰٦)، سنن ترمذی (۵/ ۲۵۹، حدیث: ۳۰٦۰).

أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعۡتَدَيۡنَآ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجۡهِهَآ أَوۡ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيۡمَٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡمَعُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴾

(مائده / ۱۰۷-۱۰۸)

«هرگاه اطلاع حاصل شد که آن دو استحقاق اتهام دارند دو شاهد دیگر (از اولیاء میت) جای آنان بایستند که شایسته‌تر باشند از کسانی که استحقاق برتری دارند، و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود این روش به آوردن شهادت بر صورت حقیقی آن نزدیکتر است و یا بترسند که پس از قسم خوردنشان قسم‌هائی رد شود و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند».

یعنی: چون اطلاع حاصل شد که آن دو استحقاق اتهام دارند دو نفر از اولیاء میت قسم خوردند که آن جام و گردن بند از مال ما است و ما که آنان را متهم کردیم حق داشته‌ایم و از ستمگران نیستیم.

شافعی (رحمه الله) گوید: هر کس مانند حال آن دو نفر را داشته باشد باید آنچه در این آیه ذکر شده در حق آنان معمول شود. و معنای ﴿**شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ**﴾ که در آیه آمده یعنی قسم بین شما چنانکه در ملاعنه نیز قسم، شهادت نامیده شده است. و بسط کلام داده تا آنکه گوید: طبق ادعای ورثه چون دو نفر نصرانی متهم به خیانت شده قسم از آنان رد شده و کسان میت قسم خوردند، و معنی جملهٔ ﴿**أَن تُرَدَّ أَيۡمَٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ**﴾ (والله اعلم) همین است. و معنای ﴿**يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا**﴾ این است که دو نفر از کسان میت که قسم خوردند بجای دو نفر نصرانی متصدی و متصرف در آن مال می‌شوند.

امام بیهقی گوید: طبق گفتار شافعی و مقاتل، از ابن عباس روایتی آمده که قول اینان را تصدیق می‌کند. و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گفته است: دلیلی در آیه می‌باشد که باید قسم مردم در مرافعات خود در محلی دارای عظمت باشد، مانند آنکه میان کعبه و مقام ابراهیم حاضر شوند برای خوردن قسم، و نزد منبر رسول خدا ﷺ پس از نماز عصر. و قول خدای تعالی: ﴿تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ﴾ «بازشان دارید که پس از نماز به خدا قسم بخورند» را، مفسرین چنین گفته‌اند که پس از نماز عصر بوده، سپس ذکر کرده شهادت دو طرف ملاعنه و غیر آن را.

و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) فرموده که بعضی از اهل تفسیر گمان کرده که قول خدای تعالی در سورهٔ احزاب آیهٔ ٤ که فرموده:

﴿ مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦ ﴾ (احزاب / ٤)

«خدا برای مردی دو دل در جوف او قرار نداده».

یعنی برای مرد دو پدر در اسلام قرار نداده است. شافعی (رحمه الله) گوید: این مفسر استدلال کرده به سیاق آیه که در آیهٔ پنجم همان سوره فرموده:

﴿ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ ﴾ (احزاب / ٥)

«ایشان را نسبت به پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدالت نزدیکتر است».

یعنی، هر کس را نسبت به پدری که از او متولد شده بخوانید نه اینکه فرزندخوانده را نسبت به او بدهید.

بیهقی گفته: همین معنی را از مقاتل بن حیان روایت کرده‌ایم. و از زهری نیز روایت شده است.

آنچه از شافعی رسیده در قرعه و عتق و ولاء و کتابت

و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تبارک و تعالی در سورۀ آل عمران آیۀ ٤٤ به رسول خود ﷺ می‌فرماید:

﴿ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴾ (آل عمران / ٤٤)

«و تو نبودی آن هنگام که (زکریا و دوستانش) قلم‌های قرعۀ خود را می‌انداختند برای اینکه کدامشان مریم را کفالت کند و هنگامی که نزاع می‌کردند تو نبودی».

و نیز در سورۀ صافات آیات ۱۳۹ تا ۱٤۱ خدای تعالی فرموده:

﴿ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ ﴾ (صافات / ۱۳۹-۱٤۱)

«و محققاً یونس از پیغمبران مرسل است، هنگامی که فرار کرد به طرف کشتی پر شده، پس تیرهای قرعه افکند و او از انداخته‌شدگان گردید».

پس اصل قرعه در کتاب خدای تعالی می‌باشد، دربارۀ آنان که برای حضرت مریم – علیها السلام– قرعه افکندند و آنان که برای حضرت یونس عليه السلام قرعه انداختند.

و قرعه (و الله اعلم) نمی‌باشد مگر بین چند نفری که در دلیل مساوی باشند، و آنان که بر مریم – علیها السلام– قرعه افکندند همه مساوی بودند در کفالت او، رغبت داشتند و قصدشان این بود که نزد یک نفری باشد که نسبت به او بیشتر مداری کند، و اگر روزی یک نفر کفالت می‌کرد و روز دیگر دیگری، موجب زحمت می‌شد، و اگر کفالت کننده یک نفری باشد، نسبت به او مهربان‌تر باشد و به مصلحت او نزدیکتر. زیرا بهتر اخلاق و رفتار او را تحت نظر می‌گرفت و غذائی که برای او مفید و یا مضر بود متوجه می‌گردید، و هر کس به زحمت کفالت و مصلحت او وارد نبود. و برای این عمل

وجه دیگری نز گفته‌اند که کفالت یک نفر برای مستور بودن و گرامی داشتن دختری مناسبتر است از کفالت جمعی. و جایز بود که نزد یک نفر باشد و او را کفالت کند و دیگران در مخارج او شرکت کنند چنانکه اگر نزد خالۀ خود و یا مادر خود می‌بود و دیگران مؤونۀ او را متکفل می‌شدند.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و آنان که طالب کفالت مریم - علیها السلام- بودند نمی‌خواستند برای کفالت او نزاعی بوجود آید و نمی‌خواستند یکدیگر را دفع کنند و لذا قرعه افکندند تا آنکه حریص بر کفالت او بود با میل مخارج او را کفالت کند و دیگران تکلیفی نداشته باشند. گوید: و به هر معنی باشد قرعه لازم است در جائی که مانند این موارد باشد.

و به همین معنی قرعه برای حضرت یونس ؛ چون کشتی متوقف شد و مورد حملۀ امواج گردید گفتند: مانع جریان او چه باشد؟ و علت عدم جریان نیست مگر آنکه گناهکاری در آن ساکن است. بیائید قرعه افکنیم، پس قرعه افکندند و قرعه بنام یونس؛ آمد. پس او را از کشتی بیرون انداختند.

و این نیز مانند همان معنی است که برای کفالت حضرت مریم - علیها السلام- افکندند، زیرا حالت ساکن کشتی در حفظ جانشان مساوی بود و اگر حکمی مربوط به اموال بود محتاج به قرعه‌ای در نفوس نمی‌شدند، چنانکه در قرعه‌ای که برای کفالت مریم - علیها السلام- افکندند. و شافعی (رحمه الله) فرموده: قرعۀ پیغمبر ﷺ در هر موردی مانند قرعه‌ای است که بر حضرت مریم افکندند.

و آن قرعه مانند اینکه آن جناب قرعه افکندند بین چند نفر مملوکی که با هم آزاد شده بودند، پس قرعه افکند که یک سوم آنان آزاد شدند. و این قضیه در موردی بود که آزاد کننده یعنی مالک ایشان در بیماری خود آزاد کرد بنده‌هائی را که متعلق به خودش

و متعلق به ورثه بود، و این آزادی را در مال ورثه حق نداشت [1]. پس رسول خدا ﷺ چنان کرد که به همهٔ ورثه حق ایشان برسد نه آنکه تبعیض شود. و همچنین قرعه‌ای که بین زنان خود افکند که هر کدامشان در حضر به قسمت خود نائل می‌شدند ولی در سفر چون نمی‌توانست همه را همراه ببرد قرعه می‌افکند، قرعه بنام هر کدام می‌آمد او را همراه می‌برد و حق دیگران ساقط می‌شد. و چون از سفر بر می‌گشت به همان قسمی که قبل از سفر بود عمل می‌کرد، و ایام سفر را حساب نمی‌کرد[2]. و همچنین در تقسیمات اموال خیبر قرعه افکند پس چهار پنجم اموال خیبر را برای حاضرین قسمت کرد، و برای هر کس سهم او بر جزئی از آن مجتمع معین می‌شد آن را به او می‌داد که دیگران حقی در آن نداشته باشند، و او نیز در حق و سهم دیگران منقطع باشد.

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ هود آیهٔ ٤٢ می‌فرماید:

﴿ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (هود / ٤٢)

«و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد: ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش».

و در سورهٔ انعام آیهٔ ٧٤ فرموده:

﴿ وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً ﴾ (انعام / ٧٤)

١- نگا: صحیح مسلم (٣ / ١٢٨٨، حدیث: ١٦٦٨).

٢- بهمین معنی روایت شده در صحیح بخاری (٢/ ٩١٦، حدیث: ٢٤٥٣)، سنن أبی داود (١/ ٦٤٩، حدیث: ٢١٣٨).

«و ذکر کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بتها را معبودها و ملجاها گرفته‌ای».

پس در این آیات نسبت داده ابراهیم ﷺ را به پدرش و حال آنکه پدر او کافر بود، و فرزند نوح را نیز به پدرش نسبت داده و حال آنکه آن پسر کافر بود.

و خدای تعالی دربارۀ زید بن حارثه در سورۀ احزاب آیۀ ۵ به رسول خود ﷺ فرموده:

﴿ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ ﴾ (احزاب / ۵)

«پسر خوانده‌ها را فرزندان پدرانشان بخوانید که این به عدالت نزد خدا مناسب‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی شما و موالی شمایند».

و خدای تعالی در همان سوره آیۀ ۳۷ فرموده:

﴿ وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ ﴾ (احزاب / ۳۷)

«و آن هنگام که تو به آن کسی (یعنی به زید) که خدا بر او نعمت داده و تو نیز نعمتش دادی می‌گفتی که زوج خویش را برای خودت نگه‌دار».

پس موالی را به دو کس نسبت داده، یک مرتبه به پدرانشان و دیگر به منعم ایشان. و رسول خدا ﷺ فرموده: «**ولاء برای کسی است که آزاد کند**»[(۱)]. پس کتاب و سنت دلالت کردند بر اینکه ولاء مال کسی است که آزاد کرده باشد، چنانکه نسب مخصوص کسی است که ولادتی از پدرش داشته باشد. و کلام را بسط داده در اینکه محال است ولاء را از آزاد کننده بگردانی به سوی غیر کسی که نسبت به او ثابت است.

۱- متفق علیه، [صحیح بخاری (۱/ ۱۷٤، حدیث: ٤٤٤)، صحیح مسلم (۲/ ۱۱٤۱، حدیث: ۱٥۰٤)].

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) گوید: خدای تعالی در سورهٔ نور آیهٔ ۳۳ فرموده:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗا ﴾ (نور / ۳۳)

«و آنان که مملوک شمایند (یعنی در جنگ تحت اسارت آمده‌اند) و طالب کتابت می‌باشند و مکاتبه می‌جویند پس با ایشان مکاتبه کنید اگر در ایشان خیری دانسته‌اید».

شافعی (رحمه الله) فرموده: جملهٔ ﴿وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ دلالت دارد بر اینکه همانا خدا اذن داده که مکاتبه کنید با عاقلی که طالب مکاتبه است نه آنکه نمی‌فهمد و مکاتبه می‌خواهد، چه بچه باشد و چه دیوانه.

و به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) نقل کرده که ابن جریج به عطاء گفت: خیر مال است و یا صلاح و یا هر دو؟ عطاء گفت: ما نمی‌بینیم خیر را جز مال. پس اگر مال ندارد و مرد راستی باشد چطور؟ گفت: من گمان ندارم خیر را جز همان مال نه صلاح. و مجاهد گفته: اگر در مملوک خیر دانستید یعنی مال، اخلاق و دین ایشان هر چه باشد.

شافعی (رحمه الله) فرموده: خیر کلمه‌ای است که از خطاب مردم با یکدیگر مراد از خیر دانسته می‌شود. خدای تعالی که در سورهٔ بینه آیهٔ ۷ فرموده:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ﴾ (بینه / ۷)

«بتحقیق آنان که ایمان آورند و عمل‌های شایسته کنند آنان خود بهترین مخلوقاتند».

پس ما می‌فهمیم که بهترین مردم بایمان است و اعمال شایسته، نه بمال.

و خدا در سورهٔ حج آیهٔ ٣٦ فرموده:

﴿ وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞ ﴾ (حج / ٣٦)

«و شتران قربانی را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم برای شما در آنها خیر است».

ما فهمیدیم که مراد از خیر در این آیه نفع آخرتست نه اینکه در شتر قربانی بر ایشان مالی باشد.

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۰ فرموده:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ ﴾

(بقره / ۱۸۰)

«مقرر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید اگر خیری گذاشت وصیت نماید».

ما می‌فهمیم که منظور از خیر در اینجا مال است. برای آنکه خدا در دنبالهٔ آیه فرموده:

﴿ ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ ﴾ (بقره / ۱۸۰)

«وصیت برای والدین و نزدیکان است».

یعنی وصیت به مال برای آنان است.

پس چون خدا در آیهٔ قبل (آیهٔ ۳۳ سورهٔ نور) فرموده:

﴿ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرًا ﴾ (نور / ۳۳)

«اگر در ایشان خیری دانستید».

ظاهرترین معنای آن بنا به دلائلی که گفتیم این است که نیروئی بر کسب مال و امانت داشته باشد، زیرا گاهی نیرومند است و کسب می‌کند و مال المکاتبه را نمی‌دهد،

چون امین نیست، و گاهی امین است ولی قدرت بر کسب ندارد. و نزد من جایز نیست در جملهٔ ﴿إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗا﴾ جز همین معنی.

و ظاهر آیه این نیست که اگر در بنده‌ات مالی دانستی، زیرا دو اشکال دارد: یکی اینکه مال در او نیست بلکه نزد او است، یعنی در او قوه‌ای است که می‌تواند کسب کند و مالی فائده‌دار بردارد. دیگر اینکه مالی که در دست بنده باشد مال آقا او است، پس چگونه می‌تواند با او مکاتبه کند با مال او، او مالی ندارد. همانا مکاتبه با او این است که پس از مکاتبه که آزاد شد قوه‌ای دارد که کسب می‌کند و مال المکاتبه را می‌دهد.

و شاید آنکه می‌گوید: خیر مال است، مقصود او این است که همانطور که قبلاً برای مولای خود مال کسب می‌نموده، باز می‌تواند مالی کسب کند که خود را آزاد کند.

شافعی (رحمه الله) فرموده: و چون بنده جامع شد یعنی هم قوهٔ کسب دارد و هم امانت و دوست دارد که آقای او با او مکاتبه کند من دوست داردم که آقا مکاتبه کند. ولی آنچه برای من روشن است این است که او را مجبور بر مکاتبه نکند، زیرا آیه ارشادی است و اباحه را می‌فهماند نه حتمی را. و این سخن را عده‌ای از اهل علم از کسانی که من ملاقاتشان کردم گفته‌اند.

و شافعی (رحمه الله) بسط کلام داده و استدلال کرده به اینکه اگر مکاتبه واجب و حتمی بود هرآینه سید او مجبور بود به کمترین مالی که نام مکاتبه بر آن واقع شود و یا بمدت زودی باید مکاتبه شود.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی از شخص ثقه از ایوب از نافع از عبدالله بن عمر که او با بندهٔ خود به سی و پنج هزار دینار و یا درهم مکاتبه کرد و پنج هزار آن را به او بخشید که گمان می‌کنم قسط آخرش بود.

شافعی (رحمه الله) فرموده: به عقیدهٔ من (والله اعلم) این قضیهٔ بخشش مقداری از مال المکاتبه مانند آن است که خدا در سوره بقره آیهٔ ۲٤۱ فرموده:

﴿ وَلِلۡمُطَلَّقَٰتِ مَتَٰعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾

(بقره / ۲٤۱)

«و زنان طلاق داده شده بطور معروف بهره‌ای دارند، و این حقی است بر عهدۀ پرهیزکاران».

پس همچنانکه برای زنان طلاق شده بهره‌ای می‌باشد اینجا بهره‌ای برای مکاتبات است. پس سید او مجبور می‌شود که مقداری از مال المکاتبه را از او بگذرد. و چون چیزی برای او گذاشت مجبور بر بیشتر نشود. و چون عبد مکاتب تمام مال المکاتبه را پرداخت، بر سید است که مقداری از آن را به او برگرداند و از آنچه گرفته مقداری به او عطاء نماید، زیرا خدای تعالی در سورۀ نور آیۀ ۳۳ که همان آیۀ مکاتبه باشد فرموده:

﴿ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡ ﴾ (نور / ۳۳)

«از مالی که خدا به شما داده است به مکاتبین بدهید».

و شافعی (رحمه الله) در این مورد بسط کلام داده است.

آنچه از شا فعی رسیده در آیات متفرقه غیر از آنچه گذشت

به همان اسناد سابق که از شافعی (رحمه الله) نقل شده که گفت: خبر داد مرا یحیی بن سلیم از ابن جریج از عکرمه که گفت: وارد شدم بر ابن عباس، و او پیش از آنکه نابینا شود از روی مصحف قرآن را قرائت می‌کرد و گریه می‌کرد، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ فدایت شوم، گفت: آیا أیْلَه را می‌شناسی؟ گفتم: ایله چیست؟ گفت: قریه‌ای است که مردمی از یهود در آن بودند (و آن قریه نزدیک دریا بود). پس خدای تعالی روز شنبه ماهی‌ها را بر آن مردم حرام نمود، پس ماهی روز شنبه دست جمعی می‌آمدند سفید و چاق مانند شتران آبستن میان آب در مقابل بناها و ساختمان‌های ایشان، و چون روز غیر شنبه بود آنها را نمی‌یافتند مگر بسختی و مخارج بسیاری. پس بعضی از ایشان

گفتند: ممکن است ما روز شنبه ماهی‌ها را بگیریم و در روز غیر شنبه بمصرف برسانیم، پس خانواده‌ای همین کار را کردند و ماهی‌ها را کباب کردند و همسایگان بوی آن را یافتند و گفتند: فلانی‌ها چنین کردند، پس دیگران نیز همین کار را کردند تا میانشان شیوع پیدا کرد. پس مردم سه فرقه شدند: فرقه‌ای خورد، و فرقه‌ای نهی کرد، و فرقه‌ای بی‌طرف ماند، و چنانکه در سورۀ اعراف در قصۀ اصحاب السبت آمده، در آیۀ ١٦٤ فرقۀ بی‌طرف به کسانی که نهی از منکر می‌کردند گفتند:

﴿ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا شَدِيدًا ﴾

(اعراف / ١٦٤)

«چرا موعظه و نهی می‌کنید قومی را که خدا ایشان را هلاک و یا عذاب خواهد کرد عذاب سختی».

پس فرقه‌ای که نهی از منکر و موعظه می‌کردند در جواب گفتند: ﴿مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴾ «برای اینکه ما را نزد پروردگارتان عذری باشد، و شاید ایشان پرهیز کنند». پس، به اهل عصیان می‌گفتند: ما شما را از غضب خدا و عقاب او بر حذر می‌داریم مبادا شما را فرورفتن به زمین و یا سنگبارانی و یا بعضی از عذاب‌های الهی برسد، بخدا قسم ما با شما در یک مکان شب نمی‌مانیم. پس از خانه‌ها خارج شدند و فردا که برگشتند درب منزل‌ها را کوبیدند دیدند کسی جواب نمی‌دهد، پس نردبان آوردند و به خانه‌ها گذاشتند و کسی را بالا فرستادند که او آنها را دید و سه مرتبه گفت: ای بندگان خدا، میمون‌های دارای دم، سپس از دیوار پایین آمد. سپس درها را باز کردند و مردم وارد شدند و میمون‌ها منسوبین خود را شناختند از انسانها، ولی انسان‌ها آنان را نمی‌شناختند. پس میمون می‌آمد نزد خویش و منسوب خود از انسان‌ها و خود را به او می‌مالید و می‌چسبانید، انسان به او می‌گفت: تو فلان هستی؟ او به سر اشاره می‌کرد که

آری، و گریه می‌کرد. و میمون ماده می آمد نزد کسان خود از از انسانها، انسان به او می گفت: تو فلانه زن هستی؟ او با سر اشاره می کرد که آری و گریه می کرد. انسان به او می‌گفت: ما شما را از غضب خدا بر حذر داشتیم که مبادا عذاب گوناگون الهی به شما برسد. ابن عباس گفت: و بشنو که خدا در آیهٔ ۱٦٥ سورهٔ اعراف می‌فرماید:

﴿ أَنجَيْنَا ٱلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ ﴾ (اعراف / ١٦٥)

«آن کسانی را ما نجات دادیم که از بدی نهی می‌کردند و آنان را که ستم کردند به عذاب سختی بگرفتیم بمقابل آنچه نافرمانی می‌کردند».

پس نمی‌دانیم فرقهٔ سوم چه کردند؟ ابن عباس گفت: چه قدر ما منکر دیدیم و نهی نکردیم. عکرمه گفت: فدایت شوم آیا نمی‌بینی که فرقهٔ سوم (فرقهٔ بی‌طرف) انکار و کراهیت داشتند هنگامی که می‌گفتند:

﴿ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ ٱللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ﴾

(اعراف / ١٦٤)

«چرا موعظه می‌کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا به عذاب سختی عذابشان می‌کند».

پس سخن من ابن عباس را به تعجب آورد و امر کرد تا دو عدد عبای پشمی به من بدهند، و آنها را به من پوشانید [۱].

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) از سفیان از زهری از عروه روایت کرده که گفت: همواره رسول خدا ﷺ از ساعت قیامت سؤال می‌کرد تا خدای تعالی آیهٔ ٤۳ سورهٔ نازعات را بر او نازل نمود که:

۱- تفسیر القرآن - عبد الرزاق الصنعانی (۲/ ۲٤۰)، جامع البیان - ابن جریر الطبری (۱۳/ ۱۸۸).

﴿فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ۝٤٣ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ﴾ (نازعات / ٤٣)

«تو چه می‌خواهی از ذکر آن. به سوی پروردگارت انتهای آن است».

پس رسول خدا ﷺ خودداری کرد [۱].

و به همان اسناد سابق، محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل کرده که شنیدم شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی در آیهٔ ٦٤ سورهٔ نجم که فرموده:

﴿وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ﴾ (نجم / ٦١)

«(که خدا به کفار فرموده) شما (از شنیدن قرآن) تکبر کرده واز غیظ، به خود باد کرده‌اید».

می‌گفت: یعنی شما آواز می‌خوانید و این بلغت حمیر است. و بعضی گفته‌اند: شما از غضب باد کرده‌اید. و باز شافعی (رحمه الله) فرموده: هر سخنی را که به آن گوش ندهند آن سمود است.

و به همان اسناد سابق اباثور نقل کرده که شافعی می‌فرمود: فصاحت را اگر در طاعت به کار اندازی شافی‌تر و کافی‌تر در بیان و رساتر در گفتار است. و برای همین بود که حضرت موسی علیه السلام در آیهٔ ۲۷-۲۸ سورهٔ طه می‌گوید:

﴿وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ۝٢٧ يَفْقَهُواْ قَوْلِي﴾ (طه / ۲۷-۲۸)

«خدایا، گره از زبانم بردار که گفتار مرا بهفمند».

و گفت:

﴿وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ (قصص / ۳٤)

«و برادرم هارون از من به زبان فصیح‌تر است».

۱- مسند شافعی (ص ۲٤۱، حدیث: ۱۱۹۵)، مستدرک حاکم (۱/ ٤٦)، مسند إسحاق بن راهویه (۲/ ۲۷۰، حدیث: ۷۷۷)، هیثمی می گوید: راویان آن راویان صحیح است.

زیرا موسی دانست که فصاحت در بیان رساتر است.

خبر داد ما را ابو عبدالرحمن السلمی گفت: شنیدم از علی بن ابی عمرو البلخی که می‌گفت: شنیدم از عبدالمنعم بن عمر الاصفهانی که می‌گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد الملکی از محمد بن اسماعیل و حسین بن زید و زعفرانی و ابو ثور که همه گفتند: ما شنیدیم از محمد بن ادریس الشافعی (رحمه الله) که می‌گفت: خدای عزوجل منزه نمود و قدر پیغمبرش را بالا برد و او را علم و ادب آموخت و به او فرمود:

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ (فرقان / ۵۸)

«و توکل نما بر آن خدای زنده‌ای که نمی‌میرد».

و این برای این است که مردم در احوال پراکنده می‌باشند، بعضی بر خود و یا بر مال خود و یا بر زراعت خود و یا بر سلطانی و یا بر عطای مردمی توکل و اعتماد کرده به زنده‌ای که می‌میرد، و یا بر چیزی که فانی است و به همین زودی از آن جدا می‌شود. پس خدا پیغمبرش را منزه نمود و او را امر کرد که توکل کند بر خدائی که نمی‌میرد.

شافعی (رحمه الله) فرمود: شب گذشته از دو آیه استنباطی کردم که در مقابل استنباطم دنیا و آنچه در آنست ارزشی ندارد: اول آیهٔ ۳ سورهٔ یونس که می‌فرماید:

﴿ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦ ﴾ (یونس / ۳)

«خدای تعالی امور را تدبیر می‌کند و هیچ شفیعی نیست مگر پس از اذن او».

و در کتاب خدا مانند آن بسیار است. دوم، آیهٔ ۲۵۵ از سورهٔ بقره:

﴿ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ ﴾ (بقره / ۲۵۵)

«کیست آنکه بدون اذن او نزد او شفاعت کند».

پس شافعان بیکار و بی‌اثر می‌مانند مگر خدا اذن دهد.

و در سورهٔ هود آیهٔ ۳ فرموده:

﴿ وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُمَتِّعۡكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ﴾ (هود / ۳)

«و از پروردگارتان آمرزش بخواهید سپس به سوی او توبه و برگشت کنید تا شما را بهره دهد بهرهٔ نیکی تا زمان معینی».

پس خدا وعده داده هر کسی را که توبه کند و طلب آمرزش نماید بهره بدهد تا وقت مرگ، سپس در دنبالهٔ آیه می‌فرماید:

﴿ وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥ ﴾ (هود / ۳)

«و به هر صاحب فضلی خدا فضل و برتری و درجهٔ او را می‌دهد».

یعنی در آخرت.

شافعی (رحمه الله) فرموده: ما بحقیقت توبه‌کننده نیستیم، ولیکن علمی است که خدا دانسته حقیقت توبه‌کنندگان را، و بتحقیق ما در این دنیا بهره‌مند شده‌ایم بهره‌مندی نیکی.

به همان اسناد سابقه شافعی (رحمه الله) فرموده است که مابعد آیات ۱۲۰ سورهٔ آل عمران نازل شده دربارهٔ جنگ احد. و سورهٔ انفال نازل شده در جنگ بدر، و سورهٔ احزاب نازل شده دربارهٔ جنگ خندق، و سورهٔ حشر نازل شده دربارهٔ یهود بنی النضیر.

شافعی (رحمه الله) فرموده: غنیمت‌های بدر بدون شک تخمیس نشد، و همانا آیهٔ خمس پس از رجوع مسلمین از بدر و پس از تقسیم غنائم نازل شد.

شافعی (رحمه الله) در قول خدای تعالی که در سورهٔ مائده آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ لَا تُحِلُّواْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ ﴾ (مائده / ۲)

«حلال و سبک نشمرید شعائر الهی را».

گوید: یعنی، شعائر خدا را حلال ندانید، و منظور از شعائر، هر آنچه برای خدای عزوجل باشد از قربانی و غیر آن. و مقصود از قول خدا که فرموده:

﴿ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ ﴾ (مائده / ۲)

«و نه قاصدین بیت الحرام را».

یعنی: کسی که به طرف مسجد الحرام می‌آید و شما آنان را باز می‌دارید (یعنی متعرض زائران خانۀ خدا شدن حلال نیست).

راوی گفت: شافعی (رحمه الله) در معنی قول خدای عزوجل که در آیۀ مذکور فرموده:

﴿ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ ﴾ (مائده / ۲)

«دشمنی با قومی باعث نشود که شما در حق آنان جرم و ظلم کنید».

گوید: یعنی، بدون حق و بر خلاف حق کاری نکنید. و در قول خدای تعالی که در آیۀ ۳ سورۀ مائده فرموده:

﴿ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ ﴾ (مائده / ۳)

«مگر آنچه را تذکیه و ذبح کنید».

گوید: پس هر چه نام ذبح بر آن واقع شود، آن، ذبیحه و گواراست.

گوید: شافعی (رحمه الله) فرموده: ازلام معنائی ندارد جز همان تیرهای قرعه.

گوید: و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل:

﴿ وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ﴾ (نساء / ۵)

«اموالتان را به سفیهان مدهید».

گوید: مقصود از آن زنان و اطفال است، که آنچه خدا به تو داده به ملک ایشان مده، و تو ناظر بر ایشان در آن اموال باش.

گوید: و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل:

﴿ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ ﴾ (مائده / ۵)

«و ازدواج با زنان پاکدامن از اهل کتاب (برای شما حلال است)».

گوید: مقصود زنان آزاد از اهل کتابست که شوهر ندارند.

و مقصود از جملهٔ: ﴿مُحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ﴾ (نساء: ٢٤) «با پاکدامنی نه به زنا کاری» این است که پاکدامن و عفیف باشید نه از راه فسق و نابکاری.

گوید: و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل که فرموده:

﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ﴾ (مائده / ۹۳)

«بر آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند گناهی نیست در آنچه خوردند در صورتی که تقوی داشته باشند».

گوید: مقصود از ﴿ٱتَّقَواْ﴾ «تقوی پیشه کنند» اینست که به آنچه بر ایشان حرام است نزدیک نشدند.

گوید: و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل که فرموده:

﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾ (مائده / ۱۰۵)

«ای مؤمنین، به خود پردازید و از خود مراقبت کنید».

گفته: این آیه مانند آیهٔ ۲۷۲ سورهٔ بقره است که فرموده:

﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ﴾ (بقره / ۲۷۲)

«ای پیامبر، هدایت ایشان بر عهدهٔ تو نیست».

و مانند آیهٔ ۱٤۰ سورهٔ نساء است که می‌فرماید:

﴿ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ ﴾ (نساء / ۱٤۰)

«هرگاه شنیدید که به آیات خدا کفران و انکار و استهزاء می‌کنند پس با ایشان منشینید تا به سخنی دیگر پردازند».

و مثل این در قرآن به عبارات دیگر نیز آمده است.

گوید: و شافعی (رحمه الله) در قول خدای عزوجل:

﴿ إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ ﴾ (نساء / ۱۷)

«همانا پذیرفتن توبه بر خدا برای آن کسانیست که از روی جهالت کار بد می‌کنند و سپس بزودی توبه می‌کنند».

گفته است که برای این آیه دو معنی ذکر کرده‌اند: یکی اینکه هر کس عصیان کرد بتحقیق جاهل است از تمام خلق. معنی دیگر اینکه توبه نمی‌کند هرگز تا بداند و تا عمل کند در حالی که او نفهمیده که حرام است. ولی معنای اول بهتر است.

گوید: و درقول خدای عزوجل در آیهٔ ۹۲ سورهٔ نساء:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـٔٗا ﴾ (نساء / ۹۲)

«و برای مؤمن امکان نداشته که بکشد مؤمنی را مگر از روی خطا».

شافعی (رحمه الله) گفته: معنی چنین است که مؤمن حق ندارد که برادر خود را بکشد مگر بخطا.

گوید: و در قول خدای عزوجل:

﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ﴾. (نساء / ۱۲۷)

«و از تو دربارهٔ زنان فتوی می‌طلبند؟ بگو: خدا شما را دربارهٔ ایشان فتوی می‌دهد و (همینطور دربارهٔ) آنچه در این کتاب بر شما خوانده می‌شود در مورد یتیمان زنان».

شافعی (رحمه الله) فرموده: همانا ثابت‌ترین چیز در این آیه همان است که عایشه فرموده در حدیث زهری.

گوید: و در قول خدای عزوجل در سورهٔ مائده آیهٔ ۸۹:

﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ ﴾ (مائده / ۸۹)

«خداوند شما را به قسم‌های بدون قصد و بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند».

شافعی (رحمه الله) فرموده: در این آیه نباید گفت مگر قول عایشه را که گفته: مردی قسم می‌خورد بر چیزی که یقین دارد سپس می‌یابد که غیر آن بوده است [1]. بیهقی گوید: و این بر خلاف روایت ربیع از شافعی است از قول عایشه، و روایت ربیع صحیح‌تر است. پس این چیزی که یونس از شافعی (رحمه الله) روایت کرده از قول عایشه، همانا آن را عمر بن قیس از عطا از عائشه روایت کرده است، و عمر بن قیس ضعیف است، و از طریق دیگر روایت شده که گویا روایت منقطع است، یعنی راوی وسط ذکر نشده، و صحیح آنست که از عطا و عروه از عایشه نقل شده، و آن همان است که در روایت ربیع است، و صحیح از مذهب نیز همان چیزی است که اجازه شده در روایت ربیع.

۱- معرفة السنن والآثار – البیهقی (۱۵/ ۳۱۴)، السنن الکبری – البیهقی (۱۰/ ۴۹).

قرائت کردم در کتاب سنن روایت حرمله از شافعی (رحمه الله) را که گفته: خدای تعالی در آیهٔ ۸ سورهٔ عنکبوت فرموده:

﴿ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗا ﴾ (عنکبوت / ۸)

«ما سفارش کردیم انسان را که به والدین خود نیکی کند».

و در سورهٔ لقمان آیهٔ ١٤ فرموده:

﴿ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ ﴾ (لقمان / ١٤)

«مرا و والدین خود را شکرگزاری کن».

و در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳ فرموده:

﴿ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ ﴾

(حجرات / ۱۳)

«حقا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

و خدایتبارک و تعالی در سورهٔ طارق آیهٔ ۵-۷ فرموده:

﴿ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ۝٥ خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ۝٦ يَخۡرُجُ مِنۢ بَيۡنِ ٱلصُّلۡبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴾ (طارق / ۵-۷)

«پس انسان باید نظر کند که از چه خلق شده، خلق شده از آبی جهنده، که بیرون می‌آید از میان کمر و دنده‌ها».

شافعی (رحمه الله) گوید: از صلب مرد و ترائب زن.

و خدای تعالی در سورهٔ انسان آیهٔ ۲ فرموده:

﴿ إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ ﴾ (انسان / ۲)

«حقا که ما انسان را از نطفهٔ مخلوط و آمیخته آفریدیم و آزمودیمش».

گفته شده: (و الله اعلم) نطفهٔ مرد که مخلوط به نطفهٔ زن می‌باشد. شافعی (رحمه الله) فرموده: چیزی که مخلوط شده، عرب آن را امشاج گوید.

و خدای تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۱ فرماید:

﴿ وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُۥ وَلَدٌ ﴾

(نساء / ۱۱)

«برای والدین میت برای هر یک، یک ششم ما ترک است در صورتی که برای میت فرزندی باشد».

پس خدای جل ثناؤه خبر داده که هر آدمی مخلوق از مرد و زنی است، و مرد را پدر نامیده و زن را مادر.

و آگاه کرده که یکی از نعمتها نسبت فرزند است به پدر خود، و در سورهٔ هود آیهٔ ۷۱ فرموده:

﴿ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ﴾ (هود / ۷۱)

«پس ساره همسر ابراهیم را بشارت دادیم به اسحاق، و از پی اسحاق یعقوب را».

و در سورهٔ مریم آیهٔ ۷ فرموده:

﴿ يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسۡمُهُۥ يَحۡيَىٰ ﴾ (مریم / ۷)

«ای زکریا، براستی ما تو را به غلام و فرزندی که نام او یحیی است بشارت می‌دهیم».

شافعی (رحمه الله) فرموده: در احکام الهی بیان شده که نعمت او از جهت عصیان او نمی‌باشد، پس نکاح را حلال کرد و در آیهٔ ۳ از سورهٔ نساء فرمود:

﴿ فَٱنكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ﴾ (نساء / ۳)

«پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان».

و در همان آیه فرمود:

﴿ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ ﴾ (نساء / ۳)

«پس اگر خوف از بی‌عدالتی داشتید پس به یک زن و یا یک ملک یمین اکتفا کنید».

و زنا را حرام کرده، و در سورهٔ اسراء آیهٔ ۲۲ فرموده:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلاً ﴾ (اسراء / ۳۲)

«و به زنا نزدیک مشوید زیرا آن کاری زشت و بد راهی است».

علاوه بر آیات دیگری که در کتاب خود ذکر کرده.

پس معقول است که ولدالزنا منسوب به زنا کننده نباشد، زیرا ما بیان کردیم که نعمت او فقط از جهت اطاعت است نه از جهت معصیت. سپس آن را بر زبان رسول خود بیان نموده، و کلام را در شرح آن بسط داده است.

خبر داد ما را ابوعبدالرحمن، از علی بن عمر الحافظ در بغداد، از عبدالله بن محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن محمد بن العباس الشافعی از پدرش، از پدر خود، از ابی محمد بن عبدالله بن محمد که گفت: شنیدم شافعی (رحمه الله) می‌گوید: بین دو جلد مصحف نظر کردم و مراد خدا را شناختم در جمیع آنچه در آن است مگر دو حرف را که شافعی ذکر کرد آن دو را، و من یکی را نسیان کردم. و دیگری قول خدای تعالی در آیهٔ ۱۰ سورهٔ شمس می‌باشد که فرموده:

﴿ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴾ (شمس / ۱۰)

«و محققاً هر کس نفس را تباه کند هلاک گردیده».

پس آن را در کلام عرب نیافتم، و برای مقاتل بن سلیمان قرائت کردم، او گفت: لغت سودان است، و «دساها»، بمعنای «أغواها» می‌باشد. یعنی بتحقیق هلاک شد آنکه خود را اغوا کند. و الله اعلم.

و در کتاب سنن قرائت کردم روایت حرملة بن یحیی را از شافعی (رحمه الله) که گفته است: خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿ لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ۝٨ إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ (ممتحنه / ۸-۹)

«خدا شما را از نیکی کردن و انصاف و عدالت در حق کفاری که در کار دین با شما جنگ نکردند و شما را از خانه‌هاتان خارج ننموده‌اند، نهی ننموده، زیرا خدا منصفان و عدالت‌گران را دوست می‌دارد. خدا شما را فقط نهی می‌کند از دوستی کسانی که در راه دین با شما قتال کردند و شما را از دیارتان خارج نمودند و تظاهر و معاونت کردند بر بیرون راندن شما، و هر کس با ایشان دوستی کند پس آنان خود ستمگرند».

شافعی (رحمه الله) گوید: گفته می‌شود (و الله اعلم) که بعضی از مسلمین از صلهٔ رحم با مشرکین احساس گناه کرد، گمان می‌کنم این وقتی بود که جهاد و قطع دوستی بین مسلمین و کفار نازل شد، و آیهٔ ۲۲ سورهٔ مجادله نازل شد که:

﴿ لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ﴾ (مجادله / ۲۲)

«نمی‌یابی قومی را که ایمان به خدا و قیامت داشته باشند با دشمنان خدا و رسول او دوستی کنند، و اگر چه آن مخالفین خدا و رسول، پدران ایشان و یا فرزندانشان و یا برادرانشان و یا خویشاوندانشان باشند، آنان را خدا در دلهایشان ایمان را نوشته، و به روحی از جانب خود تأییدشان نموده، و ایشان را به باغ‌هائی که از زیر آنها نهرها روان باشد داخل می‌کند».

پس چون ترسیدند که دوستی صلهٔ با مال باشد آیات ۸-۹ سورهٔ ممتحنه نازل شد که خدای تعالی نهی نکرده از نیکی و عدالت دربارهٔ کفاری که در دین با شما قتال نکرده، و شما را از خانه‌ها تان خارج نکرده اند، که به ایشان نیکی و عدالت کنید، زیرا خدا خدا عدالت کنندگان را دوست می دارد. همانا خدا شما را نهی می کند از نیکی با کسانی با شما قتال کرده در دین، و شما را از خانه های خود خارج کردند و پشتیبانی بر بیرون راندن شما نمودند، نهی کرده از دوستی با ایشان، و هر کس با ایشان دوستی کند پس آنان خود ستمگرند.

شافعی (رحمه الله) فرموده: صلهٔ با مال و نیکی و عدالت و نرمی کلام و نامه فرستادن بحکم خدا برای غیر کسانی است که از دوستی ایشان نهی شده و بر علیه مسلمین هم پشتی نمایند. و این آیه مباح کرده نیکی با کسانی که علیه مسلمین هم پشت نشده‌اند و اگر چه مشرک باشند، و خود رسول خدا ﷺ بعضی از اسیران بدر را فداء گرفت و رها کرد. و بتحقیق ابوعزة الجمحی از کسانی بود که رسول خدا ﷺ بر او

منت گذاشت[1]، در حالی که به عداوت با رسول خدا ﷺ معروف بود، و مردم را علیه آنحضرت تحریک می کرد، چه به جان و چه به مال. و رسول خدا ﷺ پس از جنگ بدر منت گذاشت بر ثمامة بن اثال در حالی که به عداوت با آن حضرت معروف بود، و به قتال او اول امر نمود. سپس بعد از اسارت او، منت بر او نهاد و او اسلام آورد، و قافلۀ آذوقۀ اهل مکه را از اهل مکه قطع کرد، پس اهل مکه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که به او اذن دهد که قافلۀ آذوقه را مانع نشود، پس رسول خدا ﷺ اذن داد [2]. و بتحقیق خدای عزوجل در سورۀ انسان آیۀ ۸ فرموده:

﴿ وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ﴾ (انسان / ۸)

«نیکوکاران بر دوستی خدا مسکین و یتیم و اسیران را اطعام طعام می‌کنند».

در حالی که اسیران از دشمنان خدا و رسول بودند.

و به همان اسناد ربیع گوید: از شافعی (رحمه الله) شنیدم که می‌فرمود: هر کس از اهل عدالت گمان کند که جن را می‌بیند من شهادت او را باطل می‌دانم، زیرا خدای عزوجل در سورۀ اعراف آیۀ ۲۷ فرموده:

﴿ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ ﴾ (اعراف / ۲۷)

«شیطان و قبیلۀ او شما را می‌بینند از جائی که شما ایشان را نمی‌بینید».

مگر آنکه پیغمبر باشد.

به همان اسناد سابق شافعی (رحمه الله) می‌فرماید: من کراهت دارم که به محرم، صفر گفته شود، ولیکن به محرم، محرم گفته شود. و همانا کراهت داشتن من از جهت این است که اهل جاهلیت ماه‌ها را شمار می‌کردند و به محرم و صفر، دو صفر

۱- السنن الکبری – البیهقی (۶/ ۳۲۰)، سیرة ابن هشام / ۱۱۰.

۲- نگا: صحیح بخاری (٤/ ۱۵۸۹، حدیث: ٤۱۱٤)، صحیح مسلم (۳/ ۱۳۸٦، حدیث: ۱۷٦٤).

می‌گفتند. برای اینکه نسئ می‌نمودند، یعنی ماه حرام را تغییر می‌دادند، و در سالی حج را در ماهی انجام می‌دادند و در سال دیگر در غیر آن، و می‌گفتند: محل محرم را در این سال خطاء نمودیم و در سالی صواب کردیم. پس خدای عزوجل آیهٔ ۳۷ از سورهٔ توبه را نازل کرد که

﴿إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ﴾ (توبه / ۳۷)

«همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام زیاد نمودن در کفر است».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «زمان دور می‌زند بشکل و چگونگی خود در روزی که خدا آسمان و زمین را خلق نمود. پس سال ۱۲ ماه است، از جمله چهار ماه حرام که سه ماه آن پی در پی و پشت سر هم است که عبارتند از: ذو العقده، و ذو الحجه، و محرم، و رجب ماه مضر که بین ماه‌های جمادی و شعبان است»[1]. شافعی رحمة الله علیه فرموده: پس هیچ ماهی جلو و عقب افکنده نشود. و رسول خدا ﷺ محرم را محرم نامید.

«وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین»

بحول و قوهٔ الهی ترجمه تمام شد در تاریخ:

۶۳/۹/۹ شمسی هجری

۱- متفق علیه، [صحیح بخاری (۳/ ۱۱۶۸، حدیث: ۳۰۲۵)، صحیح مسلم (۳/ ۱۳۰۵، حدیث: ۱۶۷۹)].